

# تاریخ البرز

(مجموعه مقالات پیرامون تاریخ مازندران، کیلان، گلستان و سمنان)

جلد اول

به کوشش:

تیسایه اسدی

شابک - ۹۶۴-۹۱۴۷۰-۲-۷  
۹۶۴-۹۱۴۷۰-۵-۵  
ISBN- 964-91470-4-7  
964-91470-5-5



انتشارات روجا

مرکز بخش: مازندران، سوادکوه، زیراب، مهران آباد

شماره تماس: ۰۱۲۸۳-۲۶۷۵

قیمت: ۸۵۰ تومان

تاریخ البرز

جلد اول

www.tabaristan.info  
نشرستان

به نام خدا

## تاریخ البرز

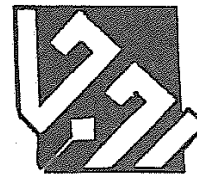
(مقالات پیرامون تاریخ مازندران ، گیلان ، گلستان و سمنان)

جلد اول

به کوشش : تیساپه اسدی

بهار ۱۳۷۸

www.tabarestan.info  
تبرستان



انتشارات روجا:

قائم شهر - چهارراه حسن آباد - کوچه عباسی - پلاک ۶۰۵

کد پستی ۴۷۶۱۹ تلفن: ۲۶۷۰۷

پخش روجا:

مازندران، سوادکوه، زیراب، مهران آباد.

شماره تماس: (نوری) ۲۶۷۵-۱۲۸۳۰

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: تاریخ البرز (جلد اول)

حروفچینی: هاله آگنج

صفحه آرایی: سیروس برهمن

لیتوگرافی: فعال

چاپ: رشد

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۷۸

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

ناشر: روجا

قیمت: ۸۵۰ تومان

شماره شابک کتاب تاریخ البرز (جلد اول)

۹۶۴ - ۹۱۴۷۰ - ۴ - ۷

۹۶۴ - ۹۱۴۷۰ - ۵ - ۵

سپاس از:

- معاونت دانشجویی فرهنگی دانشگاه صنعتی امیرکبیر، جناب دکتر فرهاد رحمتی و مدیر کل محترم خدمات دانشجویی این دانشگاه، جناب مهندس محمدرضا نجفی به پاس همیاری در برگزاری همایش «تاریخ البرز» و چاپ این مجموعه.

- دوستان گرانسنگ: مهران نوری؛ سید حسین پورعنقا و مزدک شریعتی اشرفی به پاس هم‌دلی و هم‌یاری در چاپ این مجموعه و برگزاری همایش «تاریخ البرز».

- عزیزان گرانمایه: سیروس برهمن، هاله آگنج و فرحناز برهمن به پاس هم‌یاری در حروفچینی و صفحه آرایی کتاب و امور کامپیوتری همایش «تاریخ البرز».

- مدیریت محترم انتشارات روجا استاد فرهیخته جناب آقای دکتر محمدباقر نجف‌زاده بارفروش ((م.روجا))

آنچه می خوانید:

- نقش دریای مازندران در تاریخ منطقه..... ۹
- ظل السلطان و حکومت مازندران گرگان..... ۲۱
- یادنامه میرزا مهدی..... ۳۱
- دژهایی با سابقه آتشگاه در تنکابن..... ۵۲
- شناسائی یک امامزاده (سیدرضا کنتی بهشهر)..... ۷۸
- وقار السلطنه..... ۸۴
- ترور امیران در دوران کیانیان..... ۹۷
- انگیزه متلاشی شدن جنبش های سیاسی معاصر..... ۱۲۳
- یادمان های تاریخی و آیینی در فرهنگ مازندران..... ۱۳۷
- نمایه های البرز در تاریخ طبری..... ۱۴۱

### پیش سخن:

بازخوانی و هم‌چنین شناسایی تاریخ از این‌رو دارای ارزش ویژه‌ای است که داشته‌های ما از گذشته بیشتر شده و ما را در ستیز با آینده برای ساختن فرهنگ و تمدنی درست‌تر و پویاتر، بهتر یاری می‌نماید. باید توجه داشت که فرهنگ یک ملت بستگی ویژه‌ای به خرده‌فرهنگ‌های آن ملت دارد و تا زمانی که با دیدی درست و ژرف به بررسی و تقویت این خرده‌فرهنگ‌ها پرداخته نشود نه تنها فرهنگ درستی در یک سرزمین شکل نمی‌گیرد بلکه اتحاد و دوستی در آن ملت نیز معنا و مفهوم خویش را از دست می‌دهد.

از این‌رو، پژوهش‌های بومی نقش برجسته‌تری را در شناسایی بن‌مایه‌های تاریخی و فرهنگی هر سرزمین دارد اما در ایران، این پژوهش‌ها تاکنون به دلایلی چون: عدم بینش درست حکومت‌گران درباره‌ی مسایل بومی؛ عدم بررسی درست به‌دست‌آمده‌ها از سوی پژوهش‌گران؛ محدود بودن متون بومی -به‌ویژه در سرزمین‌هایی مانند البرز شمالی- و پافشاری‌های بی‌اساس و تعصبات بیش از اندازه‌ی گروهی از پژوهش‌گران بومی، نتوانسته‌است جایگاه درست خویش را باز یابد. اگرچه از زمانی که جوامع دیگر به این مهم پرداخته‌اند، بسیار گذشته است، اما نباید از این همه داشته‌های گذشته، به آسانی چشم پوشید. باید کوشید تا هرآن‌چه که مربوط به تاریخ سرزمین است شناسایی شده و بر پایه آن‌ها، فردای روشن‌تری را پی‌ریزی نماییم.

در سال‌های اخیر به دلیل افزایش بوم‌گرایی در ایران، حرکت‌های بسیاری انجام شده‌است. اگر یک‌سویه‌نگری در بسیاری از این حرکت‌ها چشم پوشیم و امید به نگرش درست، در این‌گونه حرکت‌ها داشته‌باشیم، می‌توان

## نقش دریای مازندران در تاریخ منطقه

عزیز طویلی

سخن از دریای مازندران، یعنی بزرگ‌ترین دریاچه جهان است که به علت بزرگی، به آن دریا می‌گویند. ولی کم‌تر نقطه‌ی جغرافیایی در دنیا وجود دارد که همانند این دریا، دارای این همه نام باشد که به‌ناچار خلاصه‌ای از چگونگی پیدایی و نام‌های آن یاد می‌کنیم.

آقای دکتر علی درویش‌زاده استاد دانشگاه تهران می‌نویسد:

۲۶ ... حدود ۱۰۰۰ میلیون سال قبل کوه‌زائی، مهمی اتفاق افتاد و منطقه اسالم و شاندرمن در مغرب انزلی و گرگان فاصله زیاد در مشرق را به شدت تحت تأثیر قرار داد، در نتیجه سنگ‌های مناطق حاشیه‌ای این «قاره کوچک» دگرگون شد که سنگ‌های دگرگونی مناطق یادشده نشانه آن است. پس از

گفت که آثار چاپ‌شده و همایش برگزارشده در همین راستا، سبب می‌گردد تا آگاهی بیشتری نسبت به تاریخ به وجود آید و این تنها راه هم‌بستگی میان اقوام مختلف یک ملت است. امید که چنین شود.

همایش «تاریخ البرز» نخستین همایش بومی، تاریخی است که در محدوده‌ی چهار استان گیلان، مازندران، گلستان و سمنان برگزار می‌گردد. و امید می‌رود که با گسترش این حرکت‌ها به وحدت ملی دست یابیم. هم‌چنین دست‌آورد این همایش که همان انتشار مجموعه‌ی برگزیده‌ی گفتارهای ارسالی به این ستاد است، با امید به آگاهی رسانی بیشتر درباره‌ی تاریخ البرز منتشر می‌شود.

البته تاکنون به دلیل زمان اندک، تنها موفق به چاپ یک مجموعه از گفتارهای برگزیده شده‌ایم و مانده‌ی گفتارها در مجموعه‌هایی با همین نام به‌زودی منتشر می‌شود.

لازم به یادآوری است که مجموعه دوم به همراه سخنرانی‌های این مراسم، روش‌های معیشتی کهن، زبان‌شناسی تاریخی، نقد نوشته‌های تاریخی، تاریخ هنر، تاریخ منطقه‌های مختلف البرز و هم‌چنین موسیقی نواحی البرز در مرحله‌ی پایانی حروف‌چینی قرار دارد و به‌زودی منتشر می‌شود.

در پایان به‌جا است تا از همکاری همه‌ی پژوهش‌گران منطقه که در این مهم ما را یاری نمودند سپاسگزاری شود. امید که با چاپ و انتشار بیشتر نمونه‌هایی از این دست گوشه‌های تاریک و ناگفته تاریخ شناسایی و شناسانده شود. و به فرهنگ پویا و نامیرایی دست یابیم. بادا که چنین باد.

ستاد همایش «تاریخ البرز»

تیسایه اسدی

این حادثه منطقه مورد نظر، از آب خارج و در آن فوران آتش فشانی زیاد به ظهور رسید... ۲۲

تحقیقات « اندروتوف »-زمین شناس معروف روسی- در سال ۱۹۳۲ میلادی نشان داده است :

۶۷ دریای خزر و دریای سیاه و دریای آرال در دوره «میوسن» جزء دریای بزرگی بنام «تتیس» بوده‌اند که از طرفی با اقیانوس منجمد شمالی و از طرفی دیگر به اقیانوس هند و اطلس ارتباط داشته است.

اولین چین خوردگی‌های این دوره موجب تشکیل و جدا شدن حوزه‌ی دریای خزر گردید و فرونشستن خشکی‌ها در آخر دوره «میوسن» دریا‌های شور سیاه- خزر را به وجود آوردند.<sup>۱</sup> ۲۴

نام‌های گرفته شده از اقوام ساحلی این دریا :

دریای کاسپین، دریای دیلم یا دیلمان، دریای گیلان، دریای خزر، دریای مازندران، دریای طبرستان، دریای استرآباد، دریای خراسان، دریای قزوین، دریای آبسکون، دریای گرگان.

و نام‌های دیگر عبارتند از :

دریای قلم، دریای حاجی طرخان، دریای باب‌البواب، دریای دربند، دریای شیروان، دریای مغان، دریای جرجیان، دریای باکو، دریای دهستان، دریای طملیستان یا طالشان، دریای ارتانیا، دریای هیرکانیه، دریای کلیوشالان، دریای زره‌اوچستان، دریای ساکازیه، دریای ارس، دریای اران، دریای ساری، دریای لپانیا، دریای کپورچال، دریای جئورچپا، دریای گرگان- دربوندش: دریای

ورکان یا ورکا، مسعودی آن‌را : بحرالاعاجمش، زبان پهلوی : کم‌رود، در جای دیگر : بحیره و....

#### سابقه دریای مازندران و اطراف آن

بر خلاف آنچه بیگانگان و تاریخ‌سازان دروغین، در نوشته‌های بناحق و مغرضانه خود، برای ما به یادگار نهاده‌اند، زیست مردم را در ایران زمین، بین ۱۲ تا ۱۵ هزار سال و تمدن ایران را تا ۷ هزار سال تخمین زده‌اند. اما طبق اسناد و مدارک بدست آمده از اکتشافات باستان‌شناسی نه تنها زیست دایناسور را در منطقه کرمان<sup>۲</sup> و پیدا شدن فسیل بزرگ‌ترین حیوان روی زمین بنام «بالوچی تریوم»<sup>۳</sup> را در منطقه بلوچستان ایران<sup>۴</sup> ثابت می‌کند، بلکه زیست انسان بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار سال پیش در غرب ایران<sup>۵</sup> و اشیاء دست‌ساز یافته شده با قدمت بیش از یک‌صد هزار سال در ایران حکایت می‌نماید<sup>۶</sup> و به غیر از پیدا شدن استخوان‌های «ماموت» درشن‌زارهای سواحل دریای خزر<sup>۷</sup> به چند نمونه از قدمت زیست مردم سواحل جنوبی دریای مازندران، اشاره می‌نمایم.

آمار مکشوفه در تالش و نشانه‌هایی از ارتباط تمدن مردم جنوب غربی دریای مازندران، تمدن سکنه آذربایجان «اورارتو» آسیای صغیر و هم‌چنین ساکنان لرستان وجود دارد که اکتشافات مناطق لرستان دارای ۶۰۰۰۰ سال قدمت است<sup>۷</sup> و کشف استخوان‌های فسیل شده انسان در غار «هوتو» از توابع بهشهر با قدمت ۷۵۰۰۰ سال<sup>۸</sup> و آثار بدست آمده در اطراف گنبدقابوس با ۶۰۰۰۰ سال قدمت<sup>۹</sup> و آثار دیگر بدست آمده از سرزمین‌های ساحلی جنوب دریای مازندران بعضاً با قدمتی بین ۵۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰۰ سال پیش<sup>۱۰</sup> نشان

دهنده این است که در کناره جنوبی دریای مازندران مردمی با چنین قدمت ساکن بوده‌اند....

پروفسور هادی حسن، دانشمند و ایران شناس معروف هندی ضمن تحقیقات مفصلی می‌نویسد:

نخستین کسی که در میان ایرانیان به ساختن کشتی دست زد جمشید راستانی از دودمان پیشدادیان بود، که با کشتی به گشت در شهرهای ساحلی پرداخت و در زمان ضحاک، گرشاسب سردار ایرانی با چند هزار کشتی به سوی «سرندیپ» رهسپار شد و افراسیاب پس از شکست از کیخسرو، با تعدادی کشتی از طریق دریای مازندران فرار کرده‌است.<sup>۱۱</sup>

در نوشته‌های تحقیقی، زمان جمشید ۴۴۸۰ سال قبل از میلاد آمده و پایتخت افراسیاب را شهر آستارا نوشته‌اند<sup>۱۲</sup> و با اکتشاف باستان‌شناسی و آثاری که در نقاط مختلف بدست آمده تمدن دریایی سرزمین ایران را ۱۰ تا ۱۱ هزار سال پیش نشان می‌دهد<sup>۱۳</sup> و اسناد بدست آمده در «جفامیش» دریانوردی ایران را به ۸۰۰۰ سال پیش نشان می‌دهد<sup>۱۴</sup> ایرانیان برای نخستین بار به ساختن بندر و حفر کانال به منظور اتصال دریاها و احداث برج‌ها برای فانوس دریایی و مقیاس اندازه‌گیری اقدام کردند.<sup>۱۵</sup>

از عملیات غواصی در ۴۸۰ سال قبل از میلاد- و عملیات «آمفی بی» یعنی « آب خاکی» در زمان کورش کبیر می‌گذریم و از چگونگی تشکیل ناوگان عظیم نیروی دریایی در طول تاریخ هم گذشته تا به ادامه بحث خود پردازیم.

### سابقه کشتیرانی در دریای مازندران

بدون شک از چند هزار سال پیش ساکنین دریای مازندران به منظور ارتباط بازرگانی و یا دستبرد به سرزمین یکدیگر، با انواع شناورهای کوچک و بزرگ و پارویی و بادبانی، از این سو به آن سوی دریای مازندران حرکت می‌کردند. کما این که هردوت (۴۸۴-۴۲۵ قبل از میلاد) می‌نویسد:

دریای کاسپین، دریای دیگر است. طول آن را کشتی‌های پارویی در ۱۵ روز و عریض‌ترین جای آن را، همان کشتی‌ها در هشت روز می‌پیمایند.<sup>۱۶</sup> همچنین در تاریخ آمده: یکی از نقشه‌های اسکندر که مرگ فرصت اجرای آن را نداده بود یعنی تحقیق درباره دریای خزر عملی شد و «پاترکلس» که سمت امیرالبحر هردو پادشاه «سلوکوس و پسرش» را به عهده داشت در دریای خزر به سفری اکتشافی دست زد.<sup>۱۷</sup>

به‌طوری ملاحظه می‌شود از دو هزار و پانصد سال پیش سخن از فعالیت کشتی‌رانی در دریای مازندران بوده که بدون شک قبل از تاریخ نیز در این دریا کشتی‌ها در حرکت بودند و به‌طوری که قبلاً هم اشاره شده در دوران باستان، افراسیاب با کشتی خود از طریق دریای مازندران فرار کرده‌است.

مسعودی مورخ شهیر در وقایع سال ۳۰۰ هـ. ق / ۲۹۱ شمسی / ۹۱۲ میلادی می‌نویسد:

گیل و دیلم برکنار این دریاست و کشتی‌ها از این دریا به تجارت سوی آمل رود. از راه رود خزر به آنجا رسند و هم بر این دریا از سواحل نام بردیم کشتی به تجارت به سوی باکه (منظور بادکوبه) می‌رود.<sup>۱۸</sup>

ابن اسفندیار می‌نویسد:



در سال ۲۹۹ هجری قمری برابر با ۹۱۱ میلادی روسیان در ۵۰۰۰ جهاز که هر یک حدود ۱۰۰ نفر سرنشین داشت به سواحل گیلان، دیلم و تبرستان و آبسکون حمله کردند.<sup>۱۹</sup>

مطالب فوق نشانگر حرکت کشتی‌ها در دریای مازندران به منظور تجارت و دستبرد را نشان می‌دهد. حال به صدور ابریشم به عنوان کالای تجارتی مهم دریای مازندران نگاه می‌کنیم.

تاریخ نشان می‌دهد که ۴۵۰۰ سال پیش در ایران و چین ابریشم به عمل می‌آوردند و از دو قرن قبل از میلاد یکی از مال‌التجاره‌های مهم این دو مملکت بوده و از آن‌جا به کشورهای غربی منتشر می‌شد. البته نباید فراموش کنیم طبق بررسی‌های تاریخی، ابریشم ابتدا در کشور ایران و بعد در چین پرورش یافته ولی ابریشم ایران زرد و ابریشم چین سفید بوده است.

هرچند ابریشم در خراسان و آذربایجان و مازندران تولید می‌شد ولی ابریشم گیلان خصوصاً لاهیجان از مرغوبیت برخوردار و کونتم، مرکز بزرگ و محل تولید ابریشم گیلان بوده است. در هر صورت ابریشم یکی از مهم‌ترین کالای تجارتی صادراتی محسوب می‌گردید. *۵۰۰ سال تبریز!*

«گیلی لموس آدانه» سراسقف رومی سلطانیه در نوشته‌ای در سال ۱۳۱۶ میلادی نقل می‌کند که:

«آنها در نظر داشتند یک بندر مرکزی در خلیج تاسیس کنند تا تجارت بین مصر و هند را در آن‌جا متمرکز سازند. ژنی‌ها با صادرات ابریشم گیلان هم، از راه دریای خزر سروکار داشتند. آنها کشتی‌های خود را احتمالاً از راه رود «دن» داخل دریا محصور کرده و بعداً از راه «ولگا» به خشکی

می‌آوردند. ابریشم گیلان که در قرن سیزده باعث پیدایش ناوگان ژن‌ها، در بحر خزر گردید مخصوصاً توجه تجار اروپایی را جلب کرد.<sup>۲۰</sup>

از اوایل صفویه، حمل کالا خصوصاً ابریشم از طریق دریای مازندران به تدریج رو به فزونی گرفت و در این موقع پرتغالی‌ها بر اقیانوس هند و خلیج فارس تسلط داشتند و انگلیسی‌ها که از راه زمینی به علت دوری مسافت و ناامن بودن دچار نگرانی بودند، در صدد برآمدند راه سومی بگشایند که آن هم راه عبور کالای تجارتی به‌ویژه ابریشم از طریق دریای مازندران بوده است و شاید بی‌تناسب نباشد که بگویم انگلیسی‌ها بندرانزلی را به همین منظور کشف کردند، که هم سرپلی بین رشت، مرکز معاملات ابریشم و بندرهای روسیه بوده، هم پناهگاهی برای توقف کشتی‌ها و هم راهی کوتاه و امن برای عبور کالاهای تجارتی.

روس‌ها که ناظر جریانات و استفاده سرشار تجارت اروپایی‌ها بودند، تصمیم گرفتند نگذارند پرتغالی‌ها از راه دور بیایند و محصولات ابریشم شهرهای ساحلی دریای مازندران را که در همسایگی آنهاست خریداری کرده، به اروپا ببرند. با توجه به این که انگلیسی‌ها در مسکو دارای تجارت‌خانه و شرکت تجارتی بودند، واضح است روابط این دو کشور حداقل آشکارا حسنه بوده است. ولی در باطن برای بدست آوردن بازار فروش در رقابت شدید بودند. در نتیجه در پشت پرده این رفاقت و رقابت‌های تجارتی، بازی‌های سیاسی نیز در جریان داشتند، که بیش از سه قرن علیه تمامیت ارضی ایران توطئه‌چینی کردند که منجر به انعقاد قراردادهای شوم و سنگین گلستان و ترکمان‌چای و از دست رفتن قسمت‌های بزرگی از سرزمین کشور ما به نفع روسیه تزاری گردید و تا

جنگ جهانی اول و دوم ادامه یافت. در نتیجه میلیون‌ها ایرانی به خاک و خون غلطیدند و از هستی ساقط شدند.

از اوائل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار با همه جنگ و جدال‌ها که ادامه داشت، فعالیت حمل و نقل کالاهای تجارتي و مسافرين از طريق دريای مازندران به روسيه و اروپا، روز به روز بيشتتر شد و در اواخر سلطنت وی و دوره مظفرالدین شاه تا قبل از روی کار آمدن بلشویک‌ها در روسیه، به اوج خود رسید. بندرانزلی در آن زمان یکی از بندرهای مهم ایران در سواحل دریای خزر بلکه در کل بندرهای ایران محسوب می‌شد.

اکنون از میان ده‌ها مطلب و آمار و ارقام، فقط به چند نمونه آن می‌پردازیم:

طبق اسناد موجود از بیش از دوپست سال پیش، یکی از کالاهایی که از طریق دریای مازندران حمل می‌گردید نفت بود، که از بادکوبه به بندرهای ایران به‌ویژه بندرانزلی حمل می‌گردید. به طوری که از آستارا تا مازندران حتی مخازن نفت موجود بوده‌است ولی در بندرانزلی تاسیسات و شرکت‌های بزرگ نفتی، انبارها داشتند و به‌وسیله باربرهای شناور نفت به پیر بازار حمل و به‌وسیله پمپاژ از طریق لوله به مخازن رشت وارد می‌گردید و هم‌چنین از طریق انزلی به مناطق آذربایجان و از غازیان به رشت و تا کرمانشاه و تا شام حمل می‌شد و...

روزنامه ثریا چاپ مصر مورخه ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۱۶ هجری قمری/ ۲۳ آوریل ۱۸۹۹ میلادی می‌نویسد: از اول سال تاکنون که نزدیک به اختتام است ۴۸۲ فروند کشتی تجارتي از روسيه وارد بندر انزلی شده، اگر هر کشتی چهار هزار عدل مال‌التجاره حمل نماید سه کرور و سیصد و هشتاد عدل (جمعاً

۱۸۸۸/۰۰۰ عدل) مال‌التجاره از انزلی خارج گردیده و از آن‌چه به ایران وارد گردیده خبر نداریم.

در سال ۱۳۲۴ هجری قمری / ۱۲۸۵ شمسی، کشتی‌های وارده به بندرهای دریای خزر ۳۶۵۸ فروند بوده که ۱۹۰۷ فروند بادبانی بوده است.<sup>۲۱</sup>

در خبرهای آن زمان می‌خوانیم تعداد وارده کشتی‌ها به حدی بود که برای تخلیه و یا بارگیری، روزها در کانال بندرانزلی روی لنگر می‌ماندند و بیش از چهارهزار چهارپا و پانصد کرجی بزرگ بارکش به حمل و نقل کالا در فعالیت بودند و این فقط در بندرانزلی به حساب آمده البته در سایر بندرها هم به مقدار کم‌تر چنین فعالیت وجود داشته است.

روزنامه حبل‌المتین مورخه ۳۰ رجب ۱۳۱۷ هجری قمری / ۴ دسامبر ۱۸۹۹ میلادی می‌نویسد:

سالانه بیست هزار نفر از طریق بندرانزلی به روسیه و خارجه سفر می‌کنند. و چنانچه تعداد مسافرين وارده را هم به آن اضافه کنیم می‌بینیم در حال حاضر رقم بسیار بالائی می‌باشد.

#### دریای مازندران و صیادی

آن‌چه مسلم است ساکنین دریای مازندران، از هزاران سال پیش به صیادی اشتغال داشته‌اند. در کاوش‌های غار «هوتو» و غار «کمر بند» مازندران آثاری بدست آمده که نشان می‌دهد انسان‌های ۱۰/۰۰۰ سال پیش، بیشتر از شکار حیوانات و کاشتن غلات و ماهی و استفاده از اهلی کردن حیوانات روزگار می‌گذراندند.<sup>۲۲</sup>

از چگونگی و تاریخچه ماهی و ماهی‌گیری در دریای مازندران به ویژه منطقه‌ی گیلان می‌گذریم و تنها به چند نمونه از آمار اشاره می‌کنیم. در سال ۱۸۴۰ میلادی خوچکو، کنسول تزاری در رشت می‌نویسد:

تعداد ۱۵۲/۱۱۲ عدد ماهی در گیلان صید گردید و محصول خاویار ایران در آن سال ۲۷۱ تن و تولید سریشم ماهی ۳/۴ تن بوده است.<sup>۲۳</sup>

«ملگونف» در سال ۱۸۶۰ میلادی صید ماهی را در دهانه سفیدرود و گیلان به شرح زیر اعلام کرده است:

خار ماهی ۷۵/۰۰۰ عدد، سروگا ۳۰/۰۰۰ عدد، بلوگا ۵۰۰ عدد، سیم ۵۰۰ عدد،

عدد، اشپل خاویار ۵۰/۰۰۰ پود (هر پود ۱۶ کیلو می‌باشد)، سریشم قرمز ۷۰

پود، سریشم ماهی سیم ۶۵ پود، سیم در انزلی ۱۸۰۰۰ عدد، خار ماهی در

فرح آباد ۶۰۰۰ عدد.<sup>۲۴</sup>

طبق اسناد موجود: *بنا است و چرا سنا سنا نه نشند*

در کپورچال در سال ۱۳۱۸ شمسی، هر ۱۵ روز ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار کپور، در

سنگاچین هر ۱۵ روز ۱۰ تا ۱۵ هزار ماهی سوف بزرگ صید می‌شد و حتی

برابر اعلام شیلات در سال ۱۳۰۷ شمسی در کپورچال انزلی روزانه ۱۵ تا ۲۰

هزار ماهی صید می‌گردید.

صید ماهی طبق آمار شیلات گیلان در سال ۱۳۶۹ شمسی در دو ناحیه جمعاً:

۱- ماهی خاویاری ۲۳۴/۶۸۲ کیلو

۲- ماهی استخوانی ۲۸۹/۳۵۳ کیلو

۳- استحصال خاویار ۶۶/۹۷۸ کیلو

۴- مقدار صید کیلکا به وسیله‌ی واحدهای شناور شیلات

۱/۵۳۳/۹۱۳ کیلو

۵- مقدار صید کیلکا به وسیله‌ی واحدهای شناور صید صنعتی

۵/۲۳۹/۱۴۸ کیلو

و این خلاصه‌ای از نقش دریای مازندران در تاریخ منطقه می‌باشد.

### فهرست منابع مورد استفاده

*کتابخانه ملی ایران*

۱- بررسی جانوران بستر دریای خزر- دکتر مهدی تجلی پور- نشر دانشگاه جندی شاپور

۲- مجله دانشمند شماره مخصوص ۱۳۵۰ خورشیدی

۳- مجله دانشمند اسفند ماه ۱۳۴۳ خورشیدی

۴- ص ۲۴ تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز- تألیف گراتوسکی و چهار نفر دیگر-

ترجمه کیخسرو کشاورزی- انتشارات پویش ۱۳۶۱ شمسی

۵- ص ۲۲ اسرار دنیائی گمشده- تألیف چارلز برتیز- ترجمه شیوا شاهد- انتشارات میلاد

۱۳۶۲ شمسی

۶- ص ۳۰ محاکمه خلیج فارس- تألیف دکتر اجمد مدنی- انتشارات توس ۱۳۵۷ شمسی

۷- ص ۲۵ تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران- تألیف غلامرضا

انصاف‌جو- انتشارات شرکت سهامی انتشار ۱۳۵۲ شمسی

۸- ص ۹-۷۹ ۹۲ نشانی‌هایی از گذشته گیلان و مازندران- تألیف جهانگیر سرتیپ‌پور-

انتشارات چاپخانه خرمن

۱۰- برداشت از ص ۴۶-۵۳ نشانی‌هایی از گذشته گیلان و مازندران- تألیف جهانگیر

سرتیپ‌پور- انتشارات چاپخانه خرمن

۱۱- ص ۱ سرگذشت کشتی‌رانی ایرانیان- تألیف پروفیسور هادی حسن- ترجمه امید

اقتداری- انتشارات به نثر ۱۳۷۱ شمسی

۱۲- مجله فروهر، مرداد و شهریور ۱۳۷۰ شمسی- ناشر انتشارات فروهر

۱۳- ص ۲ تاریخ نیم قرن نیروی دریایی نوین ایران- تألیف دریابان کمال‌الدین حبیب

الهی- انتشارات نیروی دریایی ۱۳۵۵ شمسی

۱۴- ص ۱۵ مجله دانشمند اسفند ۱۳۵۶ شمسی

- ۱۶- ص ۱۲ نشانیهای از گذشته گیلان و مازندران- تألیف جهانگیر سرتیپ پور- چاپخانه خرمن
- ۱۷- ص ۲۸ تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان- تألیف الفرد گوتشمند- ترجمه کیکائوس جهانداری- سازمان چاپ علی اکبر علمی
- ۱۸- ص ۱۸۲ جلد اول طروج الذهب و معاون الجوهر- تألیف ابوالحسن علی بن حسینی مسعودی- ترجمه ابوالقاسم پاینده- بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۴ شمسی
- ۱۹- ص ۹۸ و ۱۲۸ تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران- تألیف آلفونس گابریل- ترجمه فتحعلی خواجه نوری- ناشر ابن سینا ۱۳۴۸ شمسی
- ۲۱- ص ۲۶ جلد پنجم- تاریخ ایران- تألیف مرتضی ورها- چاپخانه کتیبه ۱۳۶۳ شمسی
- ۲۲- ص ۱ تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران- تألیف غلامرضا انصاف‌جو- انتشارات شرکت سهامی انتشار ۱۳۵۲ شمسی
- ۲۳- ص ۳۲ گیلان، مازندران و آذربایجان- تألیف ابوالقاسم طاهری- شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران
- ۲۴- ص ۱۸۱ سفرنامه مگلولوف- تألیف مگلولوف- ترجمه مسعود گلزاری- انتشارات دادجو ۱۳۶۴ شمسی

## ظل السلطان و حکومت مازندران و گرگان (۱۲۷۹-۱۲۷۷ ه.ق)

جمشید قائمی

بنا به نوشته‌ی مرات البلدانه<sup>۱</sup>، منتظم ناصری<sup>۲</sup> و حقایق الخبر<sup>۳</sup>، مسعود میرزا ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۷ ه. ق در یازده، دوازده سالگی به «یمین الدوله» ملقب و به حکومت مازندران و استرآباد منصوب شد و میرزا مصطفی خان بهاءالملک افشار<sup>۴</sup> به وزارت او رسید. وی در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

« مرا حاکم استرآباد و مازندران و ترکمان یموت و سمنان و دامغان از طرف دولت کردند. وزیر من مصطفی خان افشار ملقب به بهاءالملک بود و لاهی برای من قراردادند، حاجی غلام‌علی [نام] از طایفه دمبولی [دینبلی]

هردوی این‌ها بسیار مردمان قابل نمک بحلال خوبی بودند و در راه من خیلی زحمت کشیدند و حق تربیت فوق‌العاده در حق من دارند...»<sup>۵</sup>

درباره زمان انتصاب وی به حکومت مازندران و استرآباد (گرگان)، علیرغم منابع مذکور که سال ۱۲۷۷ را ذکر کرده‌اند، اعتمادالسلطنه در کتاب دیگرش «المآثر و الآثار»، سال ۱۲۷۸ ه. ق نوشته‌است.<sup>۶</sup>

این مساله و این که خود مسعود میزرا حرکت خود را از تهران، اول ذی‌حجه ۱۲۷۸ ه. ق می‌نویسد این گمان تقویت می‌شود که انتصاب وی به حکومت مازندران در همان سال ۱۲۷۸ ه. ق صورت گرفته اما اگر نوشته‌ی روزنامه «دولت علیه ایران» را هم مورد توجه قرار دهیم در می‌یابیم که انتصاب وی به حکومت مازندران و استرآباد در اوایل شوال ۱۲۷۷ ه. ق یا پیش از آن بوده است.

«شاهزاده کامکار سلطان مسعود میرزا یمین الدوله را که به حکمرانی مازندران و استرآباد منصوب و مأمور فرمودند یک ثوب جبه ترمه‌دوز مروارید شمه مرصع خلعت حکومت مرحمت فرمودند اعیان ارکان دولت حاضر شده خلعت پوشان نموده شیرینی و شربت صرف کرده خلعت همایون را زیب بر و دوش نمودند.»<sup>۷</sup>

اما این که وی حوزه حکومتی خود را علاوه بر مازندران و استرآباد، سمنان و دامغان هم ذکر می‌کند، مسأله‌ای است که اعتمادالسلطنه هم در «المآثر و الآثار»<sup>۸</sup> به آن پرداخته هر چند در «مرات البلدان» و «منتظم‌ناصری» درباره آن ننوشت. مسعود میرزا حوزه حکمرانی خود را این طور می‌نویسد:

«آنچه آن وقت که من حاکم بودم در دست من بود و در اختیار من بود از این قرار است: اول، بلوک فیروزکوه با توابعش، فوجی هم دارد، بعد بلوک

سوادکوه که آن هم یک فوج دارد، قراول مخصوص وجود همایونی‌اند. بعد بلوک بندی، آن هم یک فوج مخصوص دارد، بعد بلوک تنکابن، آن هم یک فوج مخصوص دارد... که سپرده به حبیب اله خان است. بعد بلوک لاریجان است، آن هم یک فوج مخصوص دارد. بعد بلوک زیرآب است، او دیگر قشون دولتی ندارد. بعد سرحد «دودانگه» است و «چهار دانگه» که میانه اشرف (بهشهر) و استرآباد و سمنان و دامغان است، تفنگچی دولتی - آن وقت که من بودم - داشت، بعد نمی‌دانم اخراج شده است یا خیر... دیگر بلوکات و دهات جزو (است در) حومه شهر، هم ساری و هم بارفروش (بابل) و هم اشرف...»<sup>۹</sup>

منطقه‌ی استرآباد هم جزو حوزه حکمرانی حاکم مازندران بوده و این که در معرفی حوزه حکمرانی وی، نامی از استرآباد برده نشده، به نظر می‌رسد به این دلیل بوده که وی از سوی خود، «احمد میرزا معین الدوله» را که پیشتر حاکم مازندران بوده، تحت اختیار خود در سال ۱۲۷۸ ه. ق به حکومت استرآباد فرستاد.<sup>۱۰</sup> همچنین مباشر مهام خارجه استرآباد - میرزا محمد خان - رامنصب پیشکاری احمد میرزا معین الدوله - حاکم استرآباد - داد.<sup>۱۱</sup>

بنا به نوشته روزنامه‌ی، دولت علیه ایران،<sup>۱۲</sup> احمد میرزا معین الدوله در ربیع الاول ۱۲۷۸ ه. ق به سوی استرآباد حرکت کرد و در ربیع الثانی همان سال به استرآباد رسید. در همان زمان در ترکمن صحرا بیماری وبا شیوع پیدا کرد و بسیاری را به خاک هلاک انداخت.<sup>۱۳</sup>

احمد میرزا معین الدوله در همان سال (۱۲۷۸ ه. ق) به سبب اغتشاشات ترکمن صحرا به تهران احضار و به جای وی محمد ناصر خان ظهیرالدوله حکمران استرآباد شد.<sup>۱۴</sup> بنا به نوشته‌ی «خاطرات ظل‌السلطان» نیابت

حکومت استرآباد با «ولی خان قاجار» مشهور به «خان‌نایب» بوده است.<sup>۱۵</sup> و بنا به همان نوشته هنگامی که مسعود میرزا یمین الدوله - به حکومت فارس به وزارت او منصوب شده بود درمی‌یابیم که ساعدالدوله... در حوزه ما بلکه در تمامی مازندران لنگه نداشت و برای خدمت استرآباد خلق شده بود گویا به نیابت و حکومت استرآباد و گرگان فرستادیم. او هم بی‌مضایقه رفت.»<sup>۱۶</sup> از حضور محمدخان ظهیرالدوله در سرکوب متوالی ترکمنان در ۱۲۷۹ هـ. ق. به عنوان حاکم استرآباد و این‌که وی پس از انتصاب حاکم مازندران و استرآباد مسعود میرزا یمین الدوله - به حکومت فارس به وزارت او منصوب شده بود درمی‌یابیم که ساعدالدوله به ظاهر نیابت حکومت استرآباد را داشت. مسعود میرزا کسانی را که همراه وی به مازندران رفتند به قرار زیر معرفی می‌کند:

«میرزا مصطفی خان وزیر بهاء الملک، حاجی غلام‌علی خان الله باشی، آقا حسن خواجه‌باشی با دو خواجه. آغا مبارک و آن‌جا محبوب. میرزا رضای علی‌آبادی حکیم باشی که در پاریس تحصیل کرده‌بود و معلم زبان فرانسه من. محمد علی خان قاجار دولو کشیک‌چی باشی، یکصد و پنجاه غلام، با کمال آراستگی و خوبی، همه وقت حاضر رکاب داشت و خودش همه وقت حاضر بود. الحق نوکر بسیار خوبی بود. مهدی خان قاجار، امیر آخور محمدی خان تبریزی، ناظر مهدی خان افشار پسر عموی بهاء الملک، صندوق دار. اسکندر میرزای شاهزاده، مهرداد. محمد ابراهیم خان مازندرانی، فراش‌باشی، جناب آقای سید محمد، ملاباشی. این است نام روسای عملجات من و ترتیب حکومت من»<sup>۱۷</sup>

حاکم مازندران هفته‌ای دوسه روز در عمارت حکومتی به رتق و فتق امور می‌پرداخت خود وی در خاطراتش، هفته‌ای سه روز و روزنامه دولت علیه ایران،<sup>۱۸</sup> روزهای شنبه و سه شنبه را ذکر می‌کند. هر چه بود حضور وی جنبه تشریفاتی داشته و کار حکومت آن‌جا، به دست بهاءالملک افشار وزیر و میرزا مسیح سررشته‌دار و سایر مستوفیان دیوانی بود که همه روز به جز روزهای تعطیل در عمارت دیوانی مشغول انتظام امور آن‌جا بودند به خصوص آن که شاهزاده خود به آن اعتراف دارد.

«هفته‌ای سه روز به دارالحکومه و دارالقضاوه جلوس می‌کردم، به دستور العمل وزیر خودم میرزا مصطفی خان بهاءالملک به رتق و فتق حکومتی می‌پرداختم [ یا ] از علما و صاحب منصبان نظامی و مشاهیر بلد دید و بازدید کرده و به من معرفی می‌شدند... جمیع کارها با بهاءالملک و وزیر بود...»<sup>۱۹</sup>

حاکم مازندران حتی اختیار حقوق خود را نداشت. در این باره می‌نویسد:

«مواجبی که دولت ایران به من داد عبارت بود از بیست و پنج هزار تومان. اختیار این مواجب با وزیر بود، تمام لوازمات من را او تدارک کرد، حتی لباس و غیره. فقط ماهی سیصد تومان از این پول را به من می‌داد...»<sup>۲۰</sup>

او مسافرتی به آمل و سپس لاریجان داشت که در آن‌جا مهمان عباس‌قلی خان سردار لاریجانی بود و در بازگشت به ساری با شیوع بیماری وبا روبرو شد.<sup>۲۱</sup> روزنامه «دولت علیه ایران» می‌نویسد: بروز بیماری وبا مانع رفتن شاهزاده به آمل و لاریجان شد و از سوی خود بهاءالملک وزیر را به سمت آمل فرستاد و خود در میانه راه به ساری بازگشت<sup>۲۲</sup>. نیز همین روزنامه می‌نویسد: شاهزاده ابتدا به قریه اشرفی در دو فرسنگی ساری و سپس از راه

بندی به منطقه ارجمند فیروزکوه رفت<sup>۲۳</sup> و تا رمضان آن سال در همان جا به سر برد.<sup>۲۴</sup>

خود حاکم در خاطرات خود به جای ارجمند فیروزکوه از منطقه هزار جریب نام می‌برد و می‌نویسد در آن جا چسبون خبر حرکت پدرش - ناصرالدین شاه - را از راه سیاه پلاس به سمت دریا شنید به اتفاق همراهان از هزار جریب به اشرف و سپس به ساری رفت و پس از چند روز توقف در آن جا با همراهان خود به سمت نور و کجور حرکت کردند.<sup>۲۵</sup> در آن جا اینان به همراه دریا بیگی روسیه در آشوراده و کنسول آن کشور در استرآباد و ژنرالی از تفلیس با هدایای زیاده، نزد ناصرالدین شاه رفتند. مسعود میرزا - حاکم مازندران - پس از بیست روز توقف در بازگشت، دستوری از شاه برای ایجاد قلعه در «میان کاله» دریافت کرد.<sup>۲۶</sup>

پس از بازگشت به ساری، با سپاهیان زیادی به گلوگاه رفت و چند روزی در منزل رضا قلی خان کلبادی توقف نمود سپس به سوی میان کاله حرکت کرد. در این باره می‌نویسد:

«چون برای ضبط جزیره و ساختن عمارت و قلعه و غیره، لازم بود مدتی در آن جا بمانیم، بی‌اردوی دولتی ممکن نبود. رفتن به آن جا خالی از خطر هم نبود به این جهت با اردوی کاملی رفتیم. اردومان مرکب بود از دو فوج ترک: یکی خوئی به سرتیپی جمشید خان ماکویی... فوج دیگر افشار ارومی بود به سرتیپی احمد خان افشار و این دو فوج از افواج جمعی یوسف خان شجاع الدوله بود. حاکم خوی و ارومی، هزار سوار کرد و ترک از خود مازندران، جمعی سام میرزا شاهزاده. سیصد سوار اصائلو، دو فوج مازندرانی: فوج بندی، فوج لاریجان و هزار تفنگچی قراچوخای هزار جریبی و دودانگه و

چهاردانگه، که اردوی نظامی مرکب بود از پنج هزار نفر سواره و پیاده اسماً چهار فوج بود، هزار تفنگچی و هزار و پانصد سوار، ولی خیلی کم‌تر از این‌ها بودیم، اگر می‌شمردند و سان می‌دادند. جمعیت شخص من، و وزیر من بر جمعیت نظامی و عددشان افزون بود...»<sup>۲۷</sup>

اینان که مدت چهل روز در آن جزیره به سر برده بودند علاوه بر ساختن قلعه، از شکار حیوانات نیز غافل نبودند، به خصوص شاهزاده مسعود میرزا که علاقه زیادی به شکار داشت و بیشتر وقت خود را به این کار اختصاص داده بود. حاکم مازندران چند هفته پس از بازگشت از میان کاله به تهران احضار شد و از راه علی‌آباد (قائم شهر) و لار و سوادکوه در میان برف سنگین به تهران رفت. مسعود میرزا در خاطرات خود مدت حکومت خود در مازندران و استرآباد را سه سال و ده ماه می‌نویسد.<sup>۲۸</sup> که بی‌تردید در خاطراتی که پس از چهل و چهار سال، نوشته دچار اشتباه شده زیرا در اواخر سال ۱۲۷۹ ه. ق وی به حکومت فارس و در همان سال، انسوشیروان خان عین‌الملک خوانسالار به حکومت مازندران و استرآباد منصوب شد.<sup>۲۹</sup> در زمان حکمرانی مسعود میرزا در مازندران، فرزندان و نوادگان زیادی از محمد قلی میرزای ملک آرا پسر فتحعلی شاه و حاکم مازندران در طول سلطنت پدر، آن جا زندگی می‌کردند و وی در مجلس مهمانی‌ای که به مناسبت تولد ناصرالدین شاه در ساری ترتیب داده شده بود از حضور هفتاد و شش تن از آنان خبر می‌دهد و نیز اضافه می‌کند شاید دو برابر اینان حضور نداشتند و از رئیس آن‌ها سام میرزای شمس‌الشعرا و برادرش کیومرث میرزا نام می‌برد و همه را افرادی نجیب، اصیل و خدانشناس معرفی می‌کند.<sup>۳۰</sup> مسعود میرزا یمین الدوله که بعدها «ظل‌السلطان» لقب گرفت

در حکومت‌های بعدی، ستمگری‌های بی‌مانندی از خود نشان داد و در دست اندازی به نوامیس مردم و چپاول اموال آنان، شهره خاص و عام شد تا این که پس از هفتاد سال و هفت ماه و دو روز در سه شنبه بیست و دوم رمضان ۱۳۳۶ هـ. ق در «باغ نو» اصفهان به سکنه درگذشت جسدش را ابتدا همان جا امانت گذاشته سپس در «دارالحفاظ» مشهد دفن کردند.<sup>۳۱</sup>

## پانویس:

۱- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. مرآت البلدان. ج ۳ و ۲ با تصحیحات و حواشی و فهارس، عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۳۷۳-۱۳۷۴.

۲- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. تاریخ منتظم ناصری. ج ۳، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ص ۱۸۳۳/۳.

۳- خورموجی، محمد جعفر، تاریخ قاجار (حقایق الاخبار ناصری). به کوشش حسین خدیوجم. تهران: زوار، ۱۳۴۴، ص ۲۶۶.

۴- سوری فرزند نصر اله افشار بود که ابتدا در خدمت مسعود انصاری مشغول خدمت بوده، بعد از قتل گریبایدوف همراه میرزا محمدخان امیر نظام زنگنه، میرزا مسعود انصاری، میرزا صالح شیرازی و میرزا تقی‌خان فراهانی (امیر کبیر) برای عذرخواهی به دربار تزار روس- نیکلای اول- رفت هنگام حکومت مسعود میرزا یحیی الدوله بر مازندران و استرآباد، وزیر او شد و پس از او هم در حکومت انوشیروان خان عین الملک خوانسار، وزارت مازندران یافت. (اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. مآثر و الآثار. ج ۲، به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر، ۱۳۶۷، ص ۴۷۴).

۵- ظل السلطان، مسعود میرزا. خاطرات ظل السلطان (سرگذشت مسعودی). ج ۱، به اهتمام و تصحیح حسین خدیوجم. تهران: اساطیر، ۱۳۶۸، ص ۵۶.

ج ۲، ص ۴۳۵.

۷- روزنامه دولت علیه ایران. دهم شوال ۱۲۷۷. ص ۲.

۸- ج ۲، ص ۴۳۵.

۹- خاطرات ظل السلطان. صص ۸۴-۸۲.

۱۰- ر. ک. مرآت البلدان. ج ۳، ص ۱۳۸۶؛ حقایق الخبر، ص ۲۸۳.

۱۱- روزنامه دولت علیه ایران. نمره ۴۹۴، اول محرم ۱۲۷۸. ص ۵.

۱۲- همان منبع: نمره ۵۰۱، ۱۲ ربیع الثانی ۱۲۷۸ هـ ق ص ۴.

۱۳- همان منبع: نمره ۵۰۳، سوم جمادی الاول ۱۲۷۸ هـ. ق. ص ۴. ر. ک. حقایق الخبر، ص ۲۸۳.

۱۴- حقایق الخبر، ص ۲۸۳؛ مرآت البلدان، ج ۳، ص ۱۳۹۸؛ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۸۴۳.

۱۵- ج ۱، صص ۸۹-۸۸.

۱۶- همان منبع، ج ۱، ص ۱۱۴.

۱۷- همان منبع، ج ۱، صص ۵۹-۵۸.

۱۸- نمره ۵۳۶، ۲۴ رجب ۱۲۷۹ هـ ق صص ۵-۴.

۱۹- خاطرات ظل السلطان، ج ۱، ص ۵۸.

۲۰- همان منبع، ج ۱، صص ۵۸-۵۷.

۲۱- همان منبع، ج ۱، صص ۱۱۶-۱۱۵؛ ر. ک. مرآت البلدان، ج ۳، ص ۱۳۸۸.

۲۲- روزنامه دولت علیه ایران. نمره ۵۱۶، ۵ رمضان ۱۲۷۸ هـ. ق، صص ۶-۵.

۲۳- همان منبع، نمره ۵۰۳، ۳ جمادی الاول ۱۲۷۸ هـ. ق، ص ۴.

۲۴- همان منبع، نمره ۵۱۶، ۵ رمضان ۱۲۷۸ هـ. ق، صص ۵-۶.

۲۵- خاطرات ظل السلطان، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲۶- همان منبع، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲۷- همان منبع، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲۸- همان منبع، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲۹- منتظم ناصری، ج ۲، ص ۱۸۵۲.

۳۰- خاطرات ظل السلطان، ج ۱، صص ۷۶-۷۵.



۳۱- معلم حبیب آبادی، محمدعلی. مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجاریه (ج۶).  
اصفهان: اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان. ۱۳۳۷، ج ۵، ص ۱۸۱۵.

## یادنامه میرزا مهدی دستنوشته نایابی از جنبش بایبه گیلان

حسین صمدی

چند سال پیش نوشته فشرده‌ای از این قلم با نام «سه نسخه خطی از تاریخ شمال ایران در کتابخانه ترکمنستان» [کتابخانه ملی] در نشریه گیله‌وا [۲، ش ۱۹ و ۲۰ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳): ۱۴]. چاپ شد. در آن گفتار دو کتاب نایاب از تاریخ جنبش بایبه: ۱- دو دست‌نوشته از کتاب «وقایع ارض میم» نوشته محمدحسین بن محمدهادی طباطبائی زوار ه‌ای با نام ادبی «مهجور»، درباره‌ی بزرگ‌ترین ستیز بایی‌ها و دولت قاجاریه در سالهای ۱۲۶۴-۱۲۶۵ ه. ق در آرامگاه شیخ طبرسی علی‌آباد [یک چند شاهی و اینک قائم‌شهر]. ۲- «خاطرات میرزا مهدی» نامی گیلانی درباره‌ی رویدادهای گیلان و قزوین در پایانی سده‌ی سیزدهم و اوائل چهاردهم ه. ق.

شناسانده شده. در آن گفتار با یادآوری نابسامانی‌های همه سویه جمهوری‌های شوروی پیشین و غارت بخشی از یادمان‌های فرهنگی، هنری و گمان از دست شدن این‌گونه داشته‌ها، امید رفت که دوست‌داران تاریخ ایران، یادداشت‌هایی را که در زمینه تاریخ گیلان و زندگی‌نامه شماری از مردم قزوین، گیلان و مازندران است، به روشی از نابودی برهاند؛ برای همین و برای دستیابی بهتر، ویژگی‌های دست‌نوشته‌ها - بر پایه برگه‌های آن کتابخانه - نیز داده شد.

در گذر زمان، روزگار درنگ دیگری داد و باز به آن جای گذار افتاد. با دشواری بسیار بخش‌هایی از سه دفتر را که درباره‌ی گیلان بود، همراه یادداشت‌های کوتاهی درباره‌ی گذران زندگی، باورها و کارنامه نویسنده نوشته شد. پس از آن، زمان درازی به این امید به سر شد که داشته‌ها و نویافته‌ها به گونه کتاب چاپ شده و در دسترس همگان قرار گیرد، اما دریغ، تاکنون چنین نشد. شاید زمانی و جایی دیگر، چنان شود!

نکته برجسته‌ای که باید گفته شود این است که تاکنون در نوشته‌های چاپ شده تاریخ گیلان کم‌ترین اشاره‌ای به آن رخدادها و نویسنده نشده است، گویا چنین ماجراهایی بر سرزمین نرفته است هرگز! نگارنده بر این پندار است که بر پایه شناخت ویژگی‌های کشور ایران در دوران قاجار، دست‌کم بخشی از کارنامه جنبش بایه از کزی به دور بود، روا نیست که به بهانه‌هایی در تاریخ پژوهاک نیابد. باید به این باور درست برسیم تا زمانی که آگاهی درستی از چرایی و چگونگی پیدایش، بالندگی، خیزش و فرجام جنبش‌هایی از این دست در دست نیست، ستیز با یادمانده‌های تاریخی، فرهنگی و داوری درباره‌ی آن‌ها نابخردانه است! پس از شناساندن و چاپ منابع و بازتاب

بدون دستبرد داشته‌ها، بر تاریخ و آیندگان است که پس از پژوهش همه سویه درست، دیدگاه خود را در زمینه خیزش‌های فکری و ملی ارائه کنند.

این قلم بر پایه چنین دیدگاهی و نیز بی‌باوری به ایدئولوژی‌های قاجاریه و بایه، یافته‌ها را می‌شناسد. در اینجا نخست ویژگی‌های دفترها و کزی‌های برگه‌نویسی کتابخانه ملی ترکمنستان، که سبب شده بود نگارنده نیز در آن گفتار به خطا رود، می‌آید.

از یادداشت‌های میرزا مهدی، تنها سه دفتر به شماره‌های ۳۷، ۴۰۰ و ۴۰۱

در آن کتابخانه در دست است. نسخه  $\frac{3}{37}$  *перс.* : دفتر خط‌دار، در ۷۸ برگ ۱۹-۲۰ سطری، بدون برگ‌شمار. به خط ناخوش‌نسخ و نستعلیق همو. در آغاز و پایان این دفتر، دو یادداشت از دو تن که گمان می‌رود دارنده نسخه و یا نسخه‌شناس کتابخانه بودند، آمده است.

در نخستین برگ فهرست‌نگار کتابخانه آورده است: «جلد دوم از تاریخ (۵۵) و ۹۰ U. دو کتاب دیگر زیر نمره ۴۰۱/۴۰۰ موجود است». جستجو برای پیدا کردن دفترهای پیش و پس شماره داده شده (۵۵) و (۹۰ U) دست‌آوردی نداشت. درباره‌ی «دو کتاب دیگر» شاید بتوان گفت نه تنها نسخه‌شناس آشنایی چندانی با فهرست‌نویسی دست‌نوشته‌ها نداشت بلکه دفترها را به درستی نخوانده بود.

در پایان این دفتر و نیز دو دفتر دیگر با جوهر سرخ به خط دیگری نام نویسنده به نادرست «روحی رشتی» آمده است. در این‌که نویسنده این یادداشت (دارنده نسخه، نسخه‌شناس، فهرست‌نویس و یا دیگری که به دفترها دسترسی داشته است) در آوردن نام نویسنده کژاندیشی و کژنویسی کرده است، تردیدی نیست، زیرا نویسنده یادمانده‌های زندگانی، میرزا مهدی

است. دیگر این که میرزا مهدی با روحی رشتی آشنایی داشت و در نسخه ۴۰۱ ( برگ های ۶۳۰، ۶۳۲- با تاریخ ۲۷ محرم ۱۳۳۳ ه. ق - و چند جای دیگر) از او یاد کرده است. با چنین آگاهی آیا می توان گمان برد که این دفترها زمانی در کتابخانه روحی رشتی داشت و یا پنداری دیگر؟ به هر رو، باید به آینده چشم داشت، بلکه جایی از این راز نیز پرده برداشته شود.

از ویژگی های دفتر شماره ۳۷ می توان به تندنویسی، دگرباره نویسی پس از چندی، کناره گذاشتن و یا افزودن برخی یادداشت ها، خط خوردگی، آب دیدگی، ناخوانایی برخی جای ها، شکستگی و پارگی شمار زیادی از برگ ها به سب بهره گیری از کاغذ نامرغوب اشاره کرد.

با اندکی ژرف نگری می توان دریافت که این دفتر بازمانده دست نوشته های نخست میرزا مهدی است که پس از گذشت روزگار و شاید هم به دلایلی، آمده های آن را با دگرگونی هایی در دفترهای دیگر نوشت که اینک از همه آن ها دو دفتر نونویس در دست است. دریغ، یادداشت های پیش و پس این دفتر پیدا نیست.

با بررسی سه کتابچه در دست درمی یابیم که: ۱- دفتر شماره ۳۷، چنانچه در آغاز آن آمده است، دنباله دفتر و یا دفترهای دیگر است و پس از این نیز یادداشت ها دنبال شد. ۲- کتابچه های شماره ۴۰۰ و ۴۰۱ ویرایش دوم همان یادداشت ها به دست نویسنده است. شگفت این که دفترهای نخستین و پسین ویرایش دوم نیز پیدا نیست، برای همین نمی توان به گونه ی درست و شایسته زندگی نامه ی میرزا مهدی را شناخت و شناساند.

آغاز و انجام دفتر شماره ۳۷.

بر بالای نخستین برگ این دفتر آمده است: « جلد دوم از تاریخ». با خواندن این جمله آگاه می شویم که پیش از این دفتر دیگری بود و این دومین دفتر است. پس از آن آمده است: « مطرز و مزین داشتند. پس از ابتلاء و گرفتاری به رفقا معروض داشتم: باانصاف ها ملاحظه می فرمایید که بنده را به واسطه دوستی با شما گرفتار نموده اند و به غل و زنجیر مخلم داشتند...» بر پایه نوشته های دفتر شماره ۴۰۰ به روشنی می توان گفت که این بخش از یادداشت ها درباره ی رویدادهای سال ۱۳۰۰ ه. ق رشت است. پایانی نسخه یادمانده های بازگشت به رشت پس از ۱۶ ماه است «معروض داشتم:

حکایتی به نظرم آمد، هرگاه اذن بدهید معروض می دارم. گفت: بفرما. معروض داشتم: یومی از ایام در مجلس اعیان و امرا شخص ژولیده مویی قلندری وارد مجلس شد، مجلس را مملو از جمعیت دید.»

نسخه  $\frac{3}{37}$  پرس: به خط همو. پیراسته و بی پیوست نویسی. همانند نسخه ی شماره ۳۷ در دفتر خطدار نامرغوب، بدون برگ شماره با یادداشتی به همان خط دو دفتر دیگر که کتاب را از «روحی رشتی» دانسته است. آغاز نسخه: « ابتدای تاریخ نظر به روز وداع تا این که شروع شد، مرقوم داشته بود، لذا تمه عرض می شود. بر سبیل یادگار بندگی می نمایم. » از برگ پایانی این دفتر درمی یابیم که وی پس از گذشت شانزده ماه سفر به سرزمین های دیگر به رشت بازگشت. از ویژگی های این دفتر پی گیری یادداشت ها در زمینه ایران و به ویژه گیلان است.»

در این که دفترهای شماره ۴۰۰ و ۴۰۱ بازنویسی یادداشت هایی هستند که از میان آن ها دفتر شماره ۳۷ را می شناسیم تردیدی نیست. بخشی از

یادداشت‌های شماره ۳۷ در این دفتر نونویس شده‌اند، اما دنباله آن‌ها در دست نیست.

با خواندن هر سه دفتر آشکار می‌شود که نسخه شماره‌ی ۴۰۱ نیز دنباله یادداشت‌های این دفتر نیست. به دیگر سخن دفترهای پیش و پس این کتابچه نیز ناپدید شده‌است و نسخه ۴۰۱ دفتر سوم بازنویسی نیست بلکه دفتر چهارم است که آن نیز فرجام نمی‌یابد. بهتر بگوئیم، از دست‌نوشته نخستین میرزا مهدی تنها نسخه شماره ۳۷ بر جای مانده‌است و از یادنامه‌ی پیراسته شده - با کاستن و یا افزودن برخی یادداشتها، تنها دو دفتر، بخش‌های ۴۰۲ در دست است و از سرنوشت دفتر یکم، سوم و پنجم (اگر به همین اندازه پایان گرفته باشد) نشانی نیست.

نسخه  $\theta \frac{\pi \rho \sigma 3}{37}$  : مانند نسخه‌های دیگر به خط میرزا مهدی. بر دفتر خط‌دار نامرغوب. دارای برگ شمار از ۴۶۱ تا ۶۵۳ در ۱۹۶ صفحه. در پایان نسخه یادداشت «روحی رشتی» به خط تن دیگری، همانند دو دفتر پیشین. آغاز نسخه: «در سنه ۱۳۱۸ [ه. ق.] قطع علاقه سمرقند نموده، پس از مسافرت دو ماه به بادکوبه و رشت، [در] عشق‌آباد، در کوچه طومانیان حجره گرفته مشغول تجارت شدیم.» در برگ‌های پایانی به گزارش گذران روزگارش در جای‌هایی به سال ۱۳۳۰ ه. ق. پرداخته‌است.

چنانچه آمد این دفتر از صفحه ۴۶۱ آغاز می‌شود، یعنی وی پیش از این ۴۶۰ صفحه یادمانده‌های زندگانی‌اش را در دفترهای دیگر بازنویسی کرده‌است که از آن میانه تنها یک دفتر، شماره ۴۰۰، شناخته شده‌است. از آنجا که آن نسخه نیز برگ‌شمار ندارد، پس می‌توان گمان برد که میرزا مهدی از دفتر سوم برگ شماری کرد. نکته دیگر این‌که به سبب نداشتن

نوشته پس از دفتر شماره ۴۰۱، نمی‌توان روند زندگانی و کارنامه‌اش را دنبال کرد.

اینک، پس از شناساندن سه نسخه از یادداشت‌های به‌جا مانده میرزا مهدی، بجا است فشرده‌ی برجسته‌ترین یافته‌های این دفترها درباره‌ی زندگی او و نیز کارنامه <sup>وی</sup> گیش بهائیت بیاید.

یادآور می‌شود، با همه کنکاش در منابع گوناگون تاریخی و زندگی‌نامه‌ای شمال ایران و بهائیت، تاکنون نشانی از او بدست نیامد. در این میانه در «ظهور الحق» از فاضل مازندرانی، یکی دو جمله درباره تنی از بهائیان به نام مهدی جعفراف آمده‌است. از آنجا که این کتاب گزارش درستی از آن مهدی به دست نداده‌است و از دیگر سوی تاکنون تنها چهار جلد از مجموعه نزدیک به ده‌جلدی این کتاب بزرگ تاریخ بابیه، از لیان و بهائیان چاپ شده‌است، برای همین نمی‌توان بر پایه همین داده‌های اندک، یقین کرد که مهدی جعفراف همان میرزا مهدی باشد!

شگفت آن‌که در نوشته‌های چاپ شده تاریخ گیلان در پایانی سده سیزده و اوایل سده‌ی چهارده ه. ق. از رویدادهایی چون: آتش سوزی بازار رشت، درگیری‌های پیروان بابیه و پس از چندی بهائیت با فرمانروایان و مسلمانان، دستگیری‌های فزاینده بهائیان گیلان پس از تلگراف ناصرالدین شاه به حاکم رشت بر سرکوب آنان در سال ۱۳۰۰ ه. ق.، هواداری آشکار کنسول روسیه در رشت از بهائیان، دیدگاه ناخشنود وی و رهبران بهائی دربار، انقلاب مشروطیت ایران (با یادداشت این نکته که رهبران این اندیشه، همواره خود و پیروان ایدئولوژی بهائی را به دوری از دخالت در سیاست دولت‌ها فراخوانده و پرهیز داده‌اند).

از یادمانده‌های میرزا مهدی و چند سند آمده در آن، چنین برمی‌آید که وی نخست بابی بود، پس از آن که بایبه شکست یافت و پیروان این گروه به سه دسته :

۱- جدانشدگان و به باور های دیگر -چون اسلام- پیوستن.

۲- پیروان یحیی صبح ازل (پر آوازه به ازلیه / ازلیون).

۳- گروندگان به بهاءالله و دنباله‌دهندگان باورهای بهائی، بخش شدند، وی دیدگاه بهائیت را پذیرفت و برای این آیین و آماجش چندان کوشش نشان داد که از سرشناسان بهائی روزگار خود به‌شمار آمد، شگفت این‌که با همه نام‌آوری، به دلایلی که بر ما پوشیده‌است، در نوشته‌های تاریخی و زندگی‌نامه‌ای دوره‌ی آغازین بهائیت نشانی از او نیست!

از میلاد، رخدادهای زندگانی و بستگانش همین اندازه می‌دانیم که از مردم گیلان بود، گویا در ۱۲۷۲ یا ۱۲۷۳ ه. ق در منطقه رشت به دنیا آمد، در همین شهر بالید و دانش آموخت. از آموزگاران، ملا احمد خراکامی و حاج غلامعلی، از مجتهدین آن سامان بودند. از خواهرش -سلطان خانم- در هنگامه درگیری و دستگیری‌های بایبه گیلان در فروردین ۱۳۰۰ ه. ق یاد می‌کند. بخشی از خویشاوندانش، از جمله برادرش -محمد علی- و دائی‌اش -کربلایی محمد باقر- در روستای جعفرآباد (دو فرسنگی رشت) می‌زیستند و به سبب بابی بودن میرزا مهدی، از سوی مسلمانان بخردانه و نابخردانه سرزنش و آزار می‌شدند. از جوانی بازرگانی پیشه کرد و تا ۱۳۰۲ ه. ق در سرای تبریزی بازار رشت مغازه بزرگی داشت و به خرید و فروش کالاهایی چون ابریشم و توتون می‌پرداخت. با دختری به نام شیرین (با نام دوم

شهربانو) ازدواج کرد. پس از مرگ پدر همسرش، نگاهدار مادر (حلیمه خاتون)، برادر (شعبان) و دو خواهر همسرش شد و آن‌ها را به خانه خود برد. افزون بر آن‌ها، خواهرزاده‌اش (سید ابراهیم) نیز از کودکی نزد او زندگی می‌کرد و پادوی مغازه‌اش بود.

در یادداشت‌ها به سه تن از فرزندان اشاره‌هایی هر چند اندک دارد : ضیاءالله : گمان می‌رود در ۱۲۹۹ ه. ق به دنیا آمد. دست‌کم از سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۶ با پدر بود و در سمرقند، عشق آباد، شانگهای، سفر به عکا و دیدار با رهبر بهائیان با وی همراه بود. او نیز به آئین پدر گروید. در ۱۳۲۶ زمان زندگی در سمرقند، خواهان ازدواج شد. پس از رایزنی با پدر به عکا رفت و با ماه آفرید، دختر محمد ابراهیم، پیمان زناشویی بست. طرازالله : در سفر شوال ۱۳۲۵ به عکا همسفر پدر بود. در ۱۳۲۶ سخت بیمار شد. برای درمان به «بیت اقدس» در عکا رفت، سپس به بیروت رفت و چندی در این شهر بسر برد. پس از یازده ماه بهبودی یافت و به پدر، که این زمان در عشق‌آباد زندگی می‌کرد، پیوست. عبدالحسین : گویا پس از غربت‌گزینی پدر از ۱۳۰۲، با مادرش در رشت به جای ماند. از وی همین اندازه می‌دانیم که روزگاری پدرش دختری از مردم بشرویه را برای همسری با وی برگزیده بود.

روشن نیست از چه زمانی مهدی به بایبه پیوست و نیز چرا و چگونه در رشت به «جبرئیل» آوازه یافت. از یادداشت‌هایش چنان برمی‌آید که در سال ۱۲۹۴ از سخن‌گویان بایبه‌ی رشت بود و با سرشناسان بابی گیلان و قزوین چون حاجی نصیر، عندلیب (از شاعران بلند پایه این اندیشه)، سمندر (نگارنده تاریخ سمندر)، ابراهیم خان منشی (ابتهاج الملک)، باقر بصرار (شاعر و سخن‌گو، بزرگ‌خاندان بصراری در گیلان و مازندران) دوستی و

همکاری داشت. نمونه‌هایی از روش برخورد اندیشه میانه خود و چند تن دیگر از هم‌فکرانش با برخی از بزرگان دین آن زمان رشت ( حاج مجتهد، حاج میر عبدالباقی، میرزا احمد کیهانی) در سال ۱۲۹۹ را آورده‌است. در همین سال از سوی بهاء‌الله نخستین یادداشت ( لوح) به پاس کوشش‌های وی نوشته و به او داده‌شد.

نخستین روز ماه محرم ۱۳۰۰ ه. ق از سوی دوستی - محسن نامی که در که در کنسول‌گری روسیه در تهران کار می‌کرد - آگاهی یافت که دولت آهنگ سرکوب پیروان باب را دارد، همو در آن یادداشت از او خواسته بود که برای رهایی از زندان و یا مرگ به روسیه بگریزد. میرزا مهدی با برجستگان بایه گیلان در این زمینه رایزنی کرد و فرجام به پایداری همگانی کشید. در پی فرمان تلگرافی ناصرالدین شاه قاجار به حاکم رشت برای دستگیری بابی‌های گیلان، روز چهارشنبه جمادی‌الاول ۱۳۰۰ ه. ق برابر با نخستین روزهای فروردین نخستین گروه بابی، میرزا مهدی و شش تن دیگر ( آقا رسول قناد، علی قزوینی پسر <sup>تتمندر</sup>، آقا میرزا یوسف علی، آقامیرزا باقر، آقا میرزا علی اصغر، آقا میرزا حسین هدا) گرفتار غل و زنجیر زندان شدند. وی پس از نوزده روز بازداشت با دخالت کنسول روس در رشت از زندان رهایی یافت، اما شماری از مسلمانان که توان رویارویی با کنسول روس نداشتند به گونه‌های دیگر ناخرسندی خود را از آزادی او نشان می‌دادند. تا آن‌جا که در فرجام، وی را ناگزیر به دوری‌گزینی از سرزمین خویش کردند!

میرزا مهدی با حکیم فانوس ( از ارامنه جلفا که زندگی در گیلان را برگزید و در گسترش توتون‌کاری شمال کوشا بود. در یادداشت‌ها به‌خطا وی

را نخستین شناساننده‌ی توتون و توتون‌کار گیلان دانسته‌است) دوستی زیادی داشت، چندان که در هنگامه هراس دستگیری دوباره، نوزده روز به خانه او پناه برد. پس از آن با اندکی ساماندهی به کارهای خانه و مغازه، با پشتیبانی و همراهی دایی‌اش ( کربلایی محمد باقر) و برادر همسرش ( مشهدی شعبان) نیمه شبی از رشت به جعفر آباد گریخت و در بام خانه محمد باقر پنهان شد. در همین زمان یکی از بازارهای رشت که از او بستانکار بود، نزد حاکم رشت و کنسول روس شکایت برد و همین سبب شد که پس از دو روز پنهانی به رشت بازگردد و بار دیگر در خانه فانوس ارمی جای گیرد. در پی آن با پشتیبانی آشکار کنسول روس و همراهی نگهبانان کنسول‌گری، مغازه را باز گشود و بدین گونه نزدیک به نه ماه با همه دشواری در گیلان ماند و روزگار گذراند. پس از آن بی‌تاب شد، و از رشت روی برتافت، هفته‌ای در قزوین ماند و با هم‌کیشان رایزنی کرد و آن‌گاه به تهران سفر کرد و نزدیک چهار ماه در این شهر ماند. در هنگامه‌ای که آشفته‌گی و ناهنجاری درونی از سوئی و سخت‌گیری دین باوران و فرمانروایان بر این گروه فزونی می‌گرفت، میرزا مهدی برای پی‌گیری زندگی و آرمان‌ها به آماج‌گاه خود رشت بازگشت.

در آتش‌سوزی بزرگ بازار رشت در ۱۳۰۲ وی نیز زیان بسیار دید. یک چند پس از آن دومین یادداشت بزرگداشت (لوح) پیشوا به دستش رسید. چندان برنیامد که در برابر دشواری‌های روز افزون تاب نیاورد، به ناچار خانواده را در رشت بر جای نهاد و از راه دریایی انزلی - بادکوبه گیلان را ترک کرد. دو روزه به بادکوبه رسید. سه روز در این شهر ماند، آن‌گاه به آهنگ عکا و دیدار با رهبران آئین خود شهرهای باتوم / باطوم، استانبول، بیروت، و حیفا را راه سپرد. در غربت از سوئی بر دانایی و توانایی و دیدگاه

خویش افزود و از دیگر سوی آشفته‌گی مالی خود را با دادوستد به سامان رساند. در همین روزگار پیشه‌های رنگ‌سازی و شیشه‌بری را فرا گرفت. پس از شانزده ماه دوباره به رشت باز آمد، پیدا بود بازگشت وی سبب بسالاک‌گرفتن خشم مردم از بابی‌های پیشین و بهایی‌های کنونی می‌شد، اما در برگ‌های واپسین دفتر شماره ۴۰۰ نشانی از نگرانی و هراس وی نیست.

پس از آن به سبب نداشتن دفتر میانه‌ی نسخه‌های ۴۰۰ و ۴۰۱ از گذران زندگانی و کارنامه او تا سال ۱۳۱۸ جز این‌که وی و پسرش در ۱۳۱۲ در سمرقند بودند، آگاهی نداریم. در نخستین برگ دفتر شماره‌ی ۴۰۱ آمده‌است که در ۱۳۱۸ سمرقند را به سوی بادکوبه و از آن‌جا به رشت ترک کرد. سفر او دو ماه به درازا کشید پس از آن به عشق‌آباد رفت و در کوچه تومانیان / طومانیان مغازه گرفت و به بازرگانی پرداخت. پس از چندی وی و چند تن از دوستان و هم‌کیشان‌ش شرکت بازرگانی امید را پدید آوردند. در پایانی ۱۳۱۹ با پسرش ضیاءالله (که گمان می‌رود از سال‌های گذشته با پدر زندگی می‌کرد) روانه شانگهای (چین) شد و پس از ۲۸ روز به آن‌جا رسید. در ۱۳۲۰ هنوز در شانگهای به سر می‌برد. در چهل و هشت سالگی بازرگانی خوشنام، سخن‌گویی پرکار و یکی از رایزنان خوب پیشوای بهائیان درباره ایران بود. در همین زمان بار دیگر یادداشت‌های افتخاری از سوی پیشوای بهائیان جهان برای او فرستاده شد که در برگ ۴۶۹ نسخه آمده‌است. پس از گذشت دو سال و نیم زندگی و کار در شانگهای به عکا فراخوانده شد. بی‌درنگ و بهانه با پسرش روانه شد، روز ۲۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۳ به عکا رسیدند و همان روز نخست به «حضور آستان مبارک» بار یافتند. از این زمان میرزا مهدی جایگاه والاتری میانه همگان یافت، زیرا پیشوای آن روزگار بهائیان

وی را برای نمایندگی ویژه و راهبری پیروان و بهایی‌دوستان خراسان و ترکمنستان برگزیده نمونه‌ای از یادداشت‌های فرمان‌گونه عبدالبها به مردم این سرزمین‌ها در این باره در برگ‌های ۵۱۴-۵۱۵ یادمانده‌ها آمده‌است. روز ۲۸ ذی‌حجه میرزا مهدی و پسرش از عکا رهسپار بادکوبه و از آن‌جا راهی عشق‌آباد شدند. برای پی‌گیری فراخوانی مردم به روش بهائی و پی‌گیری آموزش آرمان‌ها و کاستن دشواری‌های گوناگون بهائیان نیاز به سفرهای بسیار داشت و همین سبب کناره‌گیری بیش از پیش وی از دادوستد می‌شد، ناخرسندی همکاران و انبازهای شرکت امید کاری از پیش نبرد و میرزا مهدی پس از درنگی نوزده روزه در عشق‌آباد برای گسترش اندیشه بهائیت بی‌هراس از دشواری‌های گرمای تابستان و خشکی خراسان از راه قاقا (به‌خط‌افهقه) رهسپار خراسان شد. یک چند در نیشابور (۷ روز)، سبزوار (۴ روز)، ترشیز (۷ روز)، فاران (۷ روز)، فدافن (۳ روز)، شبرویه (۲ روز)، خیر القری (۲۵ روز، همه مردم این روستا بهائی بودند)، بستاق (۱ روز)، درخش (۷ روز)، بیرجند (۲ روز)، خوسف (۱۰ روز)، طبس، مشهد (۲۰ روز) بسر برد. در مشهد کوشید بخشی از دشواری‌های شرکت امید در این شهر را هموار کند و همین سبب درنگ بیش از برنامه او شد. سپس به عشق‌آباد بازگشت. دو ماه در این شهر ماند. در ماه‌های نخست ۱۳۲۴ به سوی غرب ایران روانه شد تا مردم را به آئین نو فرا خواند. از راه باد کوبه، تغلیس و آستارا به تبریز پای نهاد، یک ماه در این شهر ماند. همین هنگام یادداشت پاسداشت دیگری (لوح افتخار) از عبدالبها به او رسید. پس از آن میلان، اسکو، ممقان، شیشوان، بناب، مراغه، میاندوآب، ساوجبلاغ، عتیق‌خانه، قره سوران، همدان را درنوردید. زمانی که در همدان بود تلگرافی از میرزا حیدر

علی، یکی از انبازهای شرکت امید، دریافت کرد که به فرمان عبدالبها برای سه سال نماینده و سخن‌گویی پیشوا در بمبئی هند شده‌است و هر چه زودتر باید روانه آن سرزمین شود، بی‌درنگ از همدان به عشق‌آباد شتافت، اما در آن‌جا دچار درگیری‌های مالی و آشفتگی اندیشه‌ای با هم‌داستانهای «شرکت امید» شد.

در هفتم شوال ۱۳۲۵ با پسرش ( طراز الله ) و چند تن دیگر به سوی عکابه راه افتاد. باکو، تغلیس، باتوم / باطوم، جده ( در ۱۹ شوال به همراه نزدیک به هفتصد و هفتاد تن ازدل‌بستگان کعبه روانه جده شد )، پورت سعید، حیف را پشت سر گذاشت و در چهاردهم ذی‌قعدة به عکا گام نهاد. یک‌چند در این شهر ماند و با عبدالبها و دیگر برجستگان بهائیت دیدار و گفت‌وگو کرد. از دستاورد رایزنی‌های میانه میرزا مهدی و رهبران کیش وی یکی این بود که به سبب درگیری‌های «شرکت بازرگانی امید» ( که گویا در سازماندهی مالی و کاری جنبش جایگاه والایی داشت ) در دوازدهم ذی‌حجه عبدالبها فرمان بگرداند و از میرزا مهدی خواست که به جای رفتن به بمبئی به عشق‌آباد بازگردد و یک‌چند در آن‌جا بماند، بلکه پس از میان برداشتن دشواری‌ها، چاره تازه‌ای کنند. روز چهاردهم ذی‌حجه میرزا مهدی و پسرش عکا را بدرود گفتند و به بیروت رفتند و از آن‌جا راهی عشق‌آباد شدند. پس از گذشت نزدیک به چهار ماه میانه همکاران و انبازان «امید» دوستی و همراهی برجای درگیری و ناروایی نشست. در پی آن به سمرقند رفت یک سال در آن‌جا بسر برد. در ۱۳۲۶ پسرش ضیاء‌الله دختری از ایرانیان عکا را به همسری برگزید و برای ازدواج به آن سامان سفر کرد. در ۱۳۲۷ از کار در دفتر شرکت امید در سمرقند دست برداشت و به عشق‌آباد رفت. در ۱۳۲۸ دیگر بار از سوی

عبدالبها فرمان آمد که برای گسترش آئین به بمبئی برود اما هم‌کیشان انباز به بهانه‌های گوناگون وی را از سفر بازداشتند. پس از آن‌که دیگر بار ناهمگونی و ناهنجاری میانه وی و دیگر انبازان شرکت بسالا گرفت، با همه بردباری، به‌ناچار از همکاری با آنان سرباز زد. پس از جدایی از شرکت امید با پسرش طراز‌الله به شانگهای رفت و در برابر دفتر بازرگانی «امید» جایگاه درخوری برای دفترکار فراهم آورد و به خرید و فروش کالا پرداخت. چندان برنیامد که بیشتر مردم از شرکت امید دست برداشتند و به میرزا مهدی پیوستند و همین سبب شد که بر دفتر «امید» در شانگهای زیان بسیار رسد. در پایانی سال ۱۳۲۹ طراز‌الله را هم که هم به فراگیری دانش می‌پرداخت و هم در کار دادوستد به پدر کمک می‌کرد، در شانگهای به جای گذاشت و خود از راه رانگون و بمبئی به دیدار پیشوا شتافت. پنج روز در کلکته به‌سر برد و از آن‌جا به بمبئی و پورت سعید رفت. روز بیست و هفتم محرم ۱۳۳۰ به اسکندریه رسید و فردای آن روز در عکا به «حضور آستان مبارک شرفیاب» شد. در شانزدهم صفر از عبدالبها فرمان یافت که به پورت سعید برود. بی‌درنگ به راه افتاد، هفدهم صفر به اسکندریه رسید و پی‌گیر خواسته‌های پیشوای آرمان‌های خود شد...

چنان‌چه پیش از این آمد دنباله دفتر ۴۰۱ نیز در دست نیست تا از این رهگذر آگاهی بیشتری از زندگی، منش و کردارش داشته باشیم.

در پایانی گفتار بجا است دو نمونه از گزارش‌های میرزا مهدی درباره‌ی رویدادهای گیلان و همچنین نگاره دست‌نوشته‌های شماره‌ی ۳۷ و ۴۰۰ کتابخانه‌ی ملی ترکمنستان بیاید. یادآور می‌شود نسخه شماره ۳۷ به سبب آب‌دیدگی دشوارخوانی دارد.



نخست درباره دستگیری خود و دیگر بابی‌های گیلان در فروردین ۱۳۰۰ ه. ق.:

« در اول محرم هزار و سیصد، محسن نامی که از دوستانم بود و در طهران به خدمت قونسول‌گری مشغول بود، مکتوبی به بنده مرقوم داشت دولت که خیال دارد هر چه بابی در ایران هست بگیرد و تلف نماید و این مسئله حتمی است که واقع خواهد شد، خوب است شما پیش از وقت... تدارک کار خود دیده به خاک روسیه رفته از شر ایران و اهل آن فارغ گردید. فانی بملاحظه آن که هر گاه حرکت نمایم اسباب حرکت سایر دوستان فراهم نیست البته دوستان مضطرب شوند، به یک نفر خوش بگذرد و سایرین در زحمت باشند چه ثمر و فایده و لذتی است، خوشی و راحتی را در خدمت دوستان به سر بردن دانسته راضی به مفارقت و مسافرت نشدم، متوکلاً علی الله اقامت نمودم به جناب حاجی نصیر شهید و بعضی دوستان مستقیم اطلاع دادم که از طهران چنین مطلبی از سفارت‌خانه روس به بنده نوشته‌اند نباید بی‌اصل باشد، به جهت دوستان محتمل است که گرفتاری حاصل شود مواظب باشید که فسادی واقع نشود؛ تا آن‌که خبر گرفتاری حضرت آقا میرزا ابوالفضل و آخوند ملا علی‌اکبر و سایر دوستان در طهران واقع شد. پس از چندی گرفتاری به اماکن دیگر سرایت کرد. یوم چهارشنبه چهارم ماه جمادی‌الاولی آخر هفته سال شمسی مطابق هزار و سیصد هجری به عادت هر ساله (که در ایران معمول است که ایام نوروز لباس تازه پوشند و بر باغ و صحرا دید و بازدید مشغول به نشاط و سرور ایام عید را می‌گذرانند) بنده و دوستان و خلق لباسی تازه پوشیده پس از جزئی تفریح به حجره آمده مشغول شدیم. مقارن ظهر جناب آقا علی آقا پسر جناب حاجی نصیر به

حجره تشریف آورده اظهار داشت که کدخدا به حجره آمده از جناب عالی استفسار می‌نماید! وضع امروز را دگرگون می‌بینم.

جناب آقا میرزا حسین هدا و آقا میرزا باقر بصّار در بنده منزل تشریف داشتند، عذر ایشان را خواسته از منزل بیرون نمودم. منتظرم که چه واقع خواهد شد! آقا رسول قناد که یکی از دوستان رشت بود در سرای گلشن منزل داشته پسر آقا رسول به سن ۸ ساله بود، به حجره‌ام آمده و اظهار داشت که دو نفر فرّاش آمده‌اند، پدرم از حجره کشیده به حبس‌خانه برده‌اند. همشیره‌زاده[ای] داشتم (سید ابراهیم نام در حجره بود و از طفولیت نزد بنده بود) ایشان را فرستادم که برود اجناس حجره که در بیرون است توی حجره گذاشته و درب حجره آقا رسول را قفل کرده فی‌الغور مراجعت نماید. به ایشان گفته شد بزودی بیا مرا هم خواهند گرفت، پس از این‌که مرا بردند حجره‌ام را قفل کرده به خانه رفته آن‌چه الواح در خانه دارم، خانه حکیم فانوس ارمنی (که از دوستان من است) برده و به اهل خانه بگوئید که مضطرب نشوند و از خانه بیرون نیایند تا بعد چه شود. سید ابراهیم به‌زودی رفته قسمی که دستورالعمل داده بودم انجام داده. مراجعت نمود و فانی هم برای رفتن حبس‌خانه حاضر و آماده نشسته‌ام.»

دو دیگر، بخشی از نوشته او در زمینه آتش‌سوزی بازار رشت در ۱۳۰۲ ه. ق. است:

« شبی از شب‌ها در خانه آقا مشهدی علی مهمان جناب آقا میرزا باقر و آقا میرزا علی‌اصغر بودیم پس از صرف غذا در همان خانه استراحت نمودیم دو ساعت به صبح مانده عیال جناب آقا میرزا باقر به تدارک چایی مشغول بود ناگاه از دور روشنایی آتش را دیده به ما اطلاع داده فانی و جمعی سراسیمه

بیرون شتافتیم. بنده به خانه آمده و جمعی از اقوام هم از قریه جعفرآباد به دیدنم آمده بودند، پس از ورود به خانه سید ابراهیم همشیرهزادهام [را] برداشته به طرف حجره شتافتم هرچه نزدیکتر شتافتم شعله آتش را زیادتر دیدم، امید این که حجره‌ام از آتش محفوظ باشد نداشتیم. در هر حال خود را به کاروان‌سرا رسانیده کلید حجره در خانه مانده بود، در حجره را شکافته داخل حجره شده. الواح مبارک که توی جعبه بود با قدری ابریشم که حمل آن ممکن بود مع پول موجودی برداشته چشمم از سایر اجناس برداشته به طرف خانه روان شدم. از قضا خانه ما با حجره مسافت کلی داشته به زحمت تمام به خانه رسیده و اشیاء را به خانه گذاشتم اقوام هم از خواب بیدار شده به زودی به اتفاق اقوام به سمت حجره شتافتیم. دفعه ثانی که به حجره رسیدیم دیدم اهل کاروان‌سرا اجناس توی حوض، که آبش را خالی کرده‌اند، ریخته و سید ابراهیم هم متابعت اهل کاروان‌سرا کرده و اجناس حجره‌ام را توی حوض بی آب ریخته و نمدهای ضخیم روی حوض و اجناس نهاده. آب بالای نمدها پاشیده که اجناس محفوظ مانند. فانی راضی نشده امر به بیرون آوردن اجناس بنده از حوض نمودم. اقوام همت نموده تمام اجناس بنده را از حوض بیرون آوردند و از سرای بیرون بردیم. پس از فراغت از بردن اجناس حجره بنده به حجره جناب حاجی نصیر و کربلایی قاسم رفته اجناس حجره ایشان را به همت عم و خال، داماد و برادر و عیال بیرون بردم و پس از بیرون آوردن اجناس بنده از حوض به فاصله ربع ساعت طول نکشید که اطراف سرای آتش گرفت و آنچه در حوض و سرای بود به تمامه خاکستر شده زین‌العابدین نام قزوینی در دالان‌سرای نمکی نزدیک مبال حجره داشت. بغض این بدبخت به درجه‌ای بود که هر گاه روزی صد بار از دم حجره‌اش

بنده و یا پسرهای جناب حاجی نصیر شهید عبور می‌کردیم تمام صد دفعه به صورت جلی سب‌ولعن باید بنماید و به مردم معرفتی حال ما نماید فی‌الحقیقه تمام احباب مخصوصا جناب حاجی نصیر و بنده به ستوه آمده و حجره ایشان هم دم مبال بود چاره جز عبور از دم حجره ایشان نداشتیم. این مرد مبغض پس از این که سر از خواب برداشت، سرای را پر از شعله آتش دید، پس از بیداری حرفی که از او مسموع شد این بود که گفت: آ، آ، و جان بداد. از صبح الی دو به غروب مانده نعشش در کاروان‌سرا افتاده بود [و] مردم فرصت دفن او را نداشتند. مال‌های مردم آنچه سوخته بود گذاشته بود و آنچه باقی بود به یغما رفته، بشک‌های قند را مردم از روی اضطرار در چاه آب ریخته، حمال که تا چه یک شاهی حمل [و] نقل بار می‌نمود به چهارصد شاهی (که دو تومان باشد) راضی نمی‌شد و محکی نبود. مردمان اراذل و اوباش بنای چپاول و یغما گذاشته نزدیک به غروب آتش خاموش شده و مردم راحت شدند. هیچ‌کس کاروان‌سرا و سه حمام و دو مسجد مع تمام حول و حوش آنها بسوخت. بعد از سوختن رشت این لوح مبارک به افتخار این عبد عنایت شد:

هوالمشرق من افق اسماء البرهان کتاب انزله المظلوم لمن ذكره اسمی  
تلقاء الوجه لیجد عرف بیان الرحمن فی ایام فیها ارتفع فی الافاق و یکون من  
العارفين. انا اخبرنا العباد اذ کان النور مشرقانی افق العراق و علمناهم ظهورا  
الفساد و هدیناهم الی صراط المستقیم. قد ظهر ما نطق به القلم الاعلی بالله  
رب العالمین. طوبی لک لما حملت الشدائد و دخلت الجن فی سبیل الله  
العزیز الحمید قد ارتکب المشرکون ماناحت به السدره و صاح کل عارف  
بصیر. انظر ثم اذکر از باورد علی سفراء الله من قبل و علی الذین ینطق فی کل

شان انه لاله الا انا العليم الحكيم. قد اخذنا الذين ظلموا من قبل و فى تلك الايام ان ربك هو المقدر القدير. لامغرب عن عمله شئى و لا جنود السموات و الارضين و انظر فى الرء والشين و ما ظهر فيها قدا و قدوا اهلها ناراً لانفسهم بأيدىهم فلما ظهر لهيبتها و ارتفع زفيرها و رجعى و ما نفعهم الرجوع لولد افضل الله و رحمه لترى المدينة و اهلها كعظم رميم يشهد بذلك لسان العظمه فى هذا المقام الكريم كذلك انزلنا الايات و صرفنا بالحق فضلاً من لدنا و انا افق سماء غيائى عليك و على الذين بانفسهم شى من الاشياء و مازا فتحهم ضواء العلماء و جنود الامراء فى اله مالک هذا اليوم البديع. انتهى.

بعد از سوختن رشت حکومت در صدد تفتیش برآمد در هر خانه که گمان اسباب مردم می‌رفت جستجو می‌نمود و مال‌ها را پیدا می‌کرد و به صاحبش رد می‌نمود، بدون آنکه دیناری دخل نماید. بسیاری از مال‌ها از خانه علما بیرون آمده، که مریدهای آقاییان دزدیده در خانه علما برده که حلال نموده به اتفاق میل نمایند، به خیال آن‌که در جنگ اعدای دین مبین مال را به یغما گرفته‌اند و به خود حلال دانسته‌اند] از جمله به خانه آقای حجت آقا میرعبدالباقی ( که از قبل تفصیل گفت و گوی بنده با ایشان ذکر شده) وارد شدند، باغچه حیاط را دیده که شخم کرده ترب کاشته‌اند. در گیلان ترب پس از کاشتن زود سبز می‌شود. اجزای حکومت بقرائن یا از خارج فهمیده حکم به حفر آن محل نمودند، کلی مال مردم را از زیر خاک بیرون آورده به صاحبانش دادند. حاجی میرعبدالباقی به کمال بی‌شرمی اظهار عدم اطلاع نمود. از آن‌جایی که امورات هرج و مرج قانون صحیح در ایران نبود حکومت نمی‌توانست تعرض نماید و چاره این دردهای بی‌درمان را بنماید،

چه هرگاه تعرض می‌کرد یا حکم به کفرش می‌کردند یا اتفاق کرده بر غرش قیام می‌کردند. این بود وضع ایران!

بر همه بناهای روزگار لیل و نهار خواهد گریست  
مگر اهرام که بر لیل و نهار گریه خواهد نمود

## دژهایی با سابقه آتشفشان در تنکابن

علی اصغر یوسفی نیا

تنکابن و اجزاء سیاسی گذشته‌اش، کجور و کلارستاق و هم‌چنین منطقه نور به سبب واقع بودن در پیش روی ری باستان و همسایگی با آن، از اولین نقاطی بود که در بخش کرانه‌ای جنوب خزر، تأثیرات فرهنگ آریائی می‌داشت. این تهاجم فرهنگی که با یورش‌های پی‌گیر نظامی از طرف آریان‌ها سازمان داده می‌شد، به مرور ایام و با شکل‌گیری حکومت مادی و امپراطوری هخامنشی، صورتی دیگر یافت و به حسن همجواری و تأثیر و تأثر حیات مدنی تبدیل شد. در این میان نقش آماردها در پیکره ارتش هخامنشی و اعانت‌های مداوم آنان در هنگامه‌های نظامی تاریخ این خاندان، حضور و رسوخ باورهای دینی آریائی را در این سوی از مرزهای ایران‌شهر تسهیل می‌نمود. ویژه آن‌که ری از گذشته‌های بسیار دور، محل زایش

دین‌آوران و دین‌مداران باستانی در ایران بود، و هنوز نیز این نقش قدیمی خویش را با اندکی تسامح در فاصله جغرافیائی از دست نهشته‌است؟! از آن‌جا می‌دانیم که موطن اصلی مغان ری و دماوند است و به موجب مسطورات اوستا، زردشت در ری شهر یا ری روحانی تولد یافته و گروهی مادرش را رازی دانسته‌اند. دیاکونوف روسی را عقیده بر آنست که کوروش بنیادگذار سلاله هخامنش، به وسیله مغان تربیت شد و فلسفه و حکمت را تحت سرپرستی و مراقبت ایشان دریافت.<sup>۱</sup>

کتزیاس یونانی حتی پا فراتر گذاشته و وی یا جدش هخامنش را چوپانی آماردی می‌داند که با فرار از موطن خویش، در قلمرو پارسیان به رشد و بالندگی اجتماعی می‌رسد. طبیعی است که وجود و حضور این همه عناصر تاریخی و مذهبی در ری که دایره مدار بخش عظیمی از سرمایه‌های حیات فرهنگی، در این بهر از جهان متمدن بود، به این خاک دیرپا و فیاض توانائی آن می‌داد که در محیط‌های پیرامونش رستاخیزهای دینی و اجتماعی را دامن‌زند. در این میان تنکابن و همسایگان شرقی‌اش که هم‌اکنون به مازندران غربی مشهورند، سهمی بایسته و قابل اعتنا در اسطوره‌های ملی قوم ایرانی دارند. این ادعا را ثبت حماسه‌ها در متون گذشته تاریخی و اسامی گویای نقاط کوهستانی این مناطق گواه می‌باشد. همچنین ماندگاری اعیاد و جشن‌های باستانی که یادآور پیروزی‌ها و سوگ‌های سرنوشت تاریخی ایران زمین می‌باشد، مقام و هستی فرهنگی این مرزو بوم و مردمانش را در خلق پدیده‌های آئینی و نگاهبانی قداست آن‌ها خاطر نشان می‌سازد.

متأسفانه شرایط آب و هوایی شمال ایران به گونه‌ای است که به هیچ یک از فعالیت‌های فرهنگی به ویژه معماری، آن اجازه را نمی‌دهد که مانا و دیرپا

سر از وراء قرون و اعصار در آورده و به آیندگان امکان مشاهده و کاوش در آن آثار دهد. رطوبت فوق‌العاده و حرارت نیمه استوائی آن به حیات مخصوصاً بخش گیاهی‌اش امکان می‌دهد آن‌چه را که باد و طوفان و آفتاب از پس انهدام آن برنیامده‌است، با رویش درختانی چون انجیر وحشی، ریشه‌های اختاپوسی‌اش را در رگ و پی هر بنای محکم فرو کند و پس از چندی آن را متلاشی نماید.

این تخریب جدا از دخالت‌های دست بشر است که با تغییر ذائقه مذهبی و استحاله سیاسی و تلقی‌های عمیق اجتماعی که میراث دگرگونی‌های عظیم تاریخی‌اند، به اینگونه بناها اجازه حیات دهد و یا آن را از حالی به حال دیگر در نیاورد.

امروزه در جای جای مناطق کوهستانی و جلگه‌ای تنکابن، با اعلامی روبرو هستیم که مشخصاً بر حضور و واقعیت بناهای مذهبی و فرهنگی پیش از اسلام دلالت دارند و فعالیت‌های ذهنی و باورهای اعتقادی مردمان تاریخی این سامان را بازگو می‌کنند. این واژه‌های خاص به سبب نوع ساختمان و ترکیب ویژه آن نشان از عبادتگاه‌های زردشتی دارد که به احتمال فراوان می‌بایست مربوط به دوران ساسانی و ارتباط با سیاست احیای دینی آن داشته باشد.

جشنسف شاهیان یا خاندان گشسب که برولایات پتش‌خوارگر (مازندران، گیلان، قومس و گاهی آذربایجان) فرمانروا بودند و از پیروان متعصب آئین زردشت به شمار می‌رفتند، در گسترش این مذهب و تعدد بناهای معابد در شمال ایران کوشا بودند. خاصه با یک کاسه نشدن این خاندان با سیاست

ایران خواری یونانیان سلوکی، این گرایش سخت مذهبی را که بنوبه خود نوعی تعصب به ایران‌گرایی بود ایجاب می‌نمود.

از نامه تنسر پیداست که هم گشسب و هم پدر وی که معاصر اردشیر بابکان بوده‌اند از روحانی بزرگ دربار اردشیر (تنسر) شنوائی داشتند و به‌وسیله توصیه و نفوذ وی از اردشیر، شاهی تبرستان و سایر بلاد پتش‌خوارگر را دوباره بدست آوردند.<sup>۲</sup>

در آغاز عهد ساسانیان آئین زردشت در حدود ری و مازندران سخت رونق داشت و تساهل مذهبی اشکانیان و نیم نگاه آنان به فرهنگ یونانی، در این نقاط آن‌چنان در خاموشی آتش مقدس مجوسی کارساز نبود. ولی با آغاز حکومت خاندان ساسانی که دوره تجدید حیات آئین زردشتی است، وضع دیگری پیش آمد. اوستا جمع‌آوری و آتشگاه‌های خاموش روشن شد. دین زردشتی رسمیت یافت و این دودمان با تکیه بقائم شمشیر دیانت، تا نهایت عمر حکومت خویش بر ایران، بر این سیاست استوار ماند. اردشیر پس از کشتن اردوان و اقامت چندگاه‌اش در ری که پایتخت بهاره اشکانیان بود، از آن‌جا زنده ساختن کیش زردشتی را فرمان داد و اولین آتشگاه‌ها را پیرامون ری برافروخت و یا ساختمان‌های جدیدی را شالوده ریخت. چون سرزمین‌های شمالی پیش روی ری به‌وسیله جشنف فرمانروائی می‌شد، تواند بود که از آن زمان در این سو نیز پویش‌های فراوان‌تری در تعمیر و تاسیس بناهای معابد آغاز گردیده باشد.

آن‌چه که در جهات گوناگون تنکابن از کوه و جلگه قابل مطالعه است، بناهای فرسوده‌ای است که دست تطاول روزگار و شرایط سخت اقلیمی از آن خرابه‌هائی ساخته‌است که یقین علمی در استنباط و استدراک تاریخی آن

راه نخواهد داشت. خرابه‌هایی خزه بسته و متلاشی که دو راه بیشتر جهت شناسائی هویت آن‌ها در دست نیست. یک اسامی ثبت شده آن نقاط در متون بجا مانده بود بعد از اسلام تحت عنوان قلاع نظامی در دوره‌های حکومت سادات و ملوک الطوائف، دیگری وجود اعلام و افسانه‌های محلی پیرامون آن‌ها که پیشینه تاریخی آن را قبل از آن که به عنوان قلاع نظامی مورد استفاده قرار گیرد آشکار می‌سازد.

از این نام‌های خاص و افسانه‌هایی که بیشتر در قدح و نکوهش آیزد ناهید در این مناطق بر زبان‌هاست، می‌توان اندیشید معابد این آیزدان آریائی تا ورود علویان به این مناطق و پذیرش دین اسلام به وسیله ساکنان آن، از پرستش و حرمت خاص خود برخوردار بودند. پس از حاکمیت سادات و قدرت اجرائی حکومت آنان در برپاداشتن شعائر دینی، این عبادتگاه‌ها بتدریج متروک شد. ولی به سبب موقعیت مکانی ویژه، پس از چندی به عنوان دژهای نظامی مورد استفاده قرار گرفت.

از میان نقاطی که می‌توان حکم بر وجود آتشگاه داد، مقام ناهید که الهه محصول و حاصلخیزی زمین منوط به عطف توجه وی بود درجه نخست را داراست، و از این رو تا آن‌جا که به تحقیق نگارنده در محدوده تنکابن اجازه می‌دهد واژه‌ای که مبین نام مکانی باشد که دلالت بر پرستشگاه مهرکند شناخته نشده‌است. آنچه هست مربوط به ناهید است در تحت واژه‌های گوناگون که با وجود تفاوت در شکل و مفهوم ظاهری، به صورتی یکسان از ربه‌النوع زنان و الهه باروری و حاصل‌خیزی دین زردشتی حکایت دارد. فقط تنها چیزی که می‌توان محتاطانه به آن استناد جست، سوگند پیران و سالخوردگان نسل‌های گذشته کوه‌نشین تنکابن به خورشید است ( به این

سوی تجلی، به اجاق ابراهیم، به آفتاب خسته) که هر یک مظهر مهرند و با آن می‌توان راه به جایی برد.

فراوانی نام‌های مربوط به ناهید در نقاط مختلف تنکابن را نمی‌توان منحصر بر وجود معبد ناهید در هر یک از این اماکن دانست، بلکه در قدیم رسم چنان بود که نام مکان‌های اطراف یک بنای دینی کوهستانی از دهات و کشتزارها و باغ‌ها و کوه‌ها و دره‌ها و رودهایی را با نام آن بنا ارتباط می‌دانند تا به کمک آن بنای مشهور، این اماکن بهتر و آسان‌تر شناخته شوند.<sup>۲</sup> اما ناهید را بجز آتشکده‌های منسوب به وی، زیارتگاه‌های سمبلیک ویژه‌ای در کنار رودها و چشمه‌ها و آبشارها و دریاچه‌ها نیز بوده‌است.

شادروان استاد پورداود در یشت‌ها می‌آورد:<sup>۴</sup>

« در هر یک از این رودها و دریاها قصری هزار ستون با هزار دریچه درخشان جهت ناهید برپاست. » این تعریف درباره خانه ناهید جنبه مینوی و نمادین دارد. ناهید پرستان جهت تقرب به این الهه، در کنار دریاچه‌ها و آب‌های جاری و چشمه‌سارها، زیارتگاه‌هایی گاه ساده جهت پرستش وی به وجود می‌آوردند تا خانه مثالی مینوی ناهید را مصداقی این جهانی و محسوس باشد. این خانه‌ها و زیارتگاه‌ها غیر از معابد ناهید است که آتشگاه بوده‌است.<sup>۵</sup> لزوماً باید متذکر شد که پرستش ناهید خود دین مستقلی نبوده، بلکه این آیزد در ضمن عبادات و مراسم دینی همانند فرشتگان در مذاهب دیگر ستوده می‌شده‌است. یا حداقل پس از زردشت که با این التقاط و تلیث در زمان خوند مبارزه می‌کرده‌است، بوجود آمده باشد. در آتشگاه‌ها گاه مهر و ناهید و آتش اهورائی به یک‌جا ستوده می‌شدند. منتها توجه خاص اردشیر

بابکان به این الهه سبب گسترش و همه‌گیری اعتقادی آن در زمان ساسانیان شده بود.

### جلوه‌های دیانت زردتشی و ناهید پرستی در تنکابن

اسامی خاص در تنکابن که دلالت بر وجود معابد ناهید و ناهید پرستی دارد واژه‌های دختر، مار، کنیزک (کنیجک)، جن، جنیکا و کیجا می‌باشد. دختر = شهر چهل دختر در بخش جلگه‌ای لنگای باستانی و عباس‌آباد کنونی.

مار = مران یا ماران سه هزار تنکابن و مارکوه در جهت شرق کتالم.

کنیزک = نهر کنیزک دمر اسپین عباس‌آباد.

جن = جنده رودبار باستان و جنت رودبار کنونی.

جنیکا = شهر جینگای منطقه کوهستانی شیر رودبار لنگای عباس‌آباد.

کیجا = کیجا مالینگای مرتع پس پرده لنگا.

آتشگاه‌ها نیز با اسامی مختلف مزگت، تک، تاک، طاق نامیر دارند.<sup>۶</sup>

مزگت = دزگاه مزگتی جواهرده رامسر.

تاک و تک = سوتاکی‌های متعدد در گوشه و کنار مناطق کوهستانی تنکابن.

طاق = چهارکت یا چهارطاق بخش کوهستانی لنگا.

دختر خوانده شدن معابد ناهید را سبب آن بود که از میان تمامت ایزدان آریائی، تنها این ایزد به صورت دختر ظاهر می‌شود. از این‌رو زیارتگاه‌ها و حرم‌هایی که به وی منسوب است به نام دختر یا قلعه دختر خوانده می‌شد. وجه مار یا مادر نیز جهت الهه ناهید به سبب وظیفه مامائی است که ناهید متعهد است. ناهید به اعتقاد زردشتیان نسل انسان‌ها را سالم نگاه می‌دارد و

امر ولادت نوزاد را آسان می‌کند و به زنان حامله در موقع لازم شیر می‌بخشد و زنان جوان زردشتی در موقع وضع حمل از او کمک می‌خواهند و او را فریادرس خویش می‌خوانند.<sup>۷</sup>

کنیزک و کیجا، هر دو مفهوم دختر دارند که کیژکردی و کیجای گیلکی از ریشه کینجک پهلوی است. جن، جین، چن، زن، زین و جان صورت دیگر تلفظ زن در لهجه‌های مراغی، کردی و لری است.<sup>۸</sup> جنیکا نیز در لهجه سمنانی به معنای زن آمده‌است.<sup>۹</sup> نامیده شدن نقطه‌ای مرتعی در بخش کوهستانی لنگای تنکابن به نام شهر جنیگا (شهر زن) که گستردگی گورستان کهنه و متروک آن و وجود قبور غیراسلامی (گیری قبر) که یادآور باورهای آئینی قبل از اسلامند و همچنین جنده رودبار تنکابن (جن + ده = روستای زن) معلوم می‌دارد که تنها این واژه‌ها در نیم زبان‌های مراغی و کردی و لری و سمنانی کاربرد ندارند بلکه لهجه گیلکی این سامان که آمیزه‌ای از لغات و ترکیبات دیلمی و تبری و گیلانی است، از این واژه‌ها بسیار دارد. مرور ایام و دوری زمان اشتقاق، لهجه‌ها را با هم بی‌شباهت ساخت ولی وجود این اعلام، انشعاب این نیم زبان‌ها را از زبان اصلی و ساقه ستبر و پرتوان پارسی باستان در روزگاری دور به روشنی آشکار می‌سازد.

### دگرگونی معابد به قلاع نظامی

موجبات تبدیل و تغییر معابد باستانی مناطق تنکابن به قلاع نظامی را باید در مشترک بودن مقتضات مکانی تاسیس آتشگاه و نیازهای دفاعی و دژنشینی دانست. زیرا آنچه اعتقادات دینی ناهیدپرستان و مهرکیشان و پیروان اهورا مزدا را جهت برپائی پرستشگاههای خویش به انتخاب جاهای مخصوص

و اداری می‌نمود، همان شرایط نیز مردمان این نقاط را در زمان دژنشینی دوره‌های ملوک‌الطوایف، مجبور به استفاده از آن معابد متروک و فراموش شده می‌کرد. یا تاسیس دژهای جدید با شرایط کاملاً مشابه را امکان‌پذیر می‌ساخت. واقع شدن سه آتشکده عظیم آذر فرنیغ، آذرگشنسب و آذر برزین مهر بر ستیغ کوهها تصادفی نبود و حکایت از باور زردشتیان به نیایش در اماکن رفیع و جایگاه‌های بلند در دل آبی آسمان اعتقادات داشت. آتشگاه‌هایی که شاخص بودند، حکم کعبه زردشتیان را داشتند.

چگونگی بهره‌وری از دژها و قلاع نظامی نیز از این احتیاج متأثر است که ساختمان قلعه که باید پناهگاه اضطراری مردمان یک بخش و بلوک حتی روستا باشد در جایی تاسیس شود که دست دشمن فرضی از آن کوتاه و یا حداقل به دشواری صورت گیرد. چنین مکانی جز قله کوه‌ها و پناهگاه‌های صخره‌ای دست نیافتنی نمی‌توانست باشد. طبعاً معابد زردشتی تنکابن بعد از اسلام با ساختمان‌های متروک و آماده‌اش، اولین نقاطی بود که با شرایط یکسان، این نیاز مردمان را به حفظ جان و مال برآورده می‌ساخت.

دوم آن‌که انتخاب مکان‌های تاسیس آتشکده‌ها تعمداً در نقاطی صورت می‌گرفت که علاوه بر رفعت مکان، بر گستره وسیعی از زمین‌های اطراف و آبادی‌هایی که تحت‌الشعاع دینی آن بود، اشراف داشته باشد. نام گرفتن نقاط و راه‌هایی که به آتشکده ختم می‌شد با واژه سوتاک یا سوتک (سو به معنای جانب و طرف و تاک به مفهوم آتشکده و ترکیباً راه منتهی به آتشکده) که در نقاط مختلف کوهستان‌های تنکابن، همچنین مشرف بودن کلیه بناهای معابد ناهید بر محیط‌های اطراف، این موقعیت مکانی خاص پرستشگاه‌های زردشتی را آشکار می‌نماید. طبیعی است دژها نیز چنین امتیازی را می‌بایست

دارا باشند. زیرا صرف‌نظر از شرایط ویژه مکانی و لزوم استقرار در اماکن رفیع، باید دیدگاهی وسیع جهت دیده‌وری دژنشینان وجود داشته باشد تا آمادگی پیش‌هنگام با دیدن دشمن مهاجم از فواصل دوردست فراهم شود.

سومین نقطه اشتراک معابد و دژها را باید در وجود و حضور آب پیرامون آن دانست. از نوشته‌های یشت‌ها مخصوصاً در آبان یشت پیداست که ناهید به صورت رودی عظیم به فرمان اهورامزدا از کوه ستارگان به سوی زمین فرود آمده‌است و تمامت رودهای جاری از کوه‌های بلند، شاخه و فرعی از رود عظیم ناهید و مصداقی از آن هستند. از این‌جاست که معابد ناهید و قصرهای مینوی و سمبلیک وی در کنار رودهای بزرگ و پرآب بلوکات و آبادی‌ها به‌وسیله معتقدان آن برپا می‌گردید و یا دریاچه‌ها و حداقل چشمه‌سارها را در کنار خود داشت. این خصوصیت در اکثر دژهایی که در تنکابن درباره معبد بودن آن‌ها قبل از دژ شدن گمان زده شده‌است، صادق می‌باشد.

ناگفته پیداست که در قلاع نظامی نیز آب نقشی حساس داشت و ساکنان آن از دارابودن منابع آبی و استفاده از این ماده حیات بخش در زمان صلح و جنگ ناگزیر بوده‌اند.

علاوه بر شواهدی که گفته آمد، می‌توان اندیشید که روزگار شیوع آئین مسلمانی در این حدود، قطعاً پاره‌ای از مردم از پذیرش دین جدید خودداری نموده و به مذهب نیاکان پای بندی نشان می‌دادند. چون کار تبلیغ مسالمت‌جویانه علویان پس از چندی به قهر و پرخاش‌گری انجامد و قیمومت مذهبی با حاکمیت سیاسی توامان گردید، برای معتقدان به کیش باستانی چاره‌ای جز پناه گرفتن در حریم معابد باقی نماند. استفاده از موقعیت



بارز و عالی پرستشگاههای زردشتی به وسیله زردشتیان مقاوم و مدافعه در برابر نومسلمانانی که هم‌کیش سابق معبدنشینان بودند، به آیندگان آموخت که می‌توان در شرایط باریک و سخت از این آتشگاه‌ها جهت امور دفاعی استفاده نمود. هرچند که این مکان‌ها از اریکه قداست و روحانیت خود ساقط شده و پایگاه ملعنت گشته بودند.

از میان اماکنی که در تنکابن با اینگونه اسامی نامبردار می‌باشند و دلالت بر استحاله موقعیت خود از معبد به دژ دارند، چهار نقطه از چهار سوی آن انتخاب شده‌است که دو آتشکده و دو دیگر منحصرآ رنگ عناوین ناهید و ناهید پرستی بر چهره دارند.

۱- قلعه زرید لنگای عباس آباد

۲- قلعه «تنکای» قلعه گردن

۳- قلعه مارکوه کتالم یا دژ «ازبلوی» تاریخی

۴- دزگاه مزگتی جورودی (جواهر ده) رامسر

#### دژ زرید (زریت)

در یشت‌ها در بخش زامیاد یشت در باره آفرینش کوه‌ها چنین آمده‌است :

«نخستین کوهی که از این زمین برخاست، ای سپتیمان زرتشت، هرئیتی<sup>۱۰</sup> بلند است که همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده‌است. دومین کوه زردر می‌باشد که از آن طرف مانوش نیز همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده‌است».<sup>۱۱</sup> سپس اضافه می‌کند زردر بایستی سلسله جبالی در مقابل البرز و مانوش یا منوش کوه بزرگی است که منوچهر در آن‌جا تولد یافت.<sup>۱۲</sup>

هم‌چنین فصل ۱۲ بند شش در فقره ۲ نوشته شده‌است :

«کوه زردر یا زرید که آن را مانوش نیز گویند در جبال البرز است و کوه مانوش بسیار بزرگ است و کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافت».<sup>۱۳</sup> آوردن بخش‌هایی از یشت‌های اوستا را در معرفی «زرید» مقصود آن نیست که این کوه همان زردر اوستائی است که نام دیگرش مانوش و زادگاه منوچهر پادشاه افسانه‌ای ایران می‌باشد. ولی نامیده شدن این نقطه بر پیشانی صخره‌ای لنگای قدیمی، و محاط شدن بر معنایش به وسیله تعدادی فراوان از نام‌های مقدسات زردشتی، جای سخن بسیار دارد. فراموش نباید کرد که چنین کوهی با محل محاصره طولانی منوچهر به وسیله افراسیاب تورانی در کوهستان رویان فاصله چندانی ندارد. رویانی که شیواترین و دلچسب‌ترین اسطوره باستانی از اساطیر آریائی در آن شکل گرفت و جایگاه پرتاب تیر اهورائی آرش قهرمان رازی گشت. برد تحقیق نگارنده اجازه آن را نمی‌دهد که ادعا شود چنین نامی در گوشه‌های دیگر البرز مشابیهاتی دارد یا خیر؟ ولی اگر فرض بر منحصر بفرد بودن این واژه اوستائی در این بخش از خاک تنکابن منظور شود، «لنگا» و «زرید» هر کدام با توان کهنگی فراوان از محدوده دین پرستی ساسانیان فراتر رفته و سر به سقاف اساطیر مذهبی اشکانی و پیش از آن می‌سایند. دژ «زرید» که اخیراً به وسیله حفاران غیرمجاز به سختی متلاشی و نابود شد، قلعه‌ایست واقع در بلندی‌های مشجر نقطه شروع جاده کوهستانی عباس آباد به کلاردشت و مشرف بر بخش عظیمی از آبادی‌های لنگای گذشته و امروز. رودخانه کاظم رود را با شعبه نوک رود (نوک رود پهلوی و نیک رود کنونی) در حاشیه غربی و کیجامالینگای مرتع پس پرده در جنوب غربی و نقطه تش نی (شهر آتش- آتشکده) را در شرق و جنوب شرقی خود دارد. در شمال خود شهر چهل دختر را در جلگه با

عظمت ساختمانی چشم‌گیر داشت. در امتداد خط السراس شرقی آن، قلعه عثمان قرار دارد که با توجه به غرابت این نام در یک محدوده ایرانی‌نشین و آن‌گاه متعصب به عقائد شیعه‌گری جای تامل و تفکر بسیار دارد. ویژه آن‌که هیبت و گستردگی خرابه‌های این قلعه و قنات پرآب آن نیز هر بیننده مجهز به دید علمی را به فکر وامیدارد.

در قلعه بودن «زرید» نمی‌توان شک نمود زیرا تمامی امتیازات یک پناهگاه را در زمان قلعه‌نشینی داراست. ولی از عظمت و شکوه آن نمی‌توان سخن گفت زیرا اگر چنین جلوه‌ای در روزگار دژ بودن خود داشت، قطعاً در متون تاریخ و جغرافیای گذشته مکانی به خود اختصاص می‌داد. اما وجود مکانی بنام تش نی که اشاره‌ای سمبلیک از وجود آتشگاه در این حدود دارد و نام مقدس اوستائی زرید با سابقه قداستش، احتمال چنین پرستشگاهی را در این نقطه قوت می‌دهد.

واژه «کیجا مالینگا» نیز بعد دیگر قضیه است که انتساب این معبد را به ناهید بیشتر می‌سازد. کیجا و دختر اشاره به الهه ناهید می‌کند و مالینگا که صورت اولیه آن طبعاً مالانگاه<sup>۱۴</sup> محل تجمع، اطراق و پرورش گله‌های احشام را به ذهن متبادر می‌سازد، با ناهیدپرستی معتقدان به این معبد بی‌ارتباط نیست. زیرا معابد ناهید صرفنظر از نیازها و توجهاتی که از طرف طبقه زنان از خدمتکاری و پرستش خاصه می‌دید، جایگاه نذورات فراوان بود، و معابد مربوط به این ایزد آریائی انباشته از زر و سیم و اشیاء گران‌بها نشان داده شده‌است. پس از بخت برگشتگی ایرانیان در سقوط امپراطوری هخامنشی و تسخیر این ملک به وسیله اسکندر مقدونی، عبادتگاه‌های ناهید جهت غارت، بیشتر مورد نظر بودند. این معابد صرفنظر از اختصاص یافتن

هدایای نفیس و احجار کریمه به آن، قربانی‌های فراوان نثار آن می‌گشت. گله‌های گاو و گوسفند متعلق به ناهید در پیرامون این پرستشگاه‌ها با داغ ویژه قربانی جهت آن‌ها در گوشه و کنار ایران در چمنزارها و مراتع وقف معبد به چرا مشغول بودند. شاید کیجا مالینگای پس پرده لنگا یکی از این رمه‌های مقدس را در خود جمع داشت و با برچیده شدن بساط ناهیدپرستی، از این کیش و کوشش‌های مذهبی آن جز نام‌هائی گنگ و نامفهوم بجا نمانده‌باشد. خاصه آن‌که تمامی نقاط کوهستانی این حدود اقتصاد دام‌داری داشته و چنین اقدامی در طریق ترضیه خاطر مبادی پرستش آنان طبیعی می‌نماید.

کوهستان "زرید" در میان گروهی از بناها و نام‌های مقدس مذهب زردشت احاطه شده‌است. چنانکه در پیش روی شمال آن در قسمت جلگه در یک خط مستقیم به مسافت دو هزار متر، شهر چهل دختر واقع بود که نام دختر و عدد معروف چهل، حکایت از فعالیت‌های شدید مذهبی در این محدوده دارد. خود شهر با خیابان‌های سنگ فرش ارابه رو و معبد بزرگ و دیدنی آن به وسیله جنگل انبوه و غیر قابل نفوذی از درختان شمشاد سالخورده پوشیده شده بود و تا نیم‌قرن اخیر بزرگ‌ترین منبع تحصیل مصالح ساختمانی ساکنین لنگا بود. امروزه از این بنای عظیم چیزی بر جای نمانده و در جریان احداث باغات مرکبات، به دست نابودی سپرده شده‌است.

## دژ تنکا

این قلعه که مسمای جغرافیایی ولایت تنکابن را شالوده ریخته‌است، پیرامون مفهوم لغوی و اصلیت تاریخی خود، تعابیر فراوانی را از طرف محققین اهل فن باعث شده‌است که مفاهیمی گوناگون و برداشت‌هایی متفاوت که صاحبان آن آرا بی‌کم و کاست به فرضی بودن نظریات خویش واقفند و اصراری در مقبولیت همگانی آن نظر ندارند. این نوشته را سر آن نیست که یک بار دیگر در مبهمات این مقوله کنکاش کند و خوانندگان را بیش از این در باب معضل وجه تسمیه آن با خود همراه نماید. ولی آنچه که عینیت دارد خرابه این قلعه است که با پیکری متلاشی از بلندی کوهستان جنوبی بلده، به گستره تنکابن تاریخی خیره شده‌است. منابع محلی از خراب قلعه‌ای دیگر آگاهی می‌دهند که ساختمان آن در سمت جنوب غربی قلعه گردن و امتداد خطالرأس ارتفاعی که قلعه تنکای کنونی بر آن واقع است قرارداد. نقطه وقوع اصلی آن بنا بر انتهای این خطالرأس بر تارک پرتگاهی، به رودخانه مزر (چشمه کیله) کاملاً اشراف داشت. هم‌چنین زمین‌های غربی این رود را در محدوده گلیجان قشلاقی و آبادی قلعه گردن کنونی و چشم‌انداز شمالی آن تا کرانه دریا را به یک‌جا زیر پا داشت.

همسایگی با رود فیاض و پر برکت مزر نیز این بنای فرضاً مذهبی یا نظامی را تکمیل می‌نمود. امتیازاتی که معماران و برپادارندگان اولیه بنا را در طریق اهداف تأسیس آن کاملاً راضی می‌ساخت. بنابراین با فرض پذیرش موجودیت این بنا در گذشته‌های دور در یک خط قوسی شرق به غرب، ما سه یا حداقل دو بنا خواهیم داشت که از بلندی‌های تشکون آغاز و به این قلعه مفروض ختم می‌شد. واژه مفروض بدان جهت درباره این بنا به

کارگرفته‌شد که با وجود صراحت اقوال منابع محلی، در اصلت و موجودیت آن، امروزه مدارک و شواهدی که دلالت بر چنین معبد یا دژی در این نقطه نماید وجود ندارد. مگر کاوش‌هایی عمقی پیرامون زمین آن شاید سبب دسترسی به آثاری شود که موجودیت باستانی آن را تأیید نماید. در فاصله سالهای ۱-۱۳۵۰ شمسی در یکی از سیلابهای پائیزه رودخانه مزر، بخشی از دیواره نقطه‌ای که معبد یا دژ مزبور بر فراز آن واقع بود ریزش کرد. در اثر این تخریب و آب بردگی، مقادیر متناهی از سنگ‌های صیقل یافته به اشکال مختلفه عقاب، تندیس ظریف و کوچک چهره زن و ده‌ها مجسمه کوچک از حیوانات و پرندگان به زمین ساحل رود و داخل آن سرازیر شد. این آثار هنری که بخشی از آنان به شیوه ماهرانه‌ای پرداخت شده‌بود، مدت‌ها به وسیله دانش‌آموزان مدارس آن حدود جمع‌آوری و به معلمین آموزشگاه‌ها به عنوان کاردستی داده می‌شد که نگارنده این سطور چند نمونه آن را به چشم دیده‌است. مخصوصاً حالت تهاجمی مجسمه گاو نر یا ورزای جنگ‌جو که یکی از مظاهر قداست و سمبل قدرت در دین زردشتی است، آن چنان زنده و گویا بود که آشکارا حکایت از مهارت هنرمند سازنده و هنر اصیل بومی آن می‌نمود.

فراوانی و تعداد زیاد این تندیس‌های کوچک، این تصور را به پیش می‌آورد که احتمالاً این آثار از بازمانده اشیای موجود در معبد بوده‌اند و یا این‌که کارگاه هنرمند خالق آن به سبب حدوث یکی از بلاهای طبیعی از جمله زلزله در زیر آوار مانده باشد و یا یورش بی‌امان دشمن و تخریب بی‌رحمانه، سبب مدفون گشتن آن مصنوعات هنری شده‌باشد.

نام « تشکون » که اشاره‌ای کنائی به آتش و آتش‌پرستی دارد، و کمی دورتر از آن واژه « سوتاک » که راه منتهی به آتشکده را به ذهن متبادر می‌سازد، تا حدودی باعث این گمان می‌شود که جز بنای قلعه کنونی تنکا، آتشگاهی نیز در نقطه بلند جنوبی تشکون، و یا بنای معدومه بخش پرتگاه رودخانه مزر وجود داشته‌است. اگر این فرض پذیرفته‌شود، بناهای منظور از نظر قدمت بر قلعه‌ی تنکای موجود برتری داشتند و در عظمت و شکوه آن نسبت به بنای مخروبه کنونی شک نباید کرد. زیرا تنکا، آتشگاه کوچک معنا می‌دهد و ارتباط پسوند تصغیر (کا) به آن، قطعاً در مقام مقایسه با آتشکده‌های پیرامون آن آورده شده‌است و زمان این انتساب نیز احتمالاً مربوط به تخریب یا متروک شدن بناهای دیگر پیرامون آن صورت گرفته‌است و یا این‌که ساختمان دژی که آثار آن هنوز پابرجاست، در زمان تأسیس به‌وسیله بانیان آن به یاد جلال و شکوه گذشته، آن معابد به آتشکده مثالی و نمادین تنکا موسوم شده‌باشد. ساختمان قلعه تنکا به‌وسیله بارویی سنگ چین با مصالح ساروج احاطه شده که بخش جنوبی آن به سبب مشرف بودن به پرتگاه ژرف، نیاز به ساختمان دیوار را در این سمت متفنی نموده‌است. این بارو جمعاً زمینی به مساحت شش هزار متر مربع فضا را به قلعه داده‌است.

وجود مزغلهایی چند در سمت شمالی قلعه حاکی است که این قسمت دیوار بنا تا ارتفاع مناسب سالم مانده‌است و هم کف شدن مزغله‌ها با سطح زمین، ناشی از ریزش فراوان مصالح دیوارهای جانبی در این قسمت و پوشاندن آن تا به این ارتفاع شده‌است.

نهرهای فرهاد خوب « که بخشی از آب ولم رود » شعبه مزر را از سمت شرقی این بنا با حفر دل کوه به طرف شمال آبادی قلعه گردن سرازیر

کرده‌است، می‌تواند جهت تأمین آب دژ و همچنین استفاده کشاورزی و آب آشامیدنی آبادی زیر قلعه حفر گردیده‌باشد. اگر چاه موجود در سمت غربی فضای داخل حیاط دژ مربوط به راه خروجی آن در مواقع اضطرار و تنگی موقع نباشد، می‌توان احتمال داد چاهی بود که عمق آن تا کف رودخانه ادامه می‌یافت و آب آشامیدنی قلعه نشینان از این طریق تأمین می‌شد. در این صورت حفر ساختمان تونل آبی فرهاد خوب به دوران صفویه و حکومت حیدرسلطان روملوی قزلباش بر تنکابن برمی‌گردد. زیرا صرف‌نظر از نیاز قطعی و حیاتی شهر پایین دژ تنکا به چنین آبی، کارهای سترگ و عملیات عمرانی مانا و چشم‌گیر را در سراسر دوران‌های گذشته بعد از اسلام، تنها می‌توان در دوره صفویه به ویژه روزگار ایران‌مداری شاه عباس اول به حساب آورد. وسعت یافتن شهر تنکابن نیز قطعاً از همین زمان می‌باشد. کاشی‌های کشف شده به‌وسیله حفاران غیرمجاز از خرابه حمامی در باغات قلعه گردن و فروش آن به ثمن بخش به دلالتان جهود دوره‌گرد، دارای نقش‌هایی بود که شباهت تام و تمامی با نمونه‌های دیگر آن کاشی‌ها در ساختمان‌های ایران مرکزی زمان شاه عباس داشت. کاشی‌هایی منقوش به سگ شکاری و شکارچی با ملبوس اشرافی و اسلحه آتشی، از نوع این بازیافت‌ها بود که متأسفانه قربانی جهالت یا سودپرستی پیداکنندگان آن آثار هنری و تاریخی گردید.

اگر صحت روایت منابع منقول در این بخش از مقاله که مورد آگاهی نگارنده قرار گرفته مورد تردید نباشد، باید به آراء فریزر سیاح انگلیسی که مورد استناد رابینو قرار گرفته شک کرد. زیرا شهر تاریخی تنکابن به احتمال فراوان از ابتدا تا انتهای دوره شکوفایی و انحطاطش در پایین دژ تنکا قرار

داشته‌است و ترکیب واژه تنکابن تا حدی گویای این نکته است. مانند آبادی سی بُن (آبادی زیر کوه) در لنگای عباس‌آباد- مارکوه‌بُن (آبادی متروکه پایین دست شمالی مارکوه کنالم)- دزبُن (آبادی پایین دژ) واقع در مدخل راه روستای دلیر کوهستان کلارستاق و بالاخره تنکابن شهری واقع شده در پایین یا بن قلعه تنکا. مگر آن‌که قائل شویم تنکای معدومه مورد ادعا فریزر، اولاً دژ شهر بوده، ثانیاً همین قلعه ویران و ناپیدای پرتگاه غربی مشرف به رود مزر است که هنوز مورد اشاره ساکنین محل می‌باشد. هم‌چنین، تغییر و تبدیل آتشفگاه به دژ نیز در این نقطه صورت گرفته‌است.

تنکابن یا شهر پایین دژ تنکای موجود، نقطه اوج آبادی در زمان صفویه بوده‌است. چون با تسخیر گیلان و مازندران به‌وسیله شاه عباس کبیر و ختم جنگ‌های ملوک الطوایف در شمال، دیگر به قلعه و قلعه نشینی نیازی نبود، شهر تنکابن در این زمان هرچه بیشتر از شیب تپه و پشت‌گرمی به دژ فاصله گرفته و به طرف شمال و جلگه پیش رو کشیده‌شد و کلايه‌های چندگانه‌ای که امروز آثار تپه‌های آن قلعه نامیده می‌شود، در خود ادغام نمود. ظهور خاندان خلعت‌بری در عرصه حکومت‌گری این سامان، تنکابن را که از زمان شاه عباس از صورت یک بخش به شکل و اندازه ولایت در آورده و لنگا و دوهزار و سه‌هزار و گرجیان و گلیجان و سخت سر را زیر پوشش گرفته بود، به ناگاه به مرزهای شرقی و غربی وسیع‌تری دسترسی پیدا نمود و امیرنشین آن از شهر تنکابن تاریخی به خرم‌آباد منتقل شد. از این زمان، خرم‌آباد دارالحکومه ولایت تنکابن شد و تنکابن اولیه و تاریخی متروک گردید و به صورت آبادی کوچک بلده یا قلعه گردن تغییر نام داد.

### قلعه مارکوه ( دژ از بلوی تاریخی)

قلعه مارکوه یکی از دو قلعه بزرگ و مشهور تنکابن در متون گذشته است و بعد از تنکا، نامبردارترین قلاع این محدوده جغرافیائی به حساب می‌آمد. اسامی مختلف و کاربرد تاریخی آن را پژوهنده جوان، ابوالحسن واعظی تنکابنی از دل متون تاریخ بیرون کشیده و در تنکا شماره ۲ به تفصیل آورده‌است. اعاده آن در این مقال خالی از وجه خواهد بود.

این دژ بر ستیغ کوهی منفرد در سمت شرقی کنالم واقع شده که به سبب شکل ویژه و نوع ساختار کوه زیر آن، استعداد همه گونه اقدامات دفاعی و مذهبی را داراست. از زیگورات طبیعی گرفته تا پرستشگاه‌های ناهید و سپس تبدیل آن به قلاع نظامی، کاربرد استراتژیک این نقطه را به وضوح آشکار می‌سازد. از مشاهده عینی که از خرابه قلعه به عمل آمده، وسعت قابل توجه و گنجایش فراوان دژ، جهت مدافعه سربازان ساکن در آن کاملاً به چشم می‌آید. در کف قلعه چاهی عظیم دیده می‌شود که اقوام محلی امتداد آن را در شمال مارکوه در گستره دشت در نقطه‌ای به نام قلعه باغ می‌دانند. قلعه باغ، زمینی به وسعت ۵ هکتار می‌باشد که از سطح اراضی اطراف بلندتر است و به آسانی می‌توان آن را کلايه‌ای دانست که بخش مسکون جلگه‌ای قلعه مارکوه را تشکیل می‌داد. احتمالاً ساکنان این کلايه برخوردار قهری معبد یا دژمارکوه بودند و ساختمان قلعه در طول زمان گوناگون، نیازهای آئینی و دفاعی آنان را برآورده می‌کرد.

باور این نکته که چاه وسطه قلعه تا بن کوه به صورت عمودی امتداد داشته و سپس در یک مسیر شمالی با حفاری زیرزمینی نقب مانند، قلعه باغ را به دژ متصل می‌ساخت، مشکل به نظر می‌آید. هر چند نیروی

خارق‌العاده‌ای که از احساسات مذهبی برمی‌خیزد و یا حفظ جان در هنگامه امور دفاعی، انسان را به کارهای شگفت‌انگیز و بزرگ وادار می‌سازد. اما به سبب بعد مسافت قلعه باغ تا کوه منفرد مارکوه، طبیعی‌تر آنست که بیندیشیم که چاه پس از مقداری حفر عمودی در دل قلعه، از کمرکش کوه در نقطه‌ای درخت زار و مخفی به بیرون راه می‌یافت. هر چند تعیین چنین محل خروجی به سبب طول زمان و مخروبه شدن جنگل پیرامون دژ متعذر به نظر می‌آید.

آثار و قطعات گنگ‌ها و تنبوشه‌های سفالین پراکنده و خرد شده در گوشه و کنار قلعه، انتقال آب را از نقاط دور دست به قلعه به ذهن متبادر می‌سازد. وجه تسمیه مارکوه اگر از ربه‌النوع مادر که لهجه محلی کنونی در سراسر- اکثر نقاط- خزر جنوبی هنوز آن را مار تلفظ می‌نمایند دانسته شود، مفهوم ایزد ماده و برگزیده و ممتاز را داراست که قدمت و کهنگی آن به چندین هزاره پیش از میلاد و قبل از مهاجرت آریانیان به ایران می‌رسد که اولین ادیان شناخته شده بشری در این سمت از جهان متمدن بود. تندیس‌های گوناگون این الهه که از تورنگ تپه گرگان و تپه مارلیک گیلان کشف شده، گویای عمومیت داشتن مذهبی این ربه‌النوع انوثیت می‌باشد.

چنانکه مران (ماران) سه هزار نیز در این گمانه‌زنی و مشابهت جوئی شریک می‌شود.

اما حدس مادر بودن الهه ناهید که باوری متاخر در زمان‌های پیش از اسلام است، انتساب آن به مارکوه با میزان عقل راست‌تر می‌آید. زیرا مارکوه به‌وسیله اسامی گوناگونی از واژه‌های معنی‌دار مقدسات زردشتی و ناهیدپرستی در پیرامون خویش احاطه شده‌است و حداقل می‌توان استحاله‌ی

تدریجی از مذهب مادرپرستی را به ناهیدپرستی در این کوه که قطعاً پایگاه مذهب اولیه مردمان این سامان بود باور کرد.

#### رودخانه نساورد (نيسارود- رودزن)

جَنده رودبار در جهت شرق نيسارود ( ساحل روستای زن) آبادی نیاسته در شمال شرقی مارکوه با تحریف کلمه نيساده ( ده زن) و کومیتی ( محل میجش و گام زدن یا چرای گاوان) که بعدها به صورت بازار خرید و فروش احشام در جنوب غربی مارکوه با فاصله از هرز آب چال زره درآمده‌بود.

این مشاهدات و مشابهت جوئی و موقعیت منحصر به فرد این کوه در محیط بودن به گستره دشت زیر پای خویش تا مسافت دور، به ما امکان می‌دهد تغییر و دگرگونی ساختمان بالای آن را از مکان نیايش ابتدائی و ساده مردمان بدوی این سامان بر ستیغ آن و سپس آئین نانایه یا مادرپرستی و آن‌گاه باور به ایزد ناهید و سپس تبدیل آن به دژ پرهیبت و حساس نظامی از بلودر منطقه کرجیان قدیم شاهد باشیم که به تناوب از دست امرای کرجیان تا علویان زیدی و اسماعیلیه و آنگاه سادات کیائی در آمده‌است.

#### دژگاه مزگتی جوردی ( جواهرده)

موقعیت بارز و حساس جوردی ( تنهجان تاریخی) یا جواهرده کنونی گویای این نکته است که این روستای کوهستانی که بیلاق مصفاى سخت سر قدیم و رامسر کنونی را تشکیل می‌دهد، خود کانون بزرگی از تجمع مردمان دور و نزدیک جلگه پیش روی خود بود. مردمی که فراغت از کارهای کشت و زرع بهاره و استفاده از هوای بیلاقی آن با شور و سرمستی

زایدالوصف چنین نقطه‌ای را جهت سکونت تابستانه و تنف‌های حیاتی خویش مغتنم می‌داشتند و بر چنین موهبتی شادباش می‌گفتند.

مسجد جواهرده که امروز به آدینه مسجد معروف است به سختی مورد احترام ساکنین رامسر و تنکابن حتی دوردستهای گیلان و مازندران می‌باشد، قدمت فراوانی ندارد و اشعار پانزده بیتی منقوش بر حمال بند ستونهای در ورودی، حکایت از آن دارد که مسجد اولیه در اثر زلزله ویران شد و تجدید بنای آن به سال ۱۰۴۵ هجری قمری، چند سالی پس از مرگ شاه عباس بزرگ و دوران بعد از عالم‌البلوای مرگ وی صورت گرفته‌است.

نکته منحصر به فردی که به صورت سنت دیرپا و مانا درباره این مسجد هر ساله در نخستین جمعه تابستان صورت می‌گیرد، گِل کاری آن است که رسمی است غریب و بسیار قابل تعمق. این گِل کاری که با جشنی محلی و با شکوه انجام می‌گیرد، مردان را در این تازه ساختن نمای دیوارها و کف و ایوان مسجد راهی نیست. گِل مخصوص گِل کاری به جای آب با شیر گاو و گوسفند آمیخته می‌گردد و از این طریق به قداست آئینی و اعتقاد کهن زنان به این جایگاه عبادت صحه گذاشته می‌شود. خوراکی‌های فراوان و متنوع که هر خانواده‌ای در تهیه آن دست دارد، لباسهای نو و الوان پسران و دختران، و سرور و خروشی که از این آئین برمی‌خیزد، بیننده را به عمق قرون و اعصار گذشته پیش از اسلام و بیاد پرستش خاصه ایزد ناهید به وسیله زنان و تعویذ و نیاز آن می‌اندازد.

این رسم ویژه درباره هیچ‌یک از مراسم تقدیس امامزاده‌ها و مساجد شمال ایران مرعی نمی‌گردد و گویا چنین عملی در این نقطه از خاک تنکابن به وسیله مردمانش یک استثناست. این یک رسم اسلامی به حساب نمی‌آید و

در اسلام تعمیر مساجد و بقاع متبرکه و امور مربوط به آن به وسیله مردان صورت می‌گیرد و زنان را در این اعمال-آن هم به این شکل منحصر به فرد- کاری نیست. اختصاص گِل کاری مسجد به وسیله زنان را دلیلی است و آن هم این نکته است که نه این مسجد بلکه مزگت یا آتشگاه ناهید پرستان این نقطه را با زنان ارتباطی خاص است و در میان ایزدان زردشتی چنین ارتباطی را تنها ایزد ناهید با زنان دارد و تنها وی است که معبود دختران و زنان جوان است. یشت‌های اوستا در این باره آورده‌است: «از تو باید دختران قابل شوهر و ساعی از برای سروری استغاثه کنند و از برای یک خانه خدای دلیر.» «از تو باید زنان جوان در وضع حمل از برای زایش خوب استغاثه کنند. توئی آن کس که همه آنها را به جای خواهی آورد ای آن‌اهیت»<sup>۱۵</sup> پیرامون مسجد را گورستانی وسیع با فضائی روحانی احاطه کرده و سمت شمالی آن را می‌توان جایگاه حدوث آتشکده‌ای باستانی (مزگت- مزگتی) و دژ (دژگاه- جایگاه دژ) دوران بعدی ملوک الطوائف دانست.

نکته دیگری که دگرگونی تدریجی آتشکده را به دژ و سپس مسجد یا جایگاه نیایش اسلامی در جواهرده در آورده‌است، در هیچ یک از نقاط تنکابن همتا ندارد. زیرا کلیه قلاعی که سابقه قداست زردشتی داشته‌اند، به سبب موقعیت ویژه خود در نقاط بلند و دست نیافتنی، شرایط تغییر به این جایگاه مذهب اسلامی ایرانیان را نداشته‌است. در صورتی که جوردی (بالاده) به خاطر ارتفاع دو هزار متری از سطح دریا و گستردگی فلات مانند خویش، این فرصت را به دست داده‌است که اولین استحاله سه گانه از این نوع منحصر به فرد باشد.

جو ردی امروز در حقیقت شهر یست با پنج یا شش هزار خانوار خوش نشین و کلیه امکانات شهری، جواهر یست که نقش باستانی و کنونی آن در کلیه شئون حیاتی از مذهبی، اقتصادی، تفریحی و توریستی گسوی سبقت از اقران ربوده است.

علی اصغر یوسفی نیا

گل کوه عباس آباد تنکابن

#### منابع و توضیحات

- ۱- تاریخ ایران باستان- مشیرالدوله پیرنیا ص ۱۴۰۹
- ۲- تاریخ تبرستان- محمد بن اسفندیار کاتب ج ۱ ص ۴۱
- ۳- قصران- دکتر حسین کریمان- بخش دوم ص ۶۷۸
- ۴- یشت‌ها- استاد پورداود- ج ۱- ص ۲۸۱
- ۵- قصران- دکتر حسین کریمان- بخش دوم ص ۶۴۷
- ۶- قصران- دکتر حسین کریمان- بخش دوم ص ۶۸۹
- ۷- قصران دکتر حسین کریمان- بخش دوم ص ۶۹۹
- ۸- خاتون هفت قلعه- دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی ص ۲۶۸
- ۹- فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری، شه میرزادی- بخش ج ( دکتر منوچهر ستوده)
- ۱۰- هرثینی بلند- هرای سرافراز و افراشته- البرز رفیع
- ۱۱- زامیاد یشت- استاد پورداود- بخش دوم ص ۳۲۴
- ۱۲- یشت‌ها- استاد پورداود- فقره ۳۱
- ۱۳- یشت‌ها- فروردین یشت- ص ۵۰
- ۱۴- مالانگاه- جایگاه اطراق دامها و محل تجمع آنها چون مالانکوه نشتا که به معلم کوه تحریف شده است.

۱۵- کلایه- این واژه در خراسان، کلاته و در مازندران، کلا و در گیلان شرقی و تنکابن غربی، کلایه نامیده می‌شود. ابن خلدون در کتاب معروف ( مقدمه ابن خلدون ص ۲۲۸) درباره این واژه می‌نویسد: کلمه کلاته به مزرعه کوهستانی کوچکی اطلاق می‌شود که دارای چند خانوار باشد و آنها در قلعه مانندی که دیواری گرداگرد آن را احاطه میکنند، با چهارپایان و ماکیان خود بسر می‌برند. کلیه اسامی نقاطی که در مازندران و گیلان با کلا و کلایه پسوند دارند، دارای همین خصوصیت تعریف ابن خلدون می‌باشند. چنانکه آبادی پس کلایه تنکابن تاریخی، مفهوم روستای واقع شده در پس کلایه‌های شهر تنکابن قدیم با قلعه گردن کنونی را می‌دهد.

۱۶- یشت‌ها- استاد پورداود- ج ۱ ص ۲۷۳ و مقاله ناهید- یشت‌ها جلد اول ص ۱۶۹ به نقل از تالیف قصران بخش دوم



## شناسایی یک امامزاده

(سیدرضا کنتی بهشهر)

تیسارپه اسدی

چند سده است که باستان‌شناسی با کاوش‌هایی که انجام داده، نوشته‌های تاریخ‌نگاران را بررسی و یا خود، تاریخی را بیان می‌کند. در این میان جای‌ها، سنگ‌نوشته‌ها، اسناد و... را یافته‌است که نقش برجسته‌ای در پیدایی و چگونگی رویدادهای گذشته داشته‌است.

جایگاه‌های دینی که از یک سو با تاریخ و از سوی دیگر با باور مردم پیوند دارد سبب شد تا شناسایی و شناساندن این نمونه‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گردند.

جایگاه‌های دینی - به‌ویژه امامزاده‌ها - جایگاه سایش رخ به خاک و ریزش اشک پشیمانی و خواهش‌های مردم این سرزمین است و این مردم با

برافراشتن دستان نیایش بر درگاه اینان، نزدیکی بیشتر خود را با پروردگار خویش - برای برآورده‌شدن نیازهای خود - خواهانند.

گروهی بر این باورند که بررسی همه‌سویه امامزاده‌ها، مردم را به بی‌باوری می‌رساند. پیش‌روی افسانه‌های ناراست در باورهای این گروه تا اندازه‌ای است که در برابر کوچک‌ترین شناسایی و شناساندن درست این نمونه‌ها آشفتگی و شوریده می‌شوند. پیدا است که پژوهش در این‌باره که مخالف باورهای بیشتر مردم و گاه حکومت‌گران است تا چه اندازه دشواری‌ساز است.

گروهی دیگر که با پایه و اساس این یادمانده‌ها در ستیزند بی‌پژوهش درست برآند تا دیگران را از باورها بگردانند.

تنها گروه اندکی بر این باورند که یادمانده‌های تاریخی را به دور از هرگونه کژاندیشی شناسایی کرده و بشناسانند. با توجه به جایگاه کنونی پژوهش امید آن می‌رود تا پژوهش‌گران بدور از هرگونه یک‌سویه‌نگری - نه چون گذشته که نوشته‌های بسیاری در راستای سیاست حکومت‌گران و استعمارگران بود - به این مهم بپردازند.

نگارنده این گفتار بی‌آن‌که بخواهد به چرایی - چیرگی همه‌سویه صفویه و حکومت‌های پس از آن، تلاش استعمارگران برای نابودی یادمانده‌ها - و چگونگی پیدایی جای‌های دینی که از حمایت همه‌سویه دولت‌مردان و بیگانگان و همراهی مردم در ستایش بوده‌ها و نابوده‌ها برخوردار بود، بپردازد و بی‌آن‌که بر آن باشد تا پایه‌های نادرست بسیاری از این نمونه‌ها را برشمارد که می‌توان دلایلی چون: نبود نسب‌نامه برجسته، تکرار یک تن در چند جای با آگاهی به این‌که هیچ‌یک از آنان درست نیستند و باید در جای دیگر به

دنبال جایگاه او گشت مانند؛ امامزاده ابراهیم در لشت‌نشا، بر ساختن افسانه به‌گونه‌ی دین‌باورانه و به دور از هرگونه دوستی، پیدایی چگونگی بالندگی برخی از آنان که باید آنان را دشمنان بشریت خواند و... را برشمرد؛ بر آن است تا با شناسایی یک نمونه شناسایی نشده، گامی به سوی شناسایی و شناساندن بخشی از تاریخ ناگفته‌ی این سرزمین، بردارد. بررسی همه‌سویه، درباره این گونه‌ها در درستی یا نادرستی آنان نکته‌ایی است که باید در جایی دیگر و زمانی دیگر به گونه‌ی کامل به آن پرداخته شود.

مشخصات بنا:

این امامزده که «سید رضا» نام دارد و اهالی آن را «آق سید رضا» (aq sayd rēzā) می‌گویند، در روستای کنت (kēnēt) به مشخصات جغرافیایی:

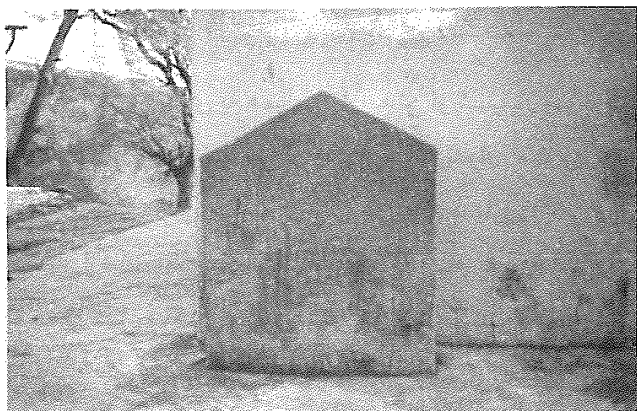
طول: ۳۲ و ۵۳، عرض: ۳۵ و ۳۶، ارتفاع از سطح دریا: ۶۰۰ متر قرار گرفته است. این روستا از دهستان یخکش (yaxkas)، بخش هزار جریب شهرستان بهشهر می‌باشد.<sup>۱</sup>

امامزاده دارای مقبره‌ای است به اندازه‌های  $۱/۰۸ \times ۲/۵ \times ۳/۱$  متر بارویه کاشی‌کاری که درن اتاقی به اندازه‌های  $۲/۶ \times ۶/۷ \times ۷/۱$  متر قرار دارد. در سوی شرقی این اتاق دره و در سوی غربی آن روستای کنت قرار دارد. بر روی دیواره‌ی شرقی آن پنجره‌ای است به اندازه‌های  $۰/۹۲ \times ۰/۹۷$  متر، به فاصله‌ی  $۱/۳۵$  متر از سطح زمین؛ بر روی دیواره‌ی جنوبی آن پنجره دیگری است به اندازه  $۰/۸ \times ۰/۸۷$  متر، به فاصله‌ی  $۱/۰۵$  متر از سطح زمین. هر دو

<sup>۱</sup> فرهنگ آبادی‌های کشور. به کوشش سازمان جغرافیای ارتش. تهران، ۱۳۲۵، ص ۲۳۰-

پنجره از جنس چوب و به رنگ سبز می‌باشند. درب ورودی آن در دیواره‌شمالی، چوبی و به اندازه  $۱/۰۴ \times ۲$  متر، می‌باشند. در بالای آن شش کاشی قرار دارد که چهار تا ساده و بر روی دوتای دیگر نام‌های حسن، حسین نوشته شده است. دیواره‌ی این بنا بوسیله روکشی از آجر نگه‌داری می‌شود. سقف، چوبی و مانند دیگر بخش‌های چوبی بنا به رنگ سبز می‌باشد. پشت‌بام آن بوسیله‌ی سفال پوشانده شده است.

این بنا در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی توسط «سید آقاجان موسوی» و پسرش -سیدحسن- ساخته شد. درختان چنار کهن‌سالی در اطراف این بنا قرار دارد که محیط بزرگ‌ترین درخت، از فاصله یک‌متری زمین،  $۴/۴$  متر، می‌باشد. در این بنا، هیچ نشانی از گذشته دور نیست هم‌چنین از سازندگان گذشته‌ی این بنا هیچ آگاهی در دست نیست. تنها اثر تاریخی این بنا تخته سنگی است که در کنار دیواره‌ی غربی و رو به سمت روستا در زمین قرار داد. در میان و حاشیه‌ی این سنگ علامت خاصی حک شده، هم‌چنین در کنار علامت‌های حاشیه یک سری واژه‌های ناخوانا وجود دارد که به نظر خط عربی می‌آید.



مشخصات تخته سنگ:

۰/۲۸	اضلاع مثلثی بالای تخته سنگ:
۰/۴۵	بلندی سمت چپ:
۰/۴۷	بلندی سمت راست:
۰/۵۹	بیشترین بلندی :
۰/۴۹	پهنای میانگین:

سازندگان این بنا، در سال ۱۳۴۰ ش، چند تخته سنگ از این گونه را داخل مقبره قرار دادند تا از دستبرد راهزنان در امان بماند!!

با توجه به حفاری‌های گروهی راهزن در این منطقه و پیدایی چندگور بی‌نشان غیر اسلامی (گوری قور gavri qavr) و هم‌چنین دفن کردن چند تخته سنگ - که نمی‌تواند از آن یک تن باشد- نگارنده را به این باور می‌رساند که این نیز گامی دیگر، برای گم کردن تاریخ می‌باشد و تنها نشان بازگوکننده برای درستی آنچه بود را، از بین بردند تا مدعی دیگری از این دست در این میان باقی نماند.

درباره این امامزاده، مردم بر این باورند که او پسر «میرعماد» - متولسی مقبره، پیامبر - می‌باشد.

در زمان شاه عباس I صفوی به همراه چهارصدتن از شیعیان به دربار شاه صفوی در اصفهان وارد شدند؛ پس از چندی به مازندران آمد و در روستای کنت شهرستان بهشهر جای گرفت. از جمله باورهای بسیاری از مردم آن است که: « او یکبار از شاه صفوی و سپاهیانش با شیر گاو کوهی [نر] پذیرایی کرده و به همین دلیل ساکنان این روستا از پرداخت مالیات معاف گشتند» و هم‌چنین: « شاه صفوی یکبار به خلاف پیمان خویش - معافیت از پرداخت

مالیاتی ساکنان این روستا، از او هیزم خواست که این هیزم‌ها تبدیل به مار گشته‌اند و موجب ترس و بیم شاه صفوی گشت».

از این پس «سیدرضا» برای همیشه از هر محدودیتی رهایی یافت! البته تلاش برای یافتن نسب‌نامه برای این امامزاده، چون دیگر امامزده‌های بهشهر به نتیجه‌ای نرسید، تنی چند در میانه‌ی کار مدعی شدند که نسب‌نامه را در دست دارند از آن‌جا که این گروه، داشته‌های خویش را آشکار نساخته‌اند و با توجه به نشانه‌های دیگر در دست - نبود نسب‌نامه در مکان اصلی خویش و هم‌چنین نبود آن در اداره‌های اوقاف و... - می‌توان به این باور درست دست یافت که این نیز تلاشی برای ساخت افسانه در تاریخ است، چنان‌که تاکنون نمونه‌هایی از این دست بسیار بوده‌اند.

۱۳۴۰ ش

www.tabarestan.info  
تبرستان

## وقار السلطنه گیلانی، مبارز دو انقلاب «بازخوانی سندی از دوران مشروطه»

محمود دهقان

اسناد تاریخی را می‌توان قبale‌ی هویت یک ملت دانست؛ ارزش و حسن بزرگ اسناد در این است که، به دور از هرگونه پیش‌داوری و عاری از تحریف می‌باشند، و چون به ضرورتی، واقعیت - اگر نه حقیقت - رخ دادی را ثبت نموده‌اند، می‌تواند پژوهندگان و محققان را به کار آید تا با تجربه و تحلیل و سنجش آن، زوایای تاریک و غبارآلود روی داده‌های تاریخی را روشن و شفاف نموده و گزارش درست و دقیقی به دست دهند.

در ایران، آن‌گونه که، بایسته و درخور است، در جمع‌آوری و تدوین اسناد ملی اهتمام و کوشش درستی صورت نپذیرفت، اگر چه در چند سال اخیر از سوی «سازمان اسناد ملی» قدم‌های مثبت و درخور توجهی برای

بازیابی و نگهداری اسناد ملی به عمل آمد، اما هنوز این سازمان با آن چه که باید باشد فاصله‌ی بسیار دارد.

تعدد سازمان‌های دیگر، هم چون «سازمان اسناد انقلاب اسلامی» و... به جای آن که به تکمیل و تقویت اسناد ملی ایران بیانجامد، به پراکندگی و سردرگمی اسناد و طالبان آن منجر شده است. چنان که چند سال پیش چند تن از محققان گیلانی، از سوی استانداری گیلان به کشور آذربایجان رفتند تا اسنادی در زمینه‌ی گیلان‌شناسی فراهم آورند. ره‌آورد آن مسافرت تهیه تعداد زیادی اسناد مربوط به نهضت جنگل بود که در استانداری گیلان نگهداری می‌شود و دسترسی به آن مستلزم گذر از هفت خوان رستم است، و تاکنون هم کسی از محتوای آن اسناد خبری ندارد، در حالی که بازخوانی آن می‌توانست پاسخ‌گوی بسیاری از مجهول‌های نهضت جنگل باشد.

تاریخ گیلان، به ویژه تاریخ متأخر و معاصر آن که حوادث و روی‌داده‌های بی‌شماری چون انقلاب مشروطه و نهضت جنگل را در خاطرات سرخ خود به یادگار دارد، هنوز آن‌گونه که بایسته و شایسته است، تدوین نیافته و شرح احوال بسیاری از احرار و میهن‌پرستان این سرزمین ناگفته مانده است.

یکی از ویژگی‌های این کاستی، در دست نبودن گزارش‌های جامع و کامل و اسناد و مدارک باقی مانده از آن دوران است. تاکنون تنها دل خوش به این داشته‌ایم که، با تلاش و همت محقق، تک سندی از گوشه و کنار پیدا و نشر یابد. کاری یک سویه و نه چندان مؤثر.

بازیابی اسناد تاریخی گیلان، بی‌گمان یکی از وظایف - و مهم‌ترین وظیفه‌ی - مرکزی است که نامش علی‌القائده می‌بایست «مرکز گیلان‌شناسی»

باشد، و گویا دانشگاه گیلان خود را متولی آن می‌داند! این مرکز - با ریاست و رهبری هر مرجع و سازمانی که می‌خواهد باشد - می‌باید با فراخوان عمومی از خانواده‌های گیلانی بخواهد چنانچه اسناد و مدارک و یا هرگونه گزارش و دست نوشته‌یی در اختیار دارند که می‌تواند به بازشناسی و روشن شدن تاریخ و فرهنگ گیلان یاری دهد، با تعهد حراست و بازپس‌دهی، آن را در اختیار «مرکز گیلان‌شناسی» قرار دهند تا در نمایشگاهی که به همین منظور برپا می‌گردد، در معرض تماشای دوست‌داران و مآلاً در اختیار پژوهش‌گران قرار گیرد. بهره‌جستن از رسانه‌های همگانی، خاصه تلویزیون می‌تواند به گستردگی این فراخوان کمک کند.

این اقدام و حرکت ضروری و حیاتی اگر جامه‌ی عمل پوشد، بی‌گمان منابع و آثار بسیاری را باز خواهد یافت که، به دانش و آگاهی ما در زمینه‌ی تاریخ و فرهنگ گیلان خواهد افزود، و نیز به محققان امکان خواهد داد تا با تکیه و بهره‌مندی از اسناد بازیافته، با حجت و یقین جایگاه واقعی گیلان و نقش احرار آنرا باز شناسانند.

این قلم‌زن شاکر از بخت خویش است که، نتیجه سال‌ها جستجو و اهتمام، برای بازیافتن اسنادی در زمینه‌ی تاریخ گیلان بی‌حاصل نبوده است، اگر چه ده‌ها سندی که درباره‌ی انقلاب مشروطه و نهضت جنگل نشر داده‌ام هم چون قطره‌ای است از دریای بی‌کران، اما تا تشکیل «مرکز گیلان‌شناسی» - آن‌گونه که باید باشد، نه آن‌گونه که هست - و بار نشستن تلاش‌های گروهی پژوهش‌گران آن مرکز، بی‌گمان همین اندک هم سخت مغتنم بوده و می‌تواند ره‌گشا باشد.

سندی که تقدیم داشته‌ام، نامه‌ای است از «کمیسون جنگ» دوران انقلاب مشروطه درباره‌ی یکی از فرزندان راستین و دلاور گیلان، «میر شمس‌الدین وقارالسلطنه»؛ نامه‌ی مزبور در واقع تصدیق‌نامه‌ی خدمات و فداکاری‌ها و حضور مؤثر یکی دیگر از احرار گیلانی در انقلاب مشروطه است. متن نامه خود گواه صادق‌ان‌بازی و میهن‌پرستی این گردن‌فراز گیلانی است و نیازی به شرح و تفسیر ندارد.

اما پیش از پرداختن به شرح احوال «وقارالسلطنه» و چگونگی صدور نامه از سوی «کمیسون جنگ»، ذکر مقدمه‌یی ضروری می‌نماید.

پس از آن‌که محمدعلی شاه قاجار، مجلس شورای ملی اول را به توپ بست (۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه.ق) و استبداد صغیر شروع گردید، مستبدان و مخالفان نظام مشروطه و قانون، با هجومی ددمنشانه به کشت و گیر و تعاقب و آزار آزادی‌خواهان پرداختند. در چنین هنگامه‌یی بسیاری از احرار و مشروطه‌طلبان دیگر شهرهای ایران به گیلان که، مردمش از پیشگامان انقلاب و به مهمان‌نوازی شهره بودند، پناه آوردند. همین تجمع و گردهم‌آیی، شهر رشت را به مرکز و کانون انقلاب تبدیل نمود.

انقلابیان گیلانی با حمایت و کمک این کوچندگان و گروهی از مبارزان قفقازی، با تشکیل «کمیته ستار»<sup>۱</sup> مقدمات خیزشی را فراهم نمودند که، شروع آن با ترور «آقا بالاخان سردار افخم» (۱۶ محرم ۱۳۲۷ ه.ق) که در آن هنگام حاکم گیلان بود صورت گرفت، مجاهدان پس از کشتن نماینده‌ی تام‌الاختیار دربار که برای خفه کردن صدای مشروطه‌خواهان در گیلان حضور داشت، و به‌دست‌گرفتن حکومت گیلان، برای آن‌که شور و شوق حاصل از این پیروزی به هرج و مرج تبدیل نگردد، و نیز برای سامان دادن کارها، چندین کمیته

تشکیل می‌دهند، که از آن میان یکی هم «کمیسیون جنگ» بود، این کمیسیون وظیفه داشت نیروهای پراکنده انقلابی را تشکل داده و یک اردوی ملی از مجاهدان که مجهز به ساز و برگ نظامی باشند فراهم آورد.

مرحوم ابراهیم فخرایی اعضای این کمیسیون را چنین معرفی می‌نماید: « حسین کسمایی و انتصارالسلطان از طرف مجاهدان گیلانی، یسپریم از طرف مجاهدین ارمنی و الیکو از طرف گرجی‌ها، صادق‌اف از طرف قفقازی‌ها، و سید علی مرتضوی از طرف مجاهدین آذربایجانی». <sup>۲</sup> گزارش دیگری حکایت از آن دارد که در اوان تشکیل «کمیسیون جنگ»، افزون بر افراد فوق «پانف بلغاری» که از انقلابیان بنام و عضو حزب سوسیال دمکرات روسیه بود <sup>۳</sup> و در آن هنگام در رشت به سر می‌برد، عضو فعال و برجسته‌ی کمیسیون مزبور بوده است. <sup>۴</sup> به هر روی «کمیسیون جنگ» رشت با بسیج رزمندگان و تشکیل اردوی ملی و فتح تهران، توانست نقشی تاریخی از خود ایفا نماید.

پس از فتح تهران و استعفای محمدعلی شاه قاجار از سلطنت ( ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ه.ق)، شهر تهران حال و روز آشفته‌ای داشت، چون افزون بر حضور بسیاری از احرار و رهبران مشروطه که داعیه‌هایی در سر داشتند و هم‌چنین گروه کثیری از مجاهدان مسلح که تحت نظارت افراد مختلف با سلايق متفاوت بی‌کار و بی‌هدف در شهر می‌گشتند، گروهی از فرصت‌طلبان و اوباش نیز به طمع بهره‌مندی از انقلاب با به دست گرفتن تفنگ خود را به شکل مجاهدان در آورده - در تاریخ به مجاهدان روزشنبه معروف شدند- <sup>۵</sup> و هر روز به شرارت می‌پرداختند. همین امر موجب گردید که درگیری‌های بی‌شماری به وجود آید، تا جایی که مردم به ستوه آمده بودند، لذا برای جلوگیری از هرج و مرج بیشتر و سامان بخشیدن امور مجاهدان،

هیأت مدیره موقت، که پس از فتح تهران از سران انقلاب و زعمای کشور تشکیل گردیده بود و در واقع تا تشکیل مجلس دوم زمامدار امور مملکت بود، تصمیم گرفت که کمییونی به نام «کمیسیون جنگ» تشکیل دهد. از زمان و چگونگی و اعضای این کمیسیون به قطع و یقین نتوانستیم آگاهی چندانی به دست آورم. تنها در کتاب گران‌قدر «تاریخ بیداری ایرانیان»، دو اعلامیه با امضای «کمیسیون جنگ» دیده شد، <sup>۶</sup> و نیز در کتاب «تاریخ مشروطیت ایران» تلویحاً به چنین تشکیلاتی اشارتی بدین‌گونه رفته است: «... بزرگ‌ترین مشکلی که در پیش بود وضع و بی‌ترتیبی کار مجاهدین بود، چون چندین هزار نفر افراد مسلح بی‌کار و بی‌تکلیف و بدون نظم در یک شهر طبعاً موجب اغتشاش و ناامنی و زد و خورد می‌شد. هیأت مدیره برای این‌که ترتیبی در کار مجاهدین بدهد رؤسای مجاهدین را در هیأت مدیره دعوت نمود و پس از بحث و گفت‌وگوی بسیار این‌طور صلاح دانستند که یک نفر رئیس و مسئول و فرماندهی مورد اعتماد و احترام از میان سران مجاهدین انتخاب شود و مسئولیت امور مجاهدین از جهت معاش و نظم به او تفویض گردد...» <sup>۷</sup>، که سرانجام «میرزا محمدعلی خان تربیت» به ریاست مجاهدین انتخاب می‌گردد.

نامه‌ی مورد بحث ما معلوم نیست که از سوی کدام یک از این دو «کمیسیون جنگ» که در رشت و تهران شکل گرفتند صادر شده است، به نظر نویسنده، نامه‌ی مزبور می‌بایست از سوی «کمیسیون جنگ» تهران صادر شده باشد. سه دلیل این احتمال را تأیید می‌کند: اول این‌که تاریخ نامه ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ ه. ق، یعنی پنجاه و شش روز پس از فتح تهران رقم خورده است و در آن ایام «وقارالسلطنه» در تهران به سر می‌برد. دوم آن‌که گیرندگان نامه،

مجاهدین و نگهبانان عرض راه تهران - رشت و نیز «کمیسون جنگ» قزوین و رشت، هستند که علی‌القائده صادر کننده‌ی نامه نمی‌بایست «کمیسون جنگ» رشت باشد. سوم این‌که در سر برگ نامه نشان شیر و خورشید دیده می‌شود که به واقع یک نشان دولتی است و تنها «کمیسون جنگ» تهران که حسب تصمیم هیات مدیره - که در آن هنگام عالی‌ترین مرجع دولتی بود - تشکیل گردید، به جهت رسمیت دادن به کارهای خود می‌توانست از این نشان استفاده نماید.

نامه را هر یک از دو «کمیسون جنگ» مطروحه صادر کرده باشند، از ارزش و سندیت آن نمی‌کاهد.

در نامه از «میرشمس‌الدین وقارالسلطنه» به عنوان یک هم‌مسلك انقلابی و مبارزی که در راه ملت و انقلاب جان‌بازی نموده یاد می‌گردد، این نامه به دانش و آگاهی ما درمورد نقش احرار گیلانی در انقلاب مشروطه می‌افزاید، پیش از این تنها گزارش کوتاهی از مرحوم ابراهیم فخرایی درمورد حضور وقارالسلطنه در جنبش مشروطه وجود داشت، لازم به یادآوری است که این سند در واقع دومین نامه‌ی است که درباره‌ی وی در این زمینه به دست رسیده است، آن نامه را محمد ولی خان تنکابنی «سپهسالار» و به تاریخ (۲۰ شعبان ۱۳۲۷ هـ. ق) یعنی سه روز پیش از صدور نامه‌ی «کمیسون جنگ»، برای انجمن ولایتی گیلان نوشته بود که بخشی از آن چنین است: «... لزوماً مراتب خدمات و جان‌فشانی مشارالیه را از بدو حرکت اردوی ملی از رشت تا ختم دولسیون طهران خدمت هیئت محترم اعلان می‌دارد واقعاً این آدم نجیب اصل نخست فدائی وطن و اول مشروطه‌خواه است...»<sup>۸</sup>

میرشمس‌الدین وقارالسلطنه‌ی گیلانی (۱۳۱۸-۱۲۶۱ هـ. ش) فرزند میرفخرالدین، فرزند میرشمس‌الدین، فرزند حاج میراسماعیل کلانتر (حاج حاکم)، فرزند حاج میرتقی، فرزند حاج میرتقی، که از خاندان‌های قدیمی و معتبر گیلان بودند.<sup>۹</sup> حاج میراسماعیل کلانتر که به سبب نفوذ و اعتبارش به (حاج حاکم) اشتهار یافت، برخلاف پدرانش که از تجار درجه‌ی اول ابریشم بودند به کار دیوانی پرداخت و پس از او عنوان کلانتر شهر رشت و لقب «وقارالسلطنه» در یک شاخه از نسل او - که ذکر شد - تا زمان انقلاب مشروطه باقی ماند.

«وقارالسلطنه» علی‌رغم مقام و منصب دولتی - کلانتر شهر رشت - مردی آزادی‌خواه، مردم‌دار و معارف‌پرور بود و حسب موقعیت شغلی (کلانتر در آن دوران امور مربوط به نظمیه و بلدییه را عهده‌دار بود) مورد احترام مردم و از رجال گیلان محسوب می‌گردید.

خانه‌ی وی همیشه اوقات محل حل اختلاف‌ها و مشکلات مردم و نیز پایگاه آزادی‌خواهان بود، بسیاری از نشست‌ها و کنکاش‌های سران نهضت جنگل در این خانه برگزار می‌گردید.<sup>۱۰</sup>

«وقارالسلطنه» از نخستین روزهای جنبش مشروطه‌خواهی، به صف مبارزان پیوست و با آن‌که در سنین جوانی به‌سر می‌برد از کوشندگان و احرار بنام مشروطه‌ی گیلان گردید و در این راه از بذل جان و مال دریغ نورزید.

هنگامی که انقلابیان و مجاهدان گیلانی برای برچیدن حکومت استبدادی محمد علی شاه قاجار، به سوی تهران رهسپار شدند، وی نیز دوشادوش رزمندگان و به همراه رفیق مبارز خود، «کوچک خان جنگلی»،

تفنگ بر دست گرفت و چون چهره‌یی شناخته‌شده و کاردان بود، فرماندهی گروهی از مجاهدان اردوی ملی به وی محول گردید!<sup>۱۱</sup>

تاریخ و متن نامه‌ی مورد بحث، معلوم می‌دارد که «وقارالسلطنه» پس از فتح تهران و برافتادن بساط مستبدین و سامان یافتن کار انقلاب، تهران را به مشروطه رسیدگان ا می‌سپارد و خود راهی موطن خویش می‌شود.

مردان بزرگ و کارآمد و میهن‌پرستان حقیقی، تنها در معارک جنگ و ستیز حضور ندارند، آنان هر جا که ابلیس استعمار و استحمار به ظلم و تحمیق توده‌ها بپردازد، با تمام توان برای مبارزه و آگاهاندن مردم حاضرند. براین اساس و باور، «وقارالسلطنه» پس از آمدن به دیار خود، با تلاش و همتی درخور ستایش، دبستان «فرهنگ» را در رشت بنیان می‌نهد،<sup>۱۲</sup> تا در جبهه‌یی دیگر به مبارزه خود ادامه دهد.

«وقارالسلطنه» هرگز از اهداف عالی‌ی خود که همانا ظلم ستیزی بود دوری نمی‌جوید و آن‌گاه که ایران را جولان‌گاه خیره‌سری‌ها و آزمندی‌ها دولت‌های روس و انگلیس و اسیر رجالان نالایق و میهن‌فروش می‌بیند، با کوله باری از تجربه و با جزمی راسخ‌تر از گذشته به یاری هم‌رزم دوران انقلاب مشروطه، «کوچک جنگلی» که درفش استقلال‌خواهی ایران را برافراشته بود می‌شتابد و از پیش گامان و مؤثران نهضت جنگل می‌شود.

«وقارالسلطنه» با عنوان «کمیسر داخله» جمهوری ایران، تا آخرین روزهای حیات نهضت مردمی جنگل حضوری فعال داشت<sup>۱۳</sup> و پس از شکست نهضت، مدتی زندانی و زمانی را هم در تبعید به سر برد و تا آخر عمر همیشه تحت‌نظر و مراقبت پلیس رضاخانی قرار داشت.

تاریخ گیلان چنین فرزندان برومند و دلاور بسیار داشته که، نام و آوازه‌شان به سبب نبودن اسناد در پرده‌ی ابهام و غبار فراموشی قرار گرفته است، این وظیفه‌ی مورخان و پژوهش‌گران گیلانی است که، برای شناساندن آنان به نسل جوان، اهتمام ورزند. به امید بازیافتن سندی دیگر و روایتی دیگر.





۷- ملک‌زاده، مهدی. همان ۶ / ۱۲۸۱.

۸- دهقان، محمود. «نامه‌یی از محمدولی خان تنکابنی...». فصل‌نامه‌ی گیلان زمین، س ۱، ش ۱، تابستان ۱۳۷۳، ص ۲۰-۱۸.

۹- برای آگاهی بیشتر از شرح احوال این خاندان بنگرید به. «سرتیپ پور، جهانگیر. «نام‌ها و نامداران گیلان»، گیلکان، رشت، ۱۳۷۰، ص ۱۷۵-۱۷۱.

۱۰- بارها شرح احوال و مجاهدات «وقارالسلطنه» را از زبان یگانه فرزند او مرحوم میرابوالحسن وقاری و نیز عمویم مرحوم منوچهر دهقان شنیدم.

۱۱- فخرایی، ابراهیم. پیشین، ص ۱۴۶.

۱۲- فخرایی، ابراهیم. «گیلان در گذرگاه زمان». جاویدان، تهران، ۱۳۵۴، ص ۳۴۰.

۱۳- یادگار نامه فخرایی. زیر نظر رضا رضازاده لنگرودی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، ص ۶۱-۶۳.

## تورور امیران در دوران کیانیان

هوشنگ عباسی

مدخل:

خاندان امیر کیانی (شیخان درویش گیلان) بیش از دو‌ست سال یعنی از سال ۷۶۹ تا ۱۰۳۵ هـ. ق بر منطقه شرق گیلان (بیه پیش) حکومت راندند. نخستین امیر این خاندان که برای کسب قدرت قدرافراشت، سید امیر کیا بود.

امیر کیا فرزند حسین پسر حسن پسر علی پسر احمد پسر محمد پسر ابوزید از سادات علوی بود که از ابهر به گیلان آمده در فشم و کهدم مسکن گزیده بود. ابوزید پسر محمد حسین پسر احمد الکبر پسر عیسی الکوفی بود که از ترس بنی عباس از کوفه به ابهر گریخته بود. عیسی الکوفی فرزند علی پسر حسین الاصر پسر علی زین‌العابدین بود. شجره‌ی امیر کیا پس از دوازده نسل به امام چهارم ختم می‌شود<sup>۱</sup>!

امیر کیا در سال ۷۶۳ هجری در رانکوه درگذشت. پسرش سید علی کیا به کمک سادات مرعشی مازندران (۷۶۹ هـ.) بیه پیش را به تصرف خود درآورد

و خاندان ناصروند را که در لاهیجان حکومت می‌کردند، از آن‌جا راند و سلطه‌ی خود را بر کوهستان اشکور و دیلمان و بر مناطق کهدم و لشت نشاء و کوچصفهان و حتی بر تارم و قزوین گسترش داد.

از سال ۷۶۹ که سیدعلی کیا قدرت را به دست گرفت تا سال ۱۰۰۰ هـ. ق. که خاندان امیر کیایی به دست شاه عباس از قدرت ساقط گردید، دوازده امیر قدرت را در دست داشتند. مرکز حکومت آنان لاهیجان بود. سادات امیرکیایی که با قیام مردمی و جنبش‌های توده‌ای به حکومت رسیده بودند، پس از چندی «رفته رفته به دولت‌های پیش پا افتاده فئودالی تبدیل شدند»<sup>۲</sup> آخرین سلطان کیائی خان احمد خان دوم بود، که حکومت او مقارن با سلطنت شاه عباس و سیاست یک‌پارچه کردن ایران؛ برای تمرکز قدرت و ایجاد یک دولت نیرومند بود.

#### اوضاع ایران در عصر کیائیان

اوضاع اجتماعی ایران در این عصر درآشفتنگی و هرج و مرج سپری می‌شد؛ قبایل چادرنشین به یاری آتش و شمشیر بخش عظیمی از دنیای متمدن را به تسلط خود درآورده بودند.<sup>۳</sup> ایران، دوران تسلط مغول و یکی از دشوارترین روزگار خود را سپری ساخته بود. شروع انحطاط ایلخانان مغول با تجزیه طلبی سرداران ایلخانی همراه بود، ایران هنوز مصیبت ویران‌گر مغول را از خاطر نذروده بود که با یورش تیمور و خرابی‌های او مواجه گردید. تیمور در سه یورش سه ساله (۷۹۰-۷۸۸) - پنج ساله (۷۹۸-۷۹۴) و هفت ساله (۸۰۷-۸۰۱) سرتاسر ایران را زیر سم ستوران خود گرفت. تیمور در سال

۸۰۷ هجری درگذشت. جانشینانش پس از مرگ او نتوانستند مناطق تحت تصرف او را زیر انقیاد خود درآورند.

نهضت‌های شیعی در این هنگام در سرتاسر ایران گسترش یافت. خروج سرداران شیعی مذهب خراسان، مرعشیان مازندران، سادات گیلان، قیام حروفیه و شیعی غالی (مشعشعیه) در خوزستان زمینه را برای حکومت صفویان فراهم نمود. زحمت‌کشان شهر و روستا و پیشه‌وران خرده‌پا پیرو نهضت سادات بودند.

نتایج حمله مغول به ایران با انحطاط و ویرانی تمدن و اقتصاد ایران همراه بود. خرابی و کشتار مردم، فقر روزافزون، بیماری و درماندگی، زمینه عقب‌ماندگی عقلی و فکری را موجب گردید. انواع مفساد اجتماعی از تزویر و دروغ و ارتشاء در کشور حاکم شد، فقر عمومی در تمام عرصه‌ی زندگی حاکم گردید.

#### اوضاع اجتماعی - اقتصادی ایران

گیلان در این دوران در اوضاع نابسامان بسر می‌برد. چندین خاندان قدرتمند در مناطق مختلف گیلان حکومت می‌راندند. بیکر گیلان از تازش مغولان زخم‌های گران برگرفته بود. حکم‌رانان گیلان در پی مقاومتی نافرجام در برابر الجایتو سر به انقیاد مغولان نهاده بودند.

سلاطین کوچک محلی اغلب برای تصرف زمین‌های جدید با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند، خاندان اسحاق‌وند در فومن (۱۰۰۲-۵۵۰ هـ. ق.) - خاندان تجاسبی در رشت (۸۸۰-۶۵۲) - خاندان اسماعیل‌وند در کوچصفهان و لشت نشاء (۷۹۱-۴) - خاندان انوزوند در کهدم (۸۸۰-۶۵۲) - خاندان ناصروند

در لاهیجان و شرق گیلان (۹-۷۹۲) - خاندان مردآویج وند در گسکر (۱۰۰۳-۶۵۲) - خاندان هندوشاه در چاکان و کرجیان و گلیجان حکومت می‌راندند. گیلان در این هنگام به دو منطقه بیه پیش (شرق سفیدرود) و بیه پس (غرب سفیدرود) تقسیم شده بود. فومن در غرب گیلان و لاهیجان در شرق گیلان از مهمترین مراکز قدرت و حکومت بودند.

ساختار حکومت کیا ثیان نظامی - زمین‌داری بود. خان یا سلطان در رأس سازمان حکومتی قرار داشت و بالاترین مقام مذهبی و سیاسی بود. اما کارهای رایج مذهبی را شیوخ یا ملاها انجام می‌دادند. خان برای پاداش به نزدیکان و سرداران مناطقی را به عنوان تیول واگذار می‌کرد، انواع و اقسام مالیات و عوارض از دهقانان و شهرنشینان دریافت می‌شد و بنا به ضرورت و احتیاج مالیات‌هایی چون: زنه‌زر، مرده سورانه، سره‌زر و گاو‌هزر از مردم می‌گرفتند و گاهی که خزانه شاهی تهی می‌شد، پولهایی به عنوان دست‌انداز از مردم می‌ستاندند. «شاه اسماعیل پس از فتح خراسان از هر حاکمی دویست تومان مشتلق خواسته است، چون سلطان احمدخان قدرت پرداخت این مبلغ را در خود ندید و از اهالی به علت دست‌اندازیهای مختلف روی طلبیدن پول نبود، طرح «سره‌زر» و «گاو‌هزر» را برای وصول دویست تومان مشتلق ریخت.»<sup>۴</sup>

وکیل خان کسی بود که همه امور سلطان را اداره می‌کرد؛ وزیر دربار هماهنگ کننده‌ی امور داخلی بود. سلسله‌ی مراتب نظامی شامل: سپهسالاران، فرماندهان، سرراستر (محافظ سرای سلطنتی)، خلابران و رسترها (نیروی محافظ محلی)، خانان دهی که خان یک روستا بود و گاهی خانان دهی و رستری به یک نفر داده می‌شد. سرحدنشینان (سربازان حدود و

ثغور)، پره‌نشینان (نگهبانان محل‌های حساس) بودند. مشاغلی چون: درگه سالاری، مهتری خدام، جارچیان درگاه، شربتچی‌گری، خبرچی‌گری، رکاب و رکابند و توپچی رایج بود.

وسایل و ابزار جنگ شامل: شمشیر، سپر، تیر و کمان، خنجر و کارد و دهره، زوبین و گاهی از توپ و تفنگ نیز استفاده شده است.<sup>۵</sup>

سلاطین کیائی در ایجاد گوراب‌ها و آبادی‌های تازه همست می‌کردند و در کنار گوراب‌ها، مزارع برنج، استخرها و نهرها ایجاد می‌شد. پل‌سازی و ایجاد کاروان‌سرا برای استراحت مسافران نیز انجام می‌گرفت. کیائیان از نظر فرهنگی به مردم دانشمند و اهل قلم به دیده‌ی احترام می‌نگریستند و حرکت‌هایی در این زمینه از خود بروز داده‌اند. پزشکی و موسیقی و کلام مورد حمایت بود، به تشویق سلاطین کیایی، تاریخ‌نویسان محلی به ذکر و ثبت حوادث آن دوره اهتمام ورزیده‌اند. برخی از سلاطین کیائی چون خان احمد خان در شعر و خوشنویسی ممارست داشتند و بر ادبیات ایران و عرب مسلط بودند. از خان احمد خان اشعار و نوشته‌هایی به جا مانده است.

با همه‌ی این اوصاف این دوران را نمی‌توان عصر شکوفایی و رشد به حساب آورد عقب ماندگی و فقر بر زندگی مردم حاکم بود. اخذ انواع مالیات‌ها و ستیز طولانی با همسایگان رقی و توان زندگی را از مردم ستانده بود. دوره‌ی حکومت کیائیان بیشتر در جنگ و ستیز با خویش و بیگانه سپری شد. فرصت این‌که محیط امنی برای رشد تولید و اقتصاد و مدنیّت فراهم آورند، نیافتند. جنگ‌های پی‌درپی، خرابی و آتش‌سوزی‌ها، آبادی‌ها را به تلی از خاک و ویرانه تبدیل کرده، جنگ‌ها و کشتار آدم‌ها، انواع و اقسام بیماری‌ها از جمله طاعون و وبا را رواج می‌داد.

لاهیجان و لنگرود و رودسر از مهمترین شهرهای شرق گیلان بودند، فروش ابریشم در این شهرها مخصوصاً در لاهیجان رواج داشت. لورنس شاپمن یکی از اعضای هیئت بازرگانی اروپا در گزارش خود از مسافرت به گیلان می‌نویسد: «در این ناحیه عده بسیاری از بازرگانان ترک اقامت دارند.<sup>۶</sup> رشت و فومن از مهم‌ترین شهرهای غرب گیلان به حساب می‌رفت. تجارت و خرید و فروش ابریشم در این شهرها از اهمیت خاصی برخوردار بود. کشت برنج و ابریشم و غلات از تولیدات عمده به حساب می‌آمد. دام‌داری و پرورش و تولید ابریشم و صنایع دستی چوبی و رایج بود. بازرگانان و کمپانیهای روس و انگلیس و ترک برای انجام تجارت در گیلان فعالیت داشتند، کمپانی‌های انگلیس در صدد یافتن بازار برای کالاهای خود بودند و خرید ابریشم ارزان و تولیدات گیلان و صدور آن به کشورهای اروپائی از اهداف آنان بود.

مهمترین اقلام صادرات از گیلان: ابریشم ضخیم، برنج، فلفل، زنجبیل، زاج، گوگرد و میخک بود و کالاهایی که به گیلان وارد می‌شد، شامل: کرسی یا نسج‌کتان، قلع، ماهوت قرمز و ظریف و مس بود.<sup>۷</sup>

#### کشتار و ترور به مفهوم عام

جامعه انسانی در تاریخ حیات خود از خشونت و بکارگیری ابزارهای غیر انسانی و پلیت رنج فراوان و بی‌امان برده است. ترور یک عمل فردی نیست، بلکه زمینه اجتماعی - اقتصادی دارد. ترور یکی از ابزارهایی بوده که تشنگان قدرت و آزمندان زر و زور از آن سود برده‌اند.

در فرهنگ‌نامه‌ای در تعریف ترور و تروریسم (TERORISM) آمده: «ترور به معنی وحشت - تروریست به معنی قاتل و آدم‌کش و تروریسم یعنی عقیده به لزوم آدم‌کشی و قتل نفس و تهدید و تخویف و ایجاد وحشت در میان مردم و هر نوع فعالیت طغیانی و شدید برای نیل به هدف سیاسی و یا برانداختن حکومت وقت و در دست گرفتن زمام امور دولت یا تفویض آن به‌دسته دیگری است به مورد نظر می‌باشد. این عقیده معمولاً از منضمات بعضی از مکاتب سیاسی اصلی است از قبیل فاشیسم و ماکیاولیسم و امثال آن.<sup>۸</sup>

گرچه تئوریسین‌های تروریستی مبانی فلسفی و اجتماعی و سیاسی برای توجیه عمل ترور قائل شده‌اند، اما یک اصل را نباید فراموش کرد، نابودی انسان بدست انسان به هر انگیزه و هدفی صورت پذیرد، عملی پلیت و غیر انسانی است. در واژه‌نامه سیاسی دیگر ترور این‌طور تعریف شده است: «ترور به معنای وحشت و وحشت افکندن است و در سیاست به عمل حکومت یا گروه‌هایی اطلاق می‌شود که برای حفظ قدرت و یا مبارزه با دولت با اعمال خاص ایجاد وحشت می‌کنند. تروریزم روش حکومت‌هایی است که با حبس، شکنجه، اعدام و سایر اعمال، مخالفان را سرکوب می‌کنند و به آدم‌کشی، آدم‌دزدی و خرابکاری دست می‌زنند.<sup>۹</sup>

تروریسم فکری یعنی نابودی اندیشه و در نطفه خفه کردن هرگونه اندیشه‌ای است، که خواهان رشد و بالندگی اجتماعی است.

توطئه برای نابودی فیزیکی و از بین بردن مخالفان از شگردهایی بوده که در تاریخ ایران سابقه طولانی دارد. اسماعیلیه برای نابودی دشمنان خود از شیوه ترور استفاده می‌کردند. در عصر مشروطیت ترور بوسیله نیروهای

انقلابی برای نیل به اهداف سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است، کمیته مجازات که برای ترور مستبدین تاسیس شده بود، پس از چندی خود به عامل ترور نیروهای انقلابی تبدیل گردید.

انجمن سری ستار در عصر مشروطیت با یک برنامه از پیش تعیین شده در شانزدهم محرم سال ۱۳۲۷ هجری آقاباخان حاکم مستبد گیلان را در باغ مدتیبه رشت به قتل رسانید.<sup>۱۱</sup>

در نهضت جنگل توطئه از پیش تعیین شده‌ای برای نابودی و ترور گروهی از نیروهای انقلابی در ملاسرای رشت تدارک دیده شد. زمانی که افراد دو جناح کمیته انقلاب، در ۲۴ محرم سال ۱۳۴۰ هجری در ملاسرای رشت جلسه داشتند و از جمله حاضرین حیدر عمو اوغلی، سرخوش شاعر رشتی، خالوقربان از جناح چپ و میرزا محمد کرد محله‌ای، آقا حسام و محمدعلی گیلک از جناح میانه روی جنگل، مورد یورش جناح راست جنگل قرار گرفتند. در این حمله و ترور با به آتش کشیده شدن ساختمان و محل جلسه، سرخوش در شعله‌های آتش سوخت. حیدر عمو اوغلی دستگیر و سپس به دستور حسن آلیانی (معین الرعایا) به قتل رسید. بقیه از مهلکه جان بدر بردند.

انگیزه ترور در میان حکام و سلاطین برای کسب قدرت و درمیان اقشار و طبقات فرودست برای رهایی از زنجیر اسارت بوده است. با رشد دمکراسی و ایجاد سازمان‌های حقوقی و اجتماعی این شیوه در زمان ما مذبوم و مردود اعلام شده است.

### کشتار و ترور در عصر کیانیان

خاندان کیانیان از اقوام مهاجر به گیلان بودند، که با انتساب خود به ائمه و حمایت از اقشار و طبقات تهی دست جامعه توانسته بودند به قدرت دست یابند. کیانیان پس از کسب قدرت نه تنها به توده‌های مردم پشت کردند، بلکه به یک نظام فئودالی- نظامی تبدیل شدند. اغلب سلاطین این خاندان نه تنها در کشتار یاران و دوستان خود ترسی نداشتند، بلکه در ترور و کشتار خانواده و برادران خود دست کمی از پیشینیان خویش نداشتند. آنان با انجام این کشتارها از درون پوسیده و تضعیف گردیدند. سدید شفتی مهمترین چهره‌ی مخوف و قدرتمند این دوران بود که برای از میدان بدر کردن رقبای از حربه‌ی ترور بهره می‌گرفت. بسیاری از سپاه سالاران و فرماندهان بدستور او از زندگی ساقط شدند. در ذیل به نمونه‌ای از این قتل‌ها اشاره می‌شود.

### حمله سید حسین کیا به ملاط جهت قتل عمومی خود

طلیعه‌ی حکومت امیر کیانی با کشتار همراه بوده است. سید هادی کیا برادر سید علی کیا که پس از کشته شدن برادر، قدرت را در دست گرفته بود، در سال ۷۹۶ ه. ق. مورد تعرض برادرزادگان قرار گرفت. سید حسین کیا پسر ارشد سید علی کیا به کمک برادران و عموزادگان با جلب نظر حکام غرب گیلان برای قتل عمومی خود به ملاط حمله ور شد. آن‌ها گرچه در این یورش نتیجه‌ای نگرفتند، اما به کمک مردم لاهیجان توانستند قدرت را در دست بگیرند.<sup>۱۳</sup>

**قتل پدر (کیا ملک) به دست پسر (کیا جلال‌الدین)**

کیا ملک هزاراسبی، از خاندان ناصروند که پس از استقرار سیدعلی کیا بر مسند قدرت در شرق گیلان به ساوه فرار کرده‌بود، پس از کشته‌شدن سیدعلی کیا و عده بسیاری از اقوام و نزدیکانش در رشت (رمضان ۷۹۱ هـ. ق.)، به دیلمان بازگشت. در دیلمان نزاع خانوادگی پیش آمد. مردم دیلمان که از ظلم کیا جلال‌الدین پسر کوچک کیا ملک به جان آمده‌بودند، از کیا ملک حمایت کردند. کیا ملک اشکوری در صدد برآمد، قدرت را در دست گیرد، اما مخفیانه بدست پسرش کیا جلال‌الدین به قتل رسید. مردم از سیدرضی کیا یاری خواستند؛ دیلمان زیر سلطه‌ی سید درآمد؛ کیا جلال‌الدین به بیه‌پس گیلان فرار کرد و اشکور رودبار و لمسر به دست سیدرضی کیا افتاد.<sup>۱۴</sup>

**قتل کیا فریدون سپاه سالار دربار کیائی**

سدید شفتی یکی از زیرک‌ترین و توطئه‌گرترین چهره‌های حکومتی بود که تاریخ گیلان به خود دیده‌است. او به دربار کیائیان نفوذ کرد و به بالاترین مقام یعنی وکیل سلطان در دربار کیائیان دست یافت. سدید سیاست زیرکانه‌ای را برای کسب قدرت و تضعیف حکومت کیائیان در پیش گرفت که نتیجه آن قتل دو سلطان (سلطان حسن و سلطان علی) و بسیاری از سپاه سالاران و امیران چون: کیا فریدون، بوسعید میر و عده‌ای دیگر از بزرگان دربار کیائی بود. گرچه او خود نیز سرانجام قربانی توطئه‌هایی شد که بوجود آورده‌بود. ملا علی جان دیکنی نمونه‌ای دیگر از چهره‌های فرصت‌طلب بود که با سدید هم‌دست و هم‌فکر بود؛ نقشه‌های این دو نفر در آشفنگی و تضعیف قدرت کیائیان بسیار مؤثر بود.

توطئه قتل کیا فریدون یکی از سپاه سالاران پرنفوذ بیه پیش و ایجاد بدبینی بین دو امیر (سلطان علی و سلطان حسن) به وسیله سدید شفتی و ملا علی جان دیکنی تدارک دیده شد. این اقدام در پی حمله ناکام سپاه بیه پیش به رشت شدت یافت. سدید شفتی، سلطان حسن را علیه کیا فریدون تحریک کرده و به او پیشنهاد داد: «دست از قتل فریدون بازداشتن از اختلال امور مملکت‌داری است».<sup>۱۵</sup>

سلطان حسن تحت تأثیر القانات او، مولانا میرسید لشت نشایی را نزد امیر علی فرستاد و از او خواست کیا فریدن را برای مشاوره نزد او بفرستد. کیا فریدون با توجه به تیرگی روابط خود با سلطان حسن، چاره‌ای جز اطاعت ندید و به اتفاق ملااحمد طیب در شلنده رود به حضور سلطان حسن رسید. «حضرت سلطان به دستور تعظیم کرد و به مجلس جا داد. به وقت حضور آداب تملق مرعی فرمود و حضرت فصل‌های رنگ‌آمیز می‌راند. در اثنای محاورات، به مردم مقرر، اشاراتی به قتل فریدون کرد، خون‌خواران که مهبیای آن کار بودند، چون برق برجستند، فریدون را به طناب قهر برکشیدند و ریسمان روح از جامه جسد بگسلانیدند و خلعت عاریت حیات پاره و دریده گردید».<sup>۱۶</sup>

سلطان حسن پس از قتل فریدون، مولانا میرسید را نزد میرزا علی فرستاد و فریدون را متهم به تبه‌کاری و بدکاری نمود. میرزا علی که قتل سپاه سالار خود را باور نکرده‌بود، خواهان آزادی کیا فریدون شد ولیکن پس از اطمینان از قتل او، «جامه‌ی نومیدی پاره کرد و قطرات سرشک چون ابرمطیر از دیده‌ی اندوه روان گردانید و آتش غصه زبانه کشید و دود غم به آسمان می‌رسید».<sup>۱۷</sup>

**قتل سلطان حسن بدست برادرش سلطان علی**

سلطان حسن نائب حکومت بیه پیش در سال ۹۰۹ هـ. ق به دلیل تیرگی روابط برادرش سلطان علی، با فرمانروایان غرب گیلان از اوضاع نابسامان استفاده کرد، علیه برادر شورید و او را از حکومت خلع کرده قدرت را در دست گرفت و خود را سلطان بیه پیش خواند و تنها مناطق رانکوه و لمسر و سمام را به میرزاعلی سپرد.

سلطان علی پس از گذشت یک سال و نیم (۹۱۱ هـ. ق) در صدد انتقام برآمد و توطئه قتل برادر را تهیه دید. زمانی که کالجار سلطان و بوسعید میر حضور نداشتند و سلطان حسن در خانه‌ی کیهاند مهمان بود، به کمک میزبان او را ترور کرد و به قتل رسانید. مؤلف «تاریخ خانی» گزارش قتل سلطان حسن را این گونه توصیف می‌کند: «در شب پنج‌شنبه چهارم رمضان سنه‌ی عشر و تسعمانه که حضرت سلطان حسن به حمام رفته به خانه کیهاند، کستامیران، از سگ کم‌تر، یک نوبت دست به کارد و شمشیر بردند و سوی خواب‌گاه شاه پاک اعتقاد، چون ابر و باد دوان گشتند، از آوازه فریاد و فغان، حضرت سلطان حسن استفسار فرمود که شما چه کسانید؟ ملاعین جواب دادند که ما فلان و فلانیم که دشمن توئیم و به جهت قتل تو، میرزا علی ما را فرستاده، کجسی محمد، بی‌اسلحه بدیشان حمله آورد، فی‌الحال شهید گردانیدند. بعد از آن ملاعین نمک به حرام خون‌خوار مگار سی و دو زخم‌گران بر شهریار جهان روان کردند...»<sup>۱۸</sup>

**قتل سلطان علی**

سلطان علی پس از قتل برادرش سلطان حسن در صدد تسلط بر امور برآمد، اما با توطئه طرفداران برادرش مواجه گردید. پس از قتل سلطان حسن گروهی از سپاه‌سالاران دربار او چون بوسعید میر و علی حسام‌الدین، قراول سوره جان محمد، خواجه محمد غلام و ایاز غلام در صدد قتل و سرنگونی او برآمدند. فردای آن‌روز، مخالفین به محل حکومت سلطان علی در ملاط یورش بردند، میرزا علی تاب مقاومت ندید و عزم فرار کرد. حمله‌کنندگان در پی او به تعقیب برآمدند. «میرزا علی در این محل به برنجار فرخ رسید، علی حسام‌الدین که خلابرورستر لشت نشاء و از نبیره چیکوند بود، پرده‌ی حیا و حجاب از رخ شجاعت برداشت و بانگ بر میرزا علی زد و به خطاب آیه‌ی کریمه «وَعَلَىٰ جُرُومِهِمْ قِصَاصٌ» مخاطب گردید و به نوک نسان قصد جان شریف میرزا علی کرد و از اسپ انداخت و تن آن پارسا به شمشیری که در کمر میرزاعلی بود، پاره پاره کرد و از اوج عظمت به خاک‌خواری نشست... و از ابر خنجر و برق تیغ آن شجاع، زمین پر خون و هوا لعل‌گون شد.»<sup>۱۹</sup>

**توطئه قتل سرداران کیائی**

سدید شفتی که با ایجاد فضای رعب و وحشت همه‌کاره‌ی دربار کیائیان شده بود، زمینه را برای کسب قدرت بیشتر و سپردن امور حکومت به افراد خانواده خود کاملاً مهیا ساخته بود. او پس از قتل سلطان علی و سلطان حسن و ترور کیا فریدون، توطئه نابودی بقیه سرداران را زمینه‌چینی کرد. قربانی بعدی او کالجار سلطان بود:



«مخصوصان بر موجب مقرر مهیا گشتند، چون کالجار به قاضی کلایه به پای بوسی مستعد گشت، سوار نشده، گرفتار نیزه و شمشیر بود، همان جا به قتل آوردند. میرحسین بازی کیا متحیر بود و از غایت و سراسیمگی، راه به مأمنی نتوانست بردن. رو به طرف غازیان که در رکاب همایون بودند آورد. غازیان.... یکبار به میرحسین اسوار حمله آوردند و او را شهید گردانیدند... غالباً حضرت حق در قتل او مصلحتی دیده باشند، فرزندان سلطان حمزه که همراه کالجار آمده بودند، فرار جستند؛ سپاه خانی در پی ایشان رفته، مضبوط آوردند.»<sup>۲۰</sup> پس از قتل کالجار دستور قتل بوسعید میر به وسیله سدید صادر گردید: «در همان روز غازیان که به لاهجان وقت قریب غروب آفتاب رسیدند، بی توقف رو به خانه بوسعید میر نهادند. بوسعید میر فهمید که غازیان قصد او دارند، فرار اختیار کرد و به خانه‌ی همسایه‌ها پناه جست. غازیان همان جا بی پرده او را مضبوط گردانیدند و به رانکوه به خدمت اعلای خانی آوردند. سدید... جلاد را فرستاد و به حوالی تخت رانکوه بوسعید میر را به قتل آورد.»<sup>۲۱</sup>

به تدبیر و توطئه سدید دربار کیانیان از سرداران تهی شد، بسیاری از سرداران رانده شدند و بسیاری به قتل رسیدند. سدید برادران و بستگان خود را بر تمام امور گماشت و حکومت بسیاری از مناطق و مشاغل شهری و نظامی را به دست اقوام و نزدیکان خود سپرد. «از حرکات سدید و علی جان و قتل و کشتار ایشان، هراس در مردم ظاهر گشت و همه متحیر و سراسیمه شدند.»<sup>۲۲</sup>

### قتل سدید شمتی

خان احمد خان اول سلطان بیه پیش که از قدرت روزافزون سدید نگران شده بود و خطر قتل و سرنگونی خود را پیش بینی می کرد، سراج الدین قاسم را که پرده دار حرم سرای او و سلمانی دربار بود، به عنوان وزیر دربار انتخاب کرد و به او مأموریت داد تا زمینه‌ی برکناری و قتل سدید را فراهم آورد. سراج شخص قورچی باشی سدید به نام غلام یعقوب را با خود هم دست کرد، به نقل از تاریخ خانی گزارش قتل سدید را می آوریم: «حضرت سراجاً چون بخت خود را در بیداری و شب زنده داری دید، تحقیق خواب سدید که نمود، نرم و نرم و آهسته آهسته درگشود، یاران کار را که مهیای آن کار دید، یعقوب غلام را بیرون در به پاس داشت و... سوره چان محمد و موالی و سفندیار را بدرون خلوت همایون آورد و... ایشان با تیر و شمشیر و تیر به سدید حمله آوردند و در ساعت، کارش آخر کردند... بعد از قتل سدید، به قید برادران سدید شروع نمود.»<sup>۲۳</sup>

### قتل سراج الدین قاسم

سراج الدین معروف به قاسم سلمانی وزیر دربار و فرد مورد اعتماد خان احمد خان بود. سراج در جریان قتل سدید و تار و مار کردن اقوام او از طراحان و برنامه ریزان اصلی بود. پس از قتل سدید، او و فرزندان او اقتدار زیادی به هم رسانده بودند. سلطان احمد خان در سال ۹۳۶ هجری به او بدبین شده، دستور داد او را به قتل برسانند و خانواده و اقوام او را از تمام امور برکنار کنند و خود در سال ۹۴۰ هجری پس از سی سال و دو ماه حکومت درگذشت.<sup>۲۴</sup>

## قتل و کشتار برادران به دستور سلطان حسن

کار کیا سیدعلی پس از درگذشت خان احمد خان اول در سال ۹۴۰ هجری به قدرت رسید او طبعی آرام و ملایم داشت، اما برادرش، سلطان حسن، جنگ‌جو و قدرت‌طلب بود. طبقات لشکری او را رها کرده، سلطان حسن را به تخت نشانند. سلطان حسن پس از رسیدن به قدرت دستور داد، کار کیا سید علی و عده‌ای دیگر از برادرانش، که در سمام بودند، به طور توطئه‌آمیز به قتل برسانند. او سپس (۹۴۱ ه.ق) به بیه پس حمله کرد و در زمان کوتاهی بسیاری از مناطق غرب گیلان را به تصرف خود درآورد و امیر دباچ را به ستوه آورد، اما در سال ۹۴۳ ه.ق به بیماری طاعون وفات یافت. پس از مرگ او، پسر یک‌ساله‌اش خان احمد خان دوم به حکومت رسید.

## قتل کیا رستم سپهسالار

خان احمد خان دوم، سلطان بیه‌پیش در سال ۹۸۹ ه.ق که از نفوذ فوق‌العاده سپهسالار خود کیا رستم دچار وحشت شده بود، دستور قتل او را مخفیانه صادر نمود. عبدالفتاح فومنی، مورخ عصر صفویه، می‌نویسد: «خان احمد خان، میرعباس سلطان چپک را طلبیده، امر نمود که کیا رستم را در پای چنار لاهیجان گرفتند و همان شب، میرعباس سلطان چپک به جماعت لشت نشاء که ملازمتش بودند، فرمود که حسب‌الامر خان احمد خان، او را به لیل بردند و مدت سه ماه در آن‌جا محبوس می‌داشتند و بالاخره میرحاتم چپک را که پسرعم میرعباس سلطان بود، به لیل فرستادند تا بر این صوب در سنه‌ی نهصد و هشتاد و نه رفته، کیا رستم را به قتل رسانیدند.»<sup>۲۶</sup>

## قتل شیرزاد سلطان

دخالت دربار احمدخان به سال ۹۹۴ هجری در قتل شیرزاد سلطان و یارانش برای نفوذ و گسترش سلطه‌ی خان احمد خان در غرب گیلان انجام گرفته‌است. جمشید خان سلطان بیه‌پس و مادرش در سال ۹۸۵ به دست کامران میرزای کهدمی که وکیل جمشید شاه بود، به قتل رسیدند. شیرزاد سلطان که یکی از سرداران بیه‌پس بود، علیه کامران میرزا قیام کرد، کامران میرزا و تمام کسانی را که در کشتن جمشید خان نقش داشته‌اند به قتل رسانید. شیرزاد سلطان آن‌گاه با دخالت خان احمد خان به وکالت ابراهیم خان، پسر جمشید شاه، انتخاب شد. اما حمایت خان احمدخان از محمد امین خان، پسر دیگر جمشید خان، باعث تیرگی روابط آن دو گردید.

شیرزاد سلطان ناچار شد با دشمن قدیمی خود علی بیگ سلطان از در صلح درآید و از امیرگسکر، سیاوش خان، و حاکم آستارا، حمزه خان، یاری طلبد. به همین منظور به اتفاق ۲۱ نفر از یاران خود بنا به دعوت امیر گسکر داخل خانه او شد. میزبان از قبل، توطئه قتل او را تدارک دیده بود. شیرزاد سلطان و همراهان به دستور میزبان خود به قتل رسیدند. عبدالفتاح فومنی گزارش این قتل را خیلی روشن بیان داشته‌است: «ملازمان شیرزاد سلطان که بیست و یک نفر جوان نمایان و در فنون سپاهی‌گری سرآمد الکا و اقران بودند، از وادی مکر و خدیعت امیرگسکر و تمهید و تدبیر امیر حمزه خان غافل شده، در حیاط آن خانه جمع گردیده بودند، ناگاه مظفرخان، برادر امیرگسکر، شمشیر بی‌رحمی از غلاف خلاف کشیده، بر فرق شیرزاد سلطان می‌زند و شمشیر دیگر متعاقب بر گردن آن ساده‌دل غافل زده، مشارالیه را به قتل می‌رساند و عساکر و عشایر امیر تیغ‌ها کشیده، تماقت ملازمان شیرزاد

سلطان را در آن محوطه به قتل می‌رسانند. واقعه‌ی مذکور یک ساعت به صدور پیوسته، شیرزاد سلطان با ملازمان که بیست و یک نفر جوان مردانه‌ی فرزانه بودند، به خون احسان، امیرگسکر، زهر ناگوار فوات و ممات از جام سرشار شمشیر آبدار نوشیدند... روز دیگر سر شیرزاد سلطان را مصحوب مردم اعتباری به لاهیجان جهت خان احمد خان فرستادند.<sup>۲۷</sup>

#### اقدام به ترور میرزای عالمیان وزیر گیلان

شاه عباس در سال ۱۰۰۶ هجری املاک و اراضی گیلان را خاصه اعلام کرد. تیول‌داران اراضی خود را از دست دادند. شاه میرزا محمد شفیع خراسانی، معروف به میرزای عالمیان را وزیر گیلان نمود و دستور داد، درآمد حاصله از اراضی گیلان به خزانه دولتی تحویل گردد. میرزای عالمیان برای حکومت مناطق مختلف گیلان امیرانی برگزید. افزایش مالیات‌ها و ستم امیران مردم را به اعتراض برانگیخت. از جمله اینان، گروهی از مردم لشت نشاء تصمیم گرفتند، هنگام بازدید میرزای عالمیان از املاک دیوانی، او را ترور کنند. گزارش این رویداد را از کتاب «تاریخ گیلان» عبدالفتاح فومنی نقل می‌کنیم: «در زمانی که میرزای عالمیان بازدید املاک دیوانی و معافیات اهالی لشته نشاء می‌فرمود، رؤسای چپک و اژدر اراده می‌کنند که در سر بازدید رقبات دیوانی لشته نشاء، به دیوان لاهیجان حاضر شده و به هیأت اجتماعی بر سر میرزای عالمیان ریخته، به ضربات کارد و خنجر وی را از میان بردارند و از قضا این مقدمه را به میرمرتضای لشته نشائی مشورت می‌کنند و میرمرتضی از روی اختفا به لاهیجان آمده، حقیقت این قضیه را به تقریر قاضی عبدالواسع، قاضی لاهیجان، به میرزای عالمیان پیغام داده‌بود و

میرزای مذکور پیش از وقوع این حادثه به لطائف الحیل، شش هفت نفر از عظمای چپک و اژدر را که صاحب داعیه‌ی این اراده بودند، به دیوان خانه‌ی لاهیجان طلب داشت و میرمراد و عم او، میرحسین کلانتر، به اتفاق هفت نفر مذکور که یکی کرم اسوار و دیگری برادر وی - کلی گیر - بود و پنج نفر دیگر، در پای چنار لاهیجان می‌آمدند که کرم اسوار و برادرش مستشعر شده از سرپل قلعه برمی‌گردند پنج نفر دیگر داخل قلعه می‌شوند. بعد از دخول ایشان ابواب قلعه را مسدود ساخته، میرزای عالمیان ملازمان را امر نمود که پنج مذکور را دست و گردن بسته، به میرمراد و برادر او و میرحسین عم مشار الیه بسپارند و مذکورون، ایشان را از قلعه بیرون آورده، در کنار خندق به قتل رسانیدند، چنانچه دو نفر را میرمراد و سه نفر را اقوام او کشتند.<sup>۲۸</sup>

#### قتل کیا فریدون، سپاه سالار لاهیجان،

پس از شکست خان احمد خان از سپاه شاه عباس و فرار او به شیروان، گروهی از سرداران گیلان که از خیانت کیا فریدون، سپاه سالار خان احمد خان، خشمگین بودند، از تسلیم شدن به سپاهیان شاه خودداری کرده، از حضور در اردوی شاه عباس پرهیز کردند و در جنگل‌های گیلان پنهان شدند. از جمله اینان بهرام بیک، پسر کیا رستم، میر فتحی، سلطان ابوسعید رانکویی، سلطان ابوسعید چپک، کرم اسوار و طالش کولی، با هم متحد شدند تا برای استقلال گیلان تجدید قدرت و سپاه کنند. به همین منظور داروغه‌ی لشت نشاء و رانکوه را اخراج کردند و در این دو مناطق مستقر شدند. طالش کولی به اتفاق اقوام خود در کوه‌های دیلمان راه‌ها را مسدود کرد و برای سربازان قزلباش نامنی بوجود آورد.

عبدالفتاح فومنی در این باره می‌نویسد: «سلطان ابوسعید چپک، به اتفاق کرم اسوار و دو نفر دیگر از رؤسای چپکبه انتهاز فرصت نموده، در چاشت‌گاه روز پنج‌شنبه، بیست و دوم ربیع‌الثانی سنه‌ی اثنی و الف در باغ کیا فریدون نمک به حرام، سپه سالار لاهجان، بر سر او ریخته، به لطائف‌الحیل به قتل او مبادرت نمودند و به شمشیر بوسعید و ضربت کرم اسوار، به دارالبوار پیوسته، سزای حرام نمکی خود معاینه دیدند... بعد از قتل او به راه جهود کلابه بیرون رفتند و با آن‌که درویش محمدخان اروملو با پانصد نفر قزلباش در قلعه لاهجان اقامت داشتند، سالمأ، ثمانماً به در رفتند و هیچ کس از عراقیان ایشان را جرأت تعاقب نمودند.»<sup>۳۰</sup>

#### قتل شاه ملک، کلانتر کوچصفهان،

خواجه شاه ملک، کلانتر کوچصفهان، و ملامحمد خشک بجاری در صدد بودند، کوچصفهان را از دیوان اجاره و مقاطعه نمایند. به این منظور مخفیانه وارد اصفهان شدند. اصلان بیک، وزیر گیلان، که از متواری شدن آن دو با خبر شده بود، غلام خود را به اصفهان فرستاد تا نقشه آن دو را خنثی کند. خواجه شاه ملک و ملا محمد پس از یک‌سال سرگردانی در اصفهان، نتیجه‌ای نگرفته، با اردوی شاه عباس، به فرح‌آباد مازندران وارد شدند.

اصلان بیک به اتفاق سرداران و بزرگان بیه‌پس در فرح‌آباد به خدمت شاه عباس رسید و با وعده و وعید، آن دو نفر را با خود به گیلان آورد. نخست شاه ملک را کلانتر کوچصفهان کرد، سپس خواجه ملا محمد خشک بجاری و خواجه میرشریف گیلوانی از اقوام علی‌خان، سپاه سالار کوچصفهان، را علیه او برانگیخت و مردم کوچصفهان را علیه او تحریک کرد. پس از تدارک

این مقدمات، داروغه کوچصفهان او را به خانه خود دعوت کرد و به دستور اصلان بیک، وزیر گیلان، به قتل رسانید. عبدالفتاح فومنی در این باره می‌نویسد: «ملا محمد مزبور که به تقریر و ابواب اصلان بیک، بد نام بود، بر آن داشت که او شاه ملک را به قتل رسانیده، به جای او کلانتر باشد و او نیز از غایت حماقت و نادانی و ابله‌ی فریب خورده، در رنگ عمر سعد علیه آعنه دل در کلانتری کوچصفهان بسته، قاصد قتل به ناحق شاه ملک شد. الحاصل ملامحمد مذکوره به فرموده‌ی وزیر و داروغه، شاه ملک بیچاره را در میان معرکه، به ضربات کارد و خنجر، به درجه شهادت رسانیده و به فرموده‌ی وزیر، جسد او را کشان کشان از میان کوچه و بازار، به کنار سیاه‌رودبار برده انداختند.»<sup>۳۱</sup> انگیزه قتل مشخص است. سرداری برای این‌که منطقه‌ای را به اجاره خود درآورد، بدون صلاح‌دید وزیر گیلان مستقیماً به دربار شاه عباس مراجعه می‌کند، وزیر با هر ترفندی مانع می‌تراشد، سپس او را می‌نوازد، به شغلی حساس می‌گمارد، آن‌گاه مردم را علیه او می‌شوراند و او را به قتل می‌رساند.

#### قتل میرعباس سلطان چپک به دستور شاه عباس

مالکین و اعیان و تجار دربار خان احمد خان که با سقوط حکومت او دورنمای بهتری را انتظار می‌کشیدند، امیدوار بودند با تمرکز قدرت در گیلان و ایجاد محیط امن، در انباشت سرمایه موفق خواهند بود. پس از سقوط حکومت خان احمد خان و فرار او به شیروان نه تنها آرزوهای آنان برآورده نشد، بلکه با افزایش مالیات‌ها و دست‌اندازی سرداران شاه به اموال خود مواجه شدند. از این رو در مقابل سرداران شاه جبهه گرفتند و نارضایتی

خود را اعلام نمودند. شاه عباس پس از قتل کیا فریدون متوجه شد که اشراف و بزرگان گیلان با او سر ستیز دارند. او « وقوع این حادثات را از تمهید میرعباس سلطان چپک دانست، چون مشارالیه همواره انیس مجلس خاص بود و لاهجان را گذاشته، ملازمت اردو می نمودند، بنابر وقوع مخالفت مردم لاهجان و هرج و مرج ولایت بیه پیش مزاج شاه عباس نسبت به مشارالیه بدگمان و منحرف گشته، شب چهارشنبه دوم شهر محرم الحرام سنه ی ثلث و الف موافق سجقان ثیل، شاه عباس در دکان سعدی چلاوی نزول فرموده، با جوانان اُرد سمن، عذار لاله رخسار، سیمین ساق و شیرین گفتار با ده های روان به جلوه درآورده بودند، حسب اشاره شاه عباس، ملک جهانگیر ولد ملک سلطان محمد رستم داری در غلیان سکر و مستی، بدمستی و بی هوشی را وسیله ساخته، میرعباس سلطان را با خواجه سلطان محمود برادر خواجه حسام الدین، وزیر خان احمد خان، به قتل رسانید.»<sup>۲۲</sup>

#### قتل صفی میرزا به دستور شاه عباس

فرزندکشی، پدر و برادرکشی، خواهر و مادر و همسرکشی در تاریخ ایران سابقه طولانی دارد. این قتل ها یکی از زشت ترین و وحشیانه ترین کشتارهاست. به عنوان نمونه، در دوره اشکانیان فرهاد چهارم دستور قتل پسر ارشدش را صادر کرد. در زمان ساسانیان اردشیر پسرش داریوش را با دست های خود به قتل رسانید.<sup>۲۳</sup>

شاه عباس در سال ۱۰۲۱ ه. ق حکومت بیه پس را به اصلان بیک و حکومت بیه پیش را به میرزا تقی اصفهانی سپرد. مردم بیه پیش نارضایتی خود را از حکومت او اعلام داشتند و برای شکایت از اعمال این کارگزاران عازم

فرح آباد مازندران شدند تا به حضور شاه عباس شکایت برند. شاه عباس در سال ۱۰۲۳ ه. ق از مازندران به قصد تنبیه تهمورث خان، والی گرجستان، بدان سو رهسپار گردید. هنگام عبور از گیلان میرزا تقی اصفهانی و اصلان بیک را، از مناصب شان برکنار کرد. ستم شاه و سرداران در این زمان ابعاد گسترده تری یافت. نه تنها توده های مردم بلکه عده ای از درباریان نیز از شاه نارضایتی داشتند. گروهی از مردم به پسر بزرگ شاه عباس به نام محمد باقر میرزا معروف به صفی میرزا پیشنهاد دادند که حاضرند علیه شاه قیام کرده، او را به سلطنت برسانند. شاهزاده از این پیشنهاد به هراس افتاد و پدر را از این جریان باخبر ساخت.<sup>۲۴</sup>

شاه عباس نسبت به پسر بدگمان شد و موقعی که در رشت به سر می برد، به یکی از جلادان خود به نام بهبود بیک دستور داد تا صفی میرزا را به قتل برساند. هنگامی که صفی میرزا با یک خدمتکار از حمام برمی گشت، بهبود بیک او را واداشت از اسب پیاده شود، بعد با خنجر چندین ضربه بر شکم او وارد ساخت و جسدش را در چاهی انداخت. این محل امروز در رشت به نام مسجد صفی معروف است.

#### کشتار دسته جمعی مردم به بهانه شکار

شاه عباس در سال ۱۰۲۳ ه. ق به اتفاق خان خانان، نماینده ی شاه سلیم، فرمانروای هندوستان وارد گیلان شد. هوس شاه بری شکار و بدتر از آن، حرص و آز او برای کشتار هزاران حیوان جنگلی موجب گردید، اعیان و خوانین گیلان سی هزار نفر از مردم تهی دست بیه پس و بیه پیش را برای محاصره کوهستان به خدمت بگیرند. سرمای سخت و شدید کوهستان

موجب مرگ عده‌ی بسیاری از آنان گردید. به دستور شاه عباس خوانین گیلان در رانکوه اجتماع کردند. گروه زیادی از تهی‌دستان و دهقانان بالاجبار در آن محل گرد آمدند، عبدالفتاح فومنی گزارش این شکار مرگبار را این‌چنین توصیف می‌کند: «حسب‌الحکم، قریب سی‌هزار کس از بیه پس و بیه پیش در آن محل که زمستان شدید و برودت هوا و سرما به منزله‌ی سد شدید بود، حاضر شدند و شاه عباس به اتفاق خان خانان در جنگل رانکوه شکار دل‌پسند کرده، از جانوران مثل گاوکوهی و حشیر رنگ و خوک و خرس و پلنگ و سایر حیوانات وحشی آن مقدار صید شد که محاسب و هم و قیاس از تعداد آن به عجز و قصور معترف گردید. در آن شکارگاه عرض کردند که دوهزار و هفت‌صد آدم از مؤمنان و مسلمانان از صدمت سرما و برودت هوا هلاک شده‌اند. شاه عباس آن را وقعی ننهاد و بعد از استیفای حظوظ سیر و شکار در صحبت خان عالم، عازم ولایت مازندران بهشت نشان گشته، امرا و وزرای گیلانات و سایر رعایا و عجزه و بیچارگان، به اماکن و اوطان خود معاودت نمودند.<sup>۳۵</sup> مورخ دیگری می‌نویسد: «شاه عباس توجهی به مشقت و رنج افرادی که همراه برده‌بود نمود و تا هنگام عزیمت به مازندران به شکار ادامه داد.»<sup>۳۵</sup>

جریان قلع و قمع مردم برای یک هوس ساده شاه عباس و فاجعه مرگ عده بسیاری از مردم و کشتار حیوانات جنگل آن‌چنان روشن است که نیاز به تفسیر ندارد.

## منابع:

- ۱- رابینو، ه، ل. فرمانروایان گیلان. ترجمه م. پ. جکتاج؛ دکتر رضا مدنی. رشت، نشر گیلکان، ۱۳۶۴: ص ۱۳۱.
- ۲- پتروشفسکی، ای، پ. تاریخ ایران (ایران در سده‌های میانه). ترجمه سیروس ایزدی؛ حسین تحویلی. تهران، دنیا، ۱۳۵۹: ص ۶۹.
- ۳- نگ به: پیگولو سکایا، ن، و؛ و دیگران. تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی). ترجمه کریم کشاورز. تهران؛ پیام، چاپ پنجم: ص ۳۱۷.
- ۴- لاهیجی، علی‌بن شمس‌الدین بن حاجی حسین. تاریخ خانی. تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲: ص ۱۷.
- ۵- تاریخ، خانی ص ۱۵.
- ۶- رابینو، ه، ل. ولایات دارالمرز ایران- گیلان. ترجمه خماسی‌زاده. رشت، طاعتی، ۱۳۵۷: ص ۵۱۹.
- ۷- همان منبع ص ۵۲۰.
- ۸- بازارگاد، دکتر بهاء‌الدین. مکتب‌های سیاسی. تهران، اقبال، چاپ سوم ۱۳۴۴: ص ۶۱.
- ۹- آشوری، داریوش. فرهنگ سیاسی. تهران، مروارید، ۱۳۴۵.
- ۱۰- نگ به: نیک آئین، امیر؛ و ستخر. واژه‌نامه سیاسی. بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۵۰.
- ۱۱- فخرائی، ابراهیم. گیلان در جنبش مشروطیت. تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ سوم ۱۳۵۶: ص ۱۱۷.
- ۱۲- گیلک، محمدعلی. تاریخ انقلاب جنگل. رشت، گیلکان، ۱۳۷۱: ص ۴۹۳.
- ۱۳- مرعشی، سید ظهیرالدین. تاریخ گیلان و دیلمستان. به تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران، اطلاعات، باب چهارم.
- ۱۴- ولایات دارالمرز ایران، ص ۴۷۵.
- ۱۵- تاریخ خانی، ص ۱۷۴.
- ۱۶ تا ۲۳- همان منبع، ص ۱۷۴-۳۰۶.
- ۲۴- ولایات دارالمرز ایران، ص ۴۹۸.
- ۲۵- همان منبع، ص ۴۹۸.

- ۲۶- فومنی گیلانی، عبدالفتاح. تاریخ گیلان. به تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹: ص ۴۹.
- ۲۷ تا ۳۱- همان منبع، ص ۱۲۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۶، ۲۲۰.
- ۳۲- خلیلی، مهیار. تاریخ شکنجه (تاریخ کشتار و آزار در ایران). جلد اول، تهران، گستره، چاپ اول ۱۳۵۹: ص ۷۲، ص ۵۳۰.
- ۳۳- تاریخ خانی، ص ۲۱۷.
- ۳۵- ولایات دارالمرز ایران، ص ۵۳۱.

## انگیزه متلاشی شدن جنبش‌های سیاسی معاصر

فریدون نوزاد

بسیاری از نهضت‌ها را می‌شناسیم که خوب آغاز شدند، خوب‌تر گسترش یافته و درخشیده و قبول عامه یافتند ولی در مراحل کمال و استقرار نتوانستند انسجام خود را حفظ نموده و پایدار گردند. کاری به جهان نداریم، در ایران عزیز ما از نهضت پسیخانیان گرفته تا سرداران و از آن پس تا نهضت آزادی ستانی مشروطیت، قیام خیابانی، خیزش مردم دلیر تنگستان، حرکت ترقی خواهانه کلنل محمد تقی خان پسیان و بالاخره آگاهانه و بی‌رنگ‌ترین همه آن‌ها نهضت جنگل، دستخوش آفت یا آفاتی شدند که منجر به پاشیدگی‌شان شد. سخن در چرا چنین شدن است و با شناخت این غده کشنده می‌توان راه آینده را تنظیم و انتخاب کرد.

بدون شک آگاهانه‌ترین نهضت مردمی که وجود تشابه فراوانی از تمام جنبش‌های معاصر را می‌توان در آن یافت نهضت طولانی جنگل بود که نتوانست پیاید. به بررسی این عدم ماندگاری می‌نشینیم که می‌تواند قصه‌سرای حقایق تلخ باشد، می‌تواند پرده در :

۱- ترکیب نهضت و ناهماهنگی‌های درون،

۲- توطئه‌های استعماری و استثماری ( الف- بریتانیا، ب- روسیه تزاری)،

۳- دسیسه‌گری‌های عوامل داخلی ( الف- کمونیست‌نماهای افراطی، ب-

کمونیست‌های سازمان یافته، ج- مالکان سودجو)،

۴- نقش استعماری و استثماری دولت بزرگ بلشویکی،

۵- نقش کم‌رنگ و دهان پرکن نیروی قزاق باشد.

۱- ترکیب نهضت و ناهماهنگی‌های درون :

باید بدانیم که نهضت جنگل و همه جنبش‌های سیاسی معاصر به خاطر استقرار دواصل آزادی و استقلال در محدوده مشخص خروج اجنبی از خاک ایران و پاسداری محدوده جغرافیایی و سیاسی مملکت از تهاجم بیگانه تکوین یافته و بنیان‌گزاران اولیه جز این دو اصل هیچ منظور نداشته‌اند و حتی مرام‌نامه اولیه آن‌ها را همین دو اصل تشکیل می‌داد نه چیزی کم و نه زیاد.

وضع کشور در آن زمان به اوج خطر رسیده بود و سردمداران می‌بایست به خود تکانی می‌دادند، از نیروی مرحومین مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک به اشخاصی که مورد اعتمادشان بوده و در وطن‌خواهی‌شان تردید نداشتند پیام می‌فرستادند که اگر نجنبید و فداکاری و جان‌بازی نکنید، چه بسا کشور را

دیو استعمار ببلعد و میرزا کوچک خان نیز یکی از این پیام‌ستانان بود که به گیلان آمد و همدوش حاجی احمد کسمایی بزرگ مرد عاشق آزادی و استقلال نهضت را پی‌افکنند.

در این گام بزرگ، اندک مردم شهری آن دو بزرگ‌مرد را یاری دادند. در این گام تنها دهقانی‌های کسمایی وابسته به حاجی احمد و مردم فومن و تولمی‌های دلاور به خواسته آن‌ها پاسخ مثبت گفتند، اسلحه‌های ناقصی با پول و نفوذ حاجی احمد کسمایی خریداری و تهیه گردید و اولین جنبش ضدبیگانه‌ای در جنگل‌های گیلان شکل گرفت. خیر این تشکل چریکی و رزمی کنسول ضدبشر روس، افسینکوف که خود را فرمانروای گیلان می‌شناخت، دیوانه ساخت. به مفاخرالملک دستور داد به هرنحو که بداند و بتواند آن‌ها را تارومار نماید. در اولین نبرد این چریک‌های نوخاسته و ناشناخته با نیروی اندک و توان به حساب نیامدنی به پیروزی باور نیامدنی دست یافتند و به دنبال آن چند بار دیگر سربازان و تفنگ‌چیان حاضر در گیلان و بالاخره ششمین و هفتمین بار روس‌های مسلح و آموزش جنگی دیده، به آن‌ها هجوم بردند ولی هربار این سربازان آزادی پنهان و پیدای، یعنی وجودهای حاضر و غایب مردمی، قاطعانه ایستادند و دشمن استیلاطلب را با شکست روبرو کردند. پس چه شد که نهضت‌شان متلاشی گردید ؟

از پیروزی‌های بدست آمده نه در گیلان که در سراسر ایران آگاهی یافتند و سیل جنگ‌آوران آرمان‌خواه به سوی جنگل سرازیر گشتند. در این مرحله هسته مرکزی جنگل نتوانست در پذیرش یاران خود دقت نظر کافی بکار برد. خصوصاً این بی‌توجهی و سهل‌انگاری درباره جوانان باسواد و مصلحان شناخته‌شده شدت بیشتری داشت که اشتباهی خطرآفرین بود.



جوان منبع نیرو، عاشق جهش و دل بسته سرعت و اوج گیری است. تمام این محاسن که اگر دقیقاً محدود و هدایت نشود به احتمال نزدیک به یقین مفسده انگیز می تواند باشد که دقیقاً متوجه نهضت نوپای جنگل شد.

با همه تعظیم و احترام به مقام والا و ارزش و اثر وجودی جوان و یقین به آینده سازی این قشر فعال و سخت کوش، باید بگویم جوان کم تر می تواند با کلانسال و افکار و اندیشه هایش سازش کند و متأسفانه با هجوم صاحب علم این مصیبت به اصل نهضت روی آورد و نشانه های فراوانی در تشکیلات جنگل داریم که گویای جدال دو اندیشه نو و کهن، پیشرفت سریع و با احساس و پیشرفت گام به گام و توأم با تفکر و تدبیر و تأمل است و حتی می خوانیم که کار به جنگ لفظی میان دو هم سنگر هم کشیده شد.

در همین دوران با عوامل نفوذی روی آورده به نهضت هم روبرو هستیم. عده ای آلمانی، عثمانی، فرانسوی، ارمنی و حتی روس سفید هم به جنگل پناه جستند و حتی از عده ای هم برای تنظیم تشکیلات نظامی و فرماندهی و تسلیم جوانان و مردان جنگ آور استفاده شد در حالی که یکی از دو اصل مرامی جنگل مبارزه و اخراج بیگانه بود. منظور این نیست که از تخصص بیگانه استفاده نشود و یا نباید می شد، منظور در صلاحیت و صداقت این افراد بود، منظور در خیالتی بود که این پناهندگان، خصوصاً آلمانی ها در جنگ منجیل کردند و اگر پیش از پناه پذیری اینان بررسی کامل در اطرافشان صورت می گرفت، می شد این خطر را از نهضت دور نمود.

اساساً جنگلی ها با ترور و تروریزم میانه ای نداشتند، ولسی در همین دوران اوج گیری نهضت می بینیم احسان اله دوستدار، با همه رنگ ها و نیرنگ هایش، با رتبه و عنوان، یک سردار پذیرفته نهضت می شود. به پناهنده گی و پذیرفتن

با شناختی که دارند متأسفانه ارج می نهند، ولی به خطر و فسادى که متوجه نهضت کردند بی اعتنائی گناه آلودی نشان می دهند و خیلی زود حضور این مرد حادثه آفرین شد و انفجار نهضت را مسجّل نمود.

اما ترکیب داخلی جنگل هم از تار و پود ضد و نقیض بافته شده بود. یعنی از همان آغاز، خورده مالکین و یا مالکین مصلح با آن نظام ناستوده ارباب رعیتی آغازگر این کار بزرگ و رسالت بزرگ تر تاریخ شدند. با زارعین ستم کش جوش خوردند و بدیهی است که جوش مطمئنی نبود. از دگر سوی میرزا کوچک و حاجی احمد- بازوی پرتوان نهضت- برای حفظ بقاء و دوام نهضت، فرماندهی معنوی نهضت را به هیئت اتحاد اسلام سپردند. این هیئت هم اعضای هماهنگی نداشت. روحانیت، اشرافیت، مالکیت و اعیانیت و تجددطلبی در کنار هم قرار گرفتند. البته برای مدت زمانی موجودیت خود را حفظ کردند ولی نتوانستند آن باشند که جامعه اصلاح طلب و تشنه تکامل و آزادی می خواست و باید پذیرفت روزی همه این ها در یک تصادم بغض آلود یا در عین صفا و یا حسابرسی آینده خویش از هم پاشیده و نهضت را از درون متلاشی می ساختند به ویژه وقتی که می بینیم هر یک مقتدرات خاصی داشته و از سیاست و شناخت تحولات روز بی خبر بوده اند.

## ۲- توطئه های استعماری و استثماری

الف: نقش انگلستان

دولت نیرومند و سرمست از لذت قدرت جهانی امپراطوری انگلیس با جنگ انداختن بر هندوستان دچار وسوسه خطر روسیه برای مودجویت خود گردید و بر آن شد با تسلط هرچه بیشتر بر ایران این خطر را از میان بردارد.

به اخذ امتیازات عجیب و غریب نفت، بانک شاهی و حق نشر اسکناس، رویتر و بسیاری دیگر دست یازید. سپس با پذیرش درخواست و پرداخت وام‌های کلان به شاهان بی‌لیاقت قجری و به گروگرفتن منابع مالی و کانی کوشید تا کشور را مستعمره خود کند. منتهی چون می‌دانست حریف هم به چنین شیوه‌هایی خواهد پرداخت برای ارضاء خاطر و پیشگیری خطر احتمالی، قرارداد ۱۹۰۷، تقسیم ایران به سه منطقه نفوذی جنوب و شمال و منطقه بی‌طرف مرکزی را عنوان نمود که خوشبختانه دست رد آمد و بر سینه نامحرم زد. لیکن این عدم کامیابی او را از اندیشه شیطانی‌اش باز نداشت و این بار مسئله قرارداد تحت‌الحمایگی ۱۹۱۹ را پیش کشید و با انجام کودتا خواست منظورش را عملی کند، اما مردم ما ایستادند و چاره کار در روی کار آوردن رضاخان برای اجرای منویاتشان لازم و ضروری گردید.

انگلستان با همه دسایس و تحریکات و توطئه‌چینی‌ها نخواست به خواسته‌های ملی و آزادی مردم ما تسلیم شود و برای رفع خطر حریف از دوستی و صداقت ایرانیان پاک نهاد بهره جوید. او متوجه سیل مخالفت از همه سو به ویژه نهضت فراگیر جنگل بود ولی امید داشت مسیر سیل را متوقف و خشک نماید. با چنین تصور غلطی پایه اساس مبارزه‌اش را بر نابودی نهضت نهاد؛ ایجاد نفاق کرد. جنگ نابرابر منجیل را براه انداخت. از انزلی تا قزوین بهترین سلاح‌های جنگی خود را به امید آنکه به دست مردم عادی بیفتد و جنگ خانگی برپا گردد بر زمین ریخت؛ به میرزا تکلیف سلطنت ایران و اگر قبول نکند فرمانروایی و ایجاد کشور ساحلی خزر (نوار مرزی از رودبار تا پایانه رود اترک) را داد که خوشبختانه نتیجه نگرفت. دریغا که این ناکامی‌ها مانع از توطئه‌های خطرناک‌تری نشد و عاقبت توانست

با کمک دادن و یاری جستن از رضاخان، پاشیدگی نهضت را تسریع و تسجیل کند.

ب : روسیه تزاری

به موجب وصیت‌نامه پطر کبیر، روسیه می‌باید به هر صورت به آب‌های گرم خلیج فارس راه یابد و بهترین و سهل‌ترین راه، کشور ایران بود. کشوری که شاهان خودکامه و ناآگاهش آن را به پریشانی و هرج و مرج مرگ‌زایی نشانده بودند. جنگ‌های عدیده و معاهدات ننگین گلستان و ترکمان‌چای؛ نتیجه این وصیت‌نامه بود و بعد از سقوط هفده شهر قفقازیه باز هم دست‌درازی‌هایی به طور مرتب به گیلان و مازندران شد ولی در این زمان حریف جنوبی هم در مقابلش بود. برای آنکه به این تجاوز آشکار حدی داده شود، معاهده ۱۹۰۷ را با روس‌ها منعقد ساخت ولی روس‌ها صلاح کار خود را در جلب شاهان قجر دیدند؛ امتیاز بانک استقراضی روس؛ نفت با خوشتاریا؛ بهره‌وری از دریای خزر با لیانازوف‌ها؛ جاده رشت به تهران و پذیرش درخواست وام شاهان قجر با به گروگان گرفتن منابع مالی و کانی منطقه شمال ایران نتیجه این صلاح‌دید بود. اینها نیز آزادمنشی مردم ما را نمی‌شناختند و با این‌که تمام دست‌اندازی‌های وقیحانه‌شان را با جواب سختی به تماشا نشسته و شکست‌های خفت‌باری را تحمل کرده بودند، این‌هایی که با مشروطیت ایران هم شدیداً مخالفت نموده و خودکامگی را یاری دادند، مسلماً نمی‌توانستند با نهضت راستین و مردمی جنگل موافق باشند و چون بعد از پنج بار تجهیز بی‌نتیجه سربازان خودی علیه جنگلی دانستند حریف آگاه‌تر از محدوده تصورشان هست، شخصاً به ششمین حمله اقدام کردند که به طرفه‌العینی درهم شکسته شد. ناچار هفتمین حمله را با

قشون چند هزار نفری خود آغاز کردند. طبعاً چریک‌های جنگلی به کوه‌ها پناه جستند ولی روس‌ها خود را در آستانه پیروزی انگاشتند، تعداد اندک جنگ‌آوران را به محاصره گرفتند. خوشبختانه این بار طبیعت با برف سنگین به یاری مجاهدین آمد و روس‌ها را که می‌انگاشتند توفیق تارومار کردن مجاهدین را یافته‌اند با تلفات سنگینی مواجه کرد و به فرار از منطقه واداشت. با چنین ایستادگی و حفظ تشکل، آوازه جنگلی‌ها همه جا پیچید و از همه نقاط هم افرادی به تشکیلات جنگل پیوستند. بداندان که قبلاً گفته‌شد، دقتی در پذیرش پیوستگان صورت نگرفت که زیان‌بار هم شد.

### ۳- دسیسه‌گری عوامل داخلی.

الف: کمونیست‌نماهای افراطی

می‌دانیم یکی از پیوستگان هرج و مرج طلب احسان‌اله خان دوستدار، تروریست شناخته‌شده بود که نهضت از پناهندگی وی استقبال کرد و با توجه به سابقه ژاندارم بودنش فرماندهی گروهی را به او سپرد. این گروه اگرچه تحت نظارت مستقیم رهبری نهضت- میرزا کوچک- بود ولی چون فرماندهی خودمحور داشت، به سرخود اعمالی را بدون تصویب و اجازه انجام می‌داد و میرزا هم با آن‌ها کجدار و مریض رفتار می‌کرد و می‌خواست از توان رزمی‌شان هرچه بیشتر بهره‌ور شود. البته این خودسری‌ها تا پیش از آمدن کمونیست‌ها به گیلان چندان محسوس نبود و سریعاً فروکش می‌کرد. اما بعد از آمدن روس‌ها احسان‌اله ماهیت واقعی خود را نشان داد؛ اول خالو قربان را که شخصیت کاذبی بود و کردها را زیر فرمان داشت به سوی خود جلب و جذب نمود و آن‌گاه که نخستین جمهوری گیلان اعلام گردید و او

میرزا

را با همه ادعایی که داشت به حساب نیاورده بودند به ابوکف شاهزاده قفقازی و مادام بولش-زن فاسدش- که هر دو نماینده عدالتی‌های قفقاز بودند پیوست. این‌ها یک‌پا از کمونیست‌ها پیش‌تر گام برمی‌داشتند و مقدمات کودتایی را علیه میرزا طرح‌ریزی کردند و چه کارهایی که نباید می‌کردند ولی کردند که همه، ضربه‌هایی سنگین بود و این میرزا و یاران پاک‌بازش بودند که توانستند تحمل و مقاومت کنند.

احسان‌اله هیچ‌وقت نفهمید کمونیستی چیست و چه می‌گوید ولی تظاهر شدیدی به آن داشت و خود را یک کمونیست افراطی می‌دانست و این تصور بی‌جا او را به بیراهی کشاند که نمی‌بایست کشیده می‌شد و مصایب دردناکی را متوجه نهضت مردمی جنگل کرد که نیازی به گفتن ندارد.

ب: کمونیست‌های سازمان یافته

در چنین وضع آشفتگی حزب کمونیست گیلان هم دست به اعمال بی‌رویه‌ای زد که مردم را متوحش ساخت. اگر چه این وحشت هیچ‌گاه ایمانشان را نسبت به میرزا و اصالت نهضت از بین نبرد ولی موجب شد مردم به اصل انقلاب تردید نمایند و به همین انگیزه در نامه‌ای که میرزا به لنین نوشته روش ناشایست بلشویک‌ها را اعلام و تأکید می‌کند: تاریخ ایران به ما نشان می‌دهد که چندین مرتبه نفوذ دول خارجه در وطن ما تسلط پیدا کرده اما همین‌که خواستند احساسات ملی و آزادمنشی ایرانی را در ملت خفه کنند مساعی آن‌ها عقیم مانده و به مقصد نرسیده‌اند. الان که ملت لذت آزادی را برده‌است، غیرممکن است که احساسات وی را بتوانند خفه نمایند. برعکس ملت با قوه زیاد به طرف آزادی خود سیر خواهد کرد. (ص ۱۹۰،

شوروی و جنبش جنگل) ولی چون نظر بلشویکها تحت سیطره قراردادان ایران بود به مفاد نامه ترتیب اثری داده نشد. اعمال مفسدات انگیز مخالفت با دین، برداشتن چادر از سر زنان در زمانی که چادر شاخص ناموس پرستی شناخته می‌شد، اعلام تساوی حقوق زن و مرد و مخالفت شدید علیه مالکان و تحریک دهقانان علیه آنها و بسیاری دیگر از این مسائل کار را به جایی رسانید که از سوی روحانیت اعتراض صورت گرفت و حاج میرزا علی اکبر، مجتهد اردبیلی فتوای جهاد علیه‌شان صادر نمود. هُرم این آتش هم متوجه نهضت شد.

ج: مالکان سودجو

غم‌بارتر از این دو مصیبت اقدامات پلید مالکان متنفر از نهضت جنگل به سرپرستی سردار محیی، مفرالسلطان، رهبر رنجیده خاطر مشروطیت گیلان بود. او نه کمونیست بود و نه می‌توانست باشد. متتها مأموریت یافت در جامه کمونیستی به گیلان آمده، موجبات ازهم‌پاشی نهضت را فراهم آورد. حضور او در گیلان بیش از همه خطرآفرین شد. احسان‌اله خان هم‌چنان جذب او گردید که بی‌دستورش آب نمی‌خورد. مفرالسلطان از طبقه مالکین و اشرافیت، عقل منفعل کمونیست‌نماهای افراطی احسان‌اله گردید و مشترکاً در ایجاد خوف و وحشت مردم حرکات زشتی کردند؛ مردم را به نام نهضت می‌آوردند تا سینه در زمین قرق کارگزاری چال می‌کردند و آن وقت زندگی‌شان را با بهای گزاف به خودشان می‌فروختند و حریق‌هایی را باعث شده و زیان‌های مالی فراوانی متوجه مردم ساختند. این اعمال بی‌رویه به آن‌جا رسید که گیلانی‌ها مهاجرت غم‌باری را شروع کردند، متأسفانه استاد مهاجرت هنوز دقیقاً منتشر و بررسی نشده تا به عمق فاجعه‌ای که متوجه

گیلان ساختند بی‌بیریم. به هر حال این مهاجرت و آن اعمال بی‌رویه ضربه سختی به اندک رمق باقی مانده نهضت وارد آورد.

#### ۴- نقش استعماری و استثماری دولت بزرگ بلشویکی.

همه آفاتی را که به شرح ذکر شد متوجه نهضت ساختند. آسیب‌پذیری را به حد اعلای ممکن رسانیدند. رضاخان، سردار سپه، موقع را برای اظهار وجود مناسب دانست و با نیروی لازم و مصمم به سرکوبی نهضت گردید. شکست پشت سر شکست، مبارزان آزادی را مستأصل ساخت. متأسفانه در همین احوال دکتر حشمت هم تسلیم قوای دولتی گردید و پس از چندی نیروهای کوچنده جنگلی که دیگر نمی‌توانست به نظم و تجمعی دست یابد با حملات بی‌در پی رضاخان و نیروهایش از هم پاشید. در این تفوق رضاخان مدیون سازش بلشویک‌ها و دولت مرتجع ایران بود؛ بدین معنی که روس‌ها و انگلیس‌ها با هم به توافق رسیده و برای پیش‌برد نظرات استعماری خود بر آن شدند که جنبش‌های ایران را خاموش ساخته و محیط امنی برای استثمارشان به‌وجود آورند و اولین سفیر شوروی، متلاشی ساختن نهضت جنگل را به عهده گرفت. چندبار به میرزا پیام وساطت می‌فرستد و چون آن آزادمرد نمی‌پذیرد طی نامه‌ای به او می‌نویسد: دولت شوروی در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را بی‌فایده بلکه مضر می‌داند. این است که فرم سیاستمان را تغییر و طریق دیگری اتخاذ کرده‌ایم. (ص ۳۵۷، سردار جنگل) این صدای یک رژیم کمونیستی و انقلاب‌پرور است که از حلقوم سفیر کبیرش به گوش می‌رسد. عملیات انقلابی را نه بی‌فایده که مضر می‌خواند، چرا؟ چون بعد از هشت دهه حکومت وحشت بر ملل بی‌شماری در جهان، ثابت شد در

کارشان، در عقایدشان و در رژیم‌شان صداقت و اصالت مردم‌خواهی وجود نداشته‌است. با ادعای روشن‌فکری و مردم‌خواهی بال‌به‌گردن دولت ارتجاعی ایران و امپراتوری انگلیس استعمارگر، قربان کردن آزادگان گیلک و مردم حق‌طلب ایران و جبهه همت ساختند و تعهد کردند دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آن‌ها راحت کنند (همان منبع). دولت بلشویکی چون یقین داشت روزی این ناروایی را انجام خواهد داد حتی از شناسایی جمهوری انقلابی که به اصرار خودشان به نهضت تحمیل شده بود ابا ورزیدند و وقاحت را به آن‌جا رسانیدند که میرزا را تجزیه‌طلب خواندند. خوره‌ای جان‌کاه و این‌چنینی به جان نهضت چنگ انداخته‌بود.

#### ۵ - دولت و نیروی قزاق ایران.

متأسفانه دولت‌های ایران، البته با توجه و ایقان به استثنائاتی از مشروطیت تا سال ۱۳۰۷ یا دست‌نشانده روس‌ها بودند یا انگلیسی‌ها و اگر شخصیت‌هایی آمدند که هنوز احساس وظیفه و وجدان در آن‌ها نمرده‌بود باز هم به ناچار با یکی یا هر دو به گونه‌ای نرد دوستی می‌باختند و ناگزیر می‌شدند جنبش‌های مردمی را اگر خود می‌توانستند فبها و گرنه با کمک‌های مادی و نظامی خاموش سازند و به هر طریق اجازه ندهند سرنوشت ایران به دست توانای ایرانی قرارگیرد. در مشروطیت آن دشمنی‌ها را کردند و در نهضت‌های مردمی هم به نفرت‌انگیزترین شیوه‌ها متوسل شدند و برای خاموش شدن شعله‌های درخشان انقلاب، لحظه‌ای از توطئه و دسیسه باز نایستادند. سید ضیاء را ایران‌مدار کردند تا قدرت را در اختیار نیروی قزاق مستقر دارند. همه می‌دانستند با آن‌همه مردان استخوان‌دار و سیاست از

جوانکی کم‌تجربه و پرجوش و خروش کاری ساخته نیست. رضاخان به یاری انگلیسی‌ها اجازه نداد بیش از ۹۰ روز سید ضیا برکرسی صدارت عظمی خودنمایی کند. وی را دستگیر و تبعید کرد و به همه مشاغل حساس، قزاق‌ها را چیرگی داد. با مردم ورافتاد و با کج‌دار و مریز توانست صدای اعتراضات را قطع کند.

آشفته‌گی ایران نیز همه مردم را خسته کرده‌بود و یک قدرت صالحه را برای سر و سامان بخشیدن به کارها انتظار می‌کشیدند و رضاخان با چند مانور اصلاح‌طلبانه خود را به عنوان شخصیت مورد نظر نشان داد. مرکزیت بخشیدن به ایران و فروخواباندن انقلابات و احیاناً گردنکشی‌ها اولین قدم بود و اگر کار جنگل را خاتمه می‌داد دیگر قیام‌ها و گردنکشی‌های فتووالی برایش اهمیتی نداشت.

خود در رأس ستونی مسلح به گیلان تاخت و با خیانت روس‌های انقلابی و مصالحه و معامله احسان‌اله خان و خالو قربان و استفاده از خستگی هفت‌ساله مجاهدین موفق به متلاشی کردن نهضتی شد که از مردم نشأت گرفته‌بود و تا آخر نیز مردمی باقی ماند.

دسایس و فتنه‌انگیزی‌ها می‌تواند میرزایی را به خون خود غسل دهد ولی این‌گونه شهادت‌ها نه تنها سرکوب‌گر ملت و مملکتی نمی‌تواند باشد بلکه باغبان و پرورش‌دهنده و شکوفاکننده نهال آزادی خواهد شد، حق همیشه با مردم است اگر، بتوانند آفات را بشناسند و خود را از آن برکنار دارند.

## یادمان‌های تاریخی و آیینی در فرهنگ مازندران اسدالله عمادی

### ۱) مهر کردن (از خدای مهر = میترا یاد کردن)

در دنیای قدیم، آیین مهرپرستی در گستره‌هایی از فلات ایران، بخش‌هایی از آسیا و اروپا رواج داشت؛ در بعضی از سرزمین‌ها آیین رسمی مردم بود. ستایش مهر در فصل‌هایی از اوستا (مهر یشت)، سوگند به میترا در پیمان‌نامه‌ی بُغازکوی، ارزش و قدرت میترا- ورونه در ریگ‌ودا و هند باستان، گسترش بعدی مهر پرستی در روم، و تجلی فرهنگ مهرپرستی در آیین‌های بعدی، مثل مانی‌گری و مسیحیت، همگان گواهی می‌دهند که این آیین، در زندگی مردم چنان ریشه دوانده‌بود که نابودی آن برای آیین‌های

نوظهوری مثل آیین زرتشت ممکن نبود؛ آیین‌های جدید به ناگزیر بخشی از فرهنگ مهرپرستی را پذیرفته، گاه به ستایش آن برخاستند.

درباره‌ی زمان پیدایش مهرپرستی در مازندران، نشانه‌هایی در دست نیست، اما یادمان‌هایی از گسترش مهرپرستی در این سرزمین آگاهی می‌دهند.

هنوز در روستاهای دور و نزدیک مازندران، به هنگام آب خوردن، عبور از تاریکی و روبرو شدن با دشواری، مادر به فرزند و دوستی به دوستی دیگر می‌گوید:

«مهر ها کن»؛ یعنی از خدای مهر یاد کن.

درباره‌ی مهرپرستی (میترایسم)؛ دانشمندان اروپایی، ایرانی و هندی دیدگاه‌های گوناگون دارند. دسته‌ای او را خدای پیمان، دسته‌ای او را خدای روشنی و نگهدار راستی و دسته‌ای دیگر او را نگهدارنده‌ی نظم جهان می‌دانند.

در باور مردم مازندران، مهر نگهدارنده‌ی انسان‌ها از بدی و دشمنی است. از دیگر یادمان‌های آیین مهر در مازندران، کلمه‌ی مامتیر، نام باستانی بابل امروزی (بارفروش دو گذشته) می‌باشد. این واژه- که در سده‌های پسین‌تر نیز به زبان اوستایی تلفظ می‌شد- ترکیبی از مه و میتره (mā-mitra) و به معنی میتره‌ی سرنوشت ساز است.

در باورهای عامیانه نیز جلوه‌هایی از آیین مهر دیده می‌شود: مثل روشن کردن چراغ بر روی قبر، پیغام آوردن، جرقه‌ی آتش از مهمانی عزیز و در راه و گناه آب ریختن بر روی آتش.

درباره‌ی روز مهر، جشن مهرگان، کلمه‌ی مهر به معنی محبت و محراب (= مهرابه = جایگاه پرستش مهر) بسیار سخن گفته شد که در این جستار نمی‌گنجد.

فرهنگ مهرپرستی در تبرستان باستانی (دودانگه و بخش‌هایی از سوادکوه و چهاردانگه‌ی امروزی) ریشه‌دارتر از جاهای دیگر است. مردم این بخش از مازندران کنونی، به همراه مردم رویان باستان (نور و کجور)، سده‌ها پس از اسلام، به آیین گذشته بودند. برای همین، سنت‌های بازمانده از گذشته‌های دور در این بخش‌ها ماندگارتر است.

به روایت گواهان یادشده، در مازندران، حتی اورمزد هم نتوانست از خداگونگی میتره کم کند؛ حتی بعد از گسترش آیین زرتشت و باورمندی به اهورامزدا، میتره به گونه‌ی فرشته‌ی نگهبانی در می‌آید که انسان‌ها را از تیره‌روزی به سوی زندگی روشن رهنمون می‌شود؛ به همین دلیل، پس از پذیرش اسلام و راندن آیین زرتشتی، فرهنگ مهرپرستی به زیستمندی خود ادامه داده، هنوز جلوه‌هایی از آن در باورها و زندگی مردم مازندران دیده می‌شود.

#### (۲) دیو

در گفتمان مردم مازندران، ترکیب‌هایی مثل: به دیو شبیه است یا دیو تو را بزند، بسیار رایج است. این واژه نیز یادمانی از فرهنگ اساطیری می‌باشد. می‌دانیم که در اوستا، دیوان نکوهش گشته‌اند و دیو موجودی اهریمنی است. اما در باور مردم مازندران، دیو موجودی فرا انسانی یا اهریمنی نیست، بلکه انسان بسیار نیرومندی است که از سرما و گرما گزند نمی‌یابد؛ در خوردن و

سخن گفتن و رفتن، آداب اجتماعی را نمی‌داند؛ انسان‌هایی را که از این صفات برخوردارند، به دیو مانند می‌کنند.

در تاریخ مازندران نیز، بعضی از سرداران و فرماندهان (مثل الوند دیو فرمانروای سوادکوهی در دوره‌ی صفویه) پسوند دیو دارند.

این واقعیت، خود می‌تواند کلید راز ناگشوده‌ی تاریخ مازندران و تاریخ آغازین فلات ایران باشد. پژوهشگران که به انکار دیوان مازندران در شاهنامه برخاسته‌اند و به خاطر تعصب نژادی، رویارویی اقوام بومی (دیوان) مازندران را با آریایی‌ها باور ندارند، باید به واقعیت یاد شده، توجه کنند.

در باور بخشی از مردم مازندران، جن نیز به صورت موجودی انسانی تصویر شده‌است که پاهایش برعکس است.

نگارنده با گروهی از پیر مردها روبرو شد که ادعا می‌کردند: یا به عروسی جنی‌ها دعوت شده‌اند، یا از آنان شلاق خورده‌اند و اسب یا قاطرشان به بیگاری رفته‌است.

#### (۳) تور

تور، صفتی برای اسب یا انسان ناآرام و سرکش است؛ گاهی هم برای انسان‌های آداب نشناس به کار می‌رود. این واژه هنوز در گفتمان مردم مازندران رواج دارد. معمولاً می‌گویند: فلان اسب یا انسان «تور» است. واژه‌ی «تور» نیز یادمانی از دوران گذشته است. و بیشتر جنگ ایرانیان و تورانیان را در ذهن تداعی می‌کند.

گردآورده است و این ویژه‌نامه، دست‌آورد بازخوانی برای یافتن رخ داده‌های جغرافیای خواسته‌شده، همایش است.

سپس از نمایاندن «جای، ملیت، تبار و نام» پنج سرزمین یاد شده، بایسته است به چند نکته اشاره شود:

\* با آن که کتاب یاد شده از منابع کهن و برجسته تاریخ ایران و اسلام (از پیدایش انسان تا سال ۳۰۲ هـ. ق) است و شمار زیادی از آن بهره‌های گوناگون گرفته‌اند؛ با این همه، چاپ برگردانیده فارسی آن، دست‌کم در نمونه‌های زیر، دشوارسازی، کاستی و خطا دارد:

۱- کنار گذاشتن نام و نشان درست منابع طبری در نگارش تاریخ خود.

۲- پرهیز از آوردن برخی نام‌های آمده در نوشته و چاپ عربی کتاب.

۳- یک‌دست ننوشتن نام کسان (از جمله در برخی برگ‌ها «ابن»، «بن» و در شماری دیگر «پسر» و یا «دختر» آمده است).

۴- پیوسته کردن دو کتاب از دو نویسنده و حذف بخشی از نوشته‌ها.

۵- افزودن پیوست‌های درخوری برای نام‌ها و جای‌های برجسته، یا واژگونه، پدیده‌هایی که به هر رو، نارسا شناسانده شده‌اند و بیشتر خوانندگان از آن آگاهی درستی ندارند.

۶- نداشتن راهنمای بازیاب چندگانه، یکی از نشانه‌های برجسته ضعف چاپ فارسی تاریخ گران‌برگ طبری است. خواننده درگیر دشواری‌های زمین و زمان، باید زمان درازی را از دست بدهد، داده‌های طبری و قرطبی را جمله به جمله بخواند، بلکه در برگی، بخشی از خواسته خویش را بیابد. شایسته است که در چاپ‌های پس از این، کوشش شود تا افزون بر آمده‌های بالا، خطاهای چاپی کتاب نیز زوده و یا دست‌کم کاهش یابند.

## نمایه‌های البرز و ری در تاریخ طبری

روجا احمدزاده

نوشته در دست و گزارش پیوست، نمایه‌های گیل ماز و استانهای تهران، سمنان و گلستان، در ترجمه تاریخ طبری است که برای همایش هم‌آوازان هم‌بند تاریخ البرز، در نخوانی کتاب، گردهم شده‌اند. ناگفته نماند که «بررسی داشته‌های تاریخ تبرستان و آمده‌های تاریخ تبرستان» (از ابن اسفندیار در ۶۱۳ هـ. ق) بخشی از دستور کارگروهی از دوست‌داران پراکنده پژوهش‌های فرهنگی مازندران است که از سال ۱۳۷۲ تاکنون دنباله دارد. پیش از این، یکی از دوستان، گزارش رویدادهای تبرستان، در این کتاب را



\* دوره‌ی ۱۶ جلدی «تاریخ طبری» و «دنباله تاریخ طبری» نوشته عربی ابن سعد قرطبی، گزارش رویدادهای سال‌های ۲۹۱ تا ۳۲۰ هـ. ق، چنین برگ‌شماری شده‌اند:

جلد ۱، از ۱ - ۳۶۵	جلد ۹، از ۳۷۵۹ - ۴۱۶۸
جلد ۲، از ۳۶۷ - ۷۸۸	جلد ۱۰، از ۴۱۸۳ - ۴۶۰۰
جلد ۳، از ۷۹۱ - ۱۲۱۸	جلد ۱۱، از ۴۶۱۳ - ۵۰۵۵
جلد ۴، از ۱۲۲۷ - ۱۶۵۸	جلد ۱۲، از ۵۰۵۹ - ۵۵۰۴
جلد ۵، از ۱۶۷۱ - ۲۱۷۳	جلد ۱۳، از ۵۵۱۷ - ۵۹۳۱
جلد ۶، از ۲۱۸۷ - ۲۶۹۹	جلد ۱۴، از ۵۹۴۵ - ۶۳۶۶
جلد ۷، از ۲۱۷۳ - ۳۲۶۴	جلد ۱۵، از ۶۳۷۹ - ۶۷۸۵
جلد ۸، از ۳۲۷۹ - ۳۷۴۵	جلد ۱۶، از ۶۷۹۹ - ۶۹۷۴

شماره‌های میانه رقم‌های داده شده، در آغاز هر جلد جای دارند. در آن برگ‌ها، شناسنامه کتاب و آشنایی با بخش‌های هر جلد را آورده‌اند.

به گمان نگارنده این یادداشت، برای کاستن از انباشت شماره در این نمایه‌نویسی، همین اندازه جلد و صفحه کافی است. در این جا بجا است ویژگی‌های چاپ اول ترجمه فارسی این کتاب و پیوسته‌اش بیاید که برای نمایه‌سازی از آن بهره گرفته شده است:

طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ - ۱۳۵۴، ۱۵ ج. (متن کامل با حذف سلسله رواة)

عرب بن سعد قرطبی. دنباله تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران:

بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴. [با نام جلد ۱۶ تاریخ طبری.]

\* با آگاهی از این که برخی رویدادهای ری و پیرامونش، در زندگی مردم گیل ماز تأثیر داشت، برای همین بجا دانسته شد که صفحه‌شمار نام‌ها و جایگاه‌های گوناگون آن‌جا، بر نمایه‌ها افزوده شود.

\* در شماری از برگ‌ها، به بخشی از جغرافیای البرز و ری اشاره شده است، اما به روشنی از آن‌ها یاد نشد و در «خراسان و نواحی آن»، «همه شرق» و یا «از عراق، ری تا خراسان» پوشیده مانده است. در این گونه اشاره‌ها، دایمی‌هایی که گمان می‌رفت از تبرستان، ری و یا دیاری دیگر یاد شده باشد، در جای خود آمد.

\* آن‌چه چشم‌گیر می‌نماید، کمبود آگاهی‌رسانی طبری و قرطبی در زمینه سرزمین و مردم گیلان است. با آن که بارها از تبرستان و دیلم یاد می‌کنند اما، گیل و گیلکان جای اندکی در نوشته‌های آن دو دارند؛ این نکته می‌تواند پرسش‌های بجایی در ذهن خواننده، ژرف‌بین برانگیزد.

\* در هر دو کتاب، هیچ اشاره‌ای به آغوزها، ترکمن‌ها و زیستگاه آنان نشده است. آیا این خاموشی نشانه دیگری از نادرستی ادعای برخی درباره تاریخ کوچیدن و یا کوچاندن ترکمن‌ها به ایران کنونی و سکونت‌گزینی این نژاد در شمال و شرق این کشور نیست؟ بجا است بپرسیم که نمی‌توان «ترکان دهستان» را ترکمن‌های تکه، گوکلان، یوموت و یا دیگر تیره‌ها خواند؟ \* با یادداشت این نکته که «خزر»، «خزری» و واژه‌های همبسته آن، جز یک جا که گمان می‌رود اشاره به آبراه خزر باشد، غیر از گیل ماز و گرگان کهن است؛ از این رو این دو نمایه کنار گذاشته شد.

\* در زمینه: «آدم» بودن کیومرث و یا جز این و پراکندگی تبار وی در دنیا، فرمانروایان و شاهان ایرانی از خاندان پیشدادی تا ساسانی، آزادی دهاک

فدا

(ضحاک)، پادشاه خودخوانده مصر، تبرستانی تبار بودن ترک‌ها و نوشته‌هایی از این دست، میان تاریخ‌نگاران گذشته اختلاف هست. طبری بر پایه برخی منابع خویش، در بخش‌های اسطوره، افسانه، تاریخ، جامعه‌شناسی و نژادشناسی را درهم آمیخت و همه را در تبرستان جای داد. همو در جای‌هایی پندار خویش را در رد برخی افسانه‌ها و گمانه‌ها پنهان نکرد، اما خود، کیومرث را کم‌تر از « پدر فارسیان » نخواند! از آن‌جا که پی‌گیری تاریخ مردم و دست‌آوردهای بشری، به دور از توان این کم‌تری است و از آن‌جا که آماج این نوشته، شناساندن نام‌ها و نشانه‌های بخش نه‌چندان زیادی از ایران کنونی (پنج استان یاد شده) در آن دو کتاب است، برای همین تنها نام‌های ویژه‌ای از نسل کیومرث، پیشدادی فهرست شد. بجا است که دانش‌پژوهان دیرینه‌شناس، ریختارشناس و دیگر توان‌مندان رشته‌های گوناگون، به یاری سرزمین و مردم تبرستان برخیزند؛ داشته‌های درست کهن و نویافته‌ها را در دسترس همگان بگذارند، بلکه آیندگان چون شماری از اکتونیان همچنان از افسانه‌ها تاریخ نسازند. شگفت است که هم‌روزگاران هوادار دیدگاه تبرستان مهد فرهنگ و دانش کره زمین، از خود نمی‌پرسند که، چگونه است که حتی ماهنامه‌ای به زبان مازندرانی ندارند تا دست‌کم درباره زبان و یا لهجه بودن تبری / مازندرانی دیدگاه‌های خود و دیگران را بنویسند و بخوانند!؟

\* طبری چند بار، از کسانی نام برد که گویا از مردم تبرستان بودند. در این‌که این « طبری » ها از عرب‌هایی بودند که یک چند در این سامان به سر بردند، یا آن که تبری تبار مقیم دیگر جای‌ها و یا از مردم همین بوم و بر بودند، آگاهی درستی به دست نیست، از این رو نام آن‌ها نیز در نمایه « نام » نوشته شد.

\* بخشی از خاندان علوی (طالبی) از سده‌ی دوم به گرگان کهن و گیل ماز پناه آوردند و در این سرزمین‌ها، به سامان‌دهی و پخش زندگی، باورها و آرمان‌های خود پرداختند. در گذر زمان و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری دوسویه (به‌ویژه تا سده چهارم) به شایستگی به « زیدیه تبرستان » نام‌دار شدند. از این رو در این یادداشت تنها این گروه از فرزندان زید، به « نام » خود و یا « ملیت، تبار » زیدیه، طالبی، علوی شناسانده شده‌اند.

\* به گواهی تاریخ‌نگاران کهن، در روزگار پادشاهی خسرو ساسانی (پرواز به خسرو انوشروان / انوشیروان) و به فرمان همو: « سپاهی از مردم دیلم و اطراف » به یمن گسیل شدند. برخی از دیلمان در همان جای ماندند و فزونی گرفتند. گروهی از آن‌ها جایگاه بلندی یافتند. در آغاز پیدایی و گسترش اسلام (سرزمین‌های دیگر، شماری از بازماندگان دیلمی به دین نو گرویدند و از برجستگان سپاه، دیوان و حکومت یمن شدند. از داشته‌ها چنین برمی‌آید که در گذشت زمان، بخشی از آنان همچنان پساوند « دیلمی » بر خود داشتند. نام این گروه نیز در نمایه‌ها آمده است.

\* نکته پایانی آن که این نمایه‌سازی، جدا از نوشته بمون تپوری با نام « تبرستان در تاریخ طبری » است. آشکار است که به سبب نگرش همگون در زمینه ویژه‌ای، میان دونگار جداگانه، همانندی‌هایی به چشم آید.

در اینجا یافته‌های جغرافیا، تاریخ و مردم البرز و ری در تاریخ طبری و پیوسته آن، در سه تیتیر: « جای »، « ملیت، تبار » و « نام » می‌آید. امید که دست‌آورد دوبار ژرف‌نگری و یادداشت‌برداری از نزدیک به هفت هزار نوشته تاریخی، کاستی و لغزشی نداشته باشد.



سالوس (چالوس) ۶۱۳۴-۶۱۳۸	۵۲۵۹، ۵۲۶۹، ۵۲۶۱، ۵۲۷۶
← شالوس	۵۲۷۸، ۵۲۸۰، ۵۲۸۱، ۵۲۸۳، ۵۲۸۶
سمنان ۴۵۷۹	- ۵۲۹۵، ۵۲۳۶ - ۵۳۳۷، ۵۴۰۹،
شالوس ۶۷۸۲، ۶۴۴۴	۵۴۵۶، ۵۴۶۰، ۵۴۷۷، ۵۶۶۱
← سالوس	۵۶۸۲، ۵۶۸۵، ۵۶۸۸، ۵۶۸۹ -
شرز ۶۴۴۳-۶۴۴۲، ۱۹۷۶، ۵۶۶۱	۵۷۰۹، ۵۷۳۳، ۵۷۳۹، ۵۸۵۶، ۵۸۹۰ -
[در ص ۵۶۶۱ به خطا شرزا آمده است]	۵۹۱۹، ۵۹۲۶، ۵۹۲۹، ۵۹۷۰، ۵۹۸۶،
شروین [کوهستان...]	۶۰۲۶-۶۰۳۱، ۶۰۶۰، ۶۱۱۱، ۶۱۲۰،
۵۸۹۷، ۵۹۰۵، ۵۹۰۷، ۵۹۱۴	۶۱۳۴، ۶۱۴۰، ۶۱۷۸، ۶۱۸۰، ۶۲۶۰،
شلمبه ۵۹۱۴	۶۲۷۲، ۶۳۰۲، ۶۳۳۲ - ۶۴۳۳،
صول ۶۴۷-۶۴۸	۶۴۴۱ - ۶۴۴۷، ۶۴۴۴، ۶۴۴۸
طالقان ری ۵۲۴۳، ۵۲۴۱	۶۴۸۹، ۶۴۸۰، ۶۴۹۰، ۶۶۲۵، ۶۶۵۶، ۶۶۶،
طالقانیه [در سوادکوه] ۵۹۱۰	- ۶۶۶۲، ۶۶۶۵، ۶۶۶۶، ۶۶۸۸،
طبرستان ۲۸۹، ۲۱۹، ۱۱۲، ۹۳	۶۶۹۳، ۶۷۰۷ - ۶۷۰۸، ۶۷۱۴،
۶۴۵، ۲۹۰ - ۶۴۶، ۱۹۷، ۱۹۷۴،	۶۷۲۱، ۶۷۸۲، ۶۸۱۵، ۶۸۲۴، ۶۸۲۸،
۱۹۷۶-۱۹۷۹، ۲۱۱۶ - ۲۱۱۸،	طمیس ۵۸۹۷، ۵۹۰۴، ۵۹۰۷، ۶۴۴۲
۲۱۴۸، ۳۶۴۶ - ۳۶۴۹، ۳۹۲۶،	طمیس ۲۱۱۶
۳۹۲۸ - ۳۹۳۵، ۳۹۳۱، ۳۹۳۸	فریم [کوهستان...] ۶۱۳۷
۳۹۴۱ - ۳۹۴۲، ۴۷۳۲، ۴۷۳۳، ۴۷۳۵	فیروز ۶۳۰
۴۷۳۵، ۴۷۳۷، ۴۷۳۷، ۴۷۳۷، ۴۷۳۷	قارن [کوهستان...] ۵۹۰۴
۵۱۲۰، ۵۱۱۸، ۵۱۱۱، ۴۷۳۷ - ۴۷۳۵	۵۹۱۳
۵۱۲۲، ۵۱۳۵ - ۵۱۴۰، ۵۱۵۶، ۵۱۶۷	قدح اسپهبد [راه...]
۵۱۷۳، ۵۱۹۱، ۵۲۴۰ - ۵۲۴۱	۵۹۰۵

قدح سلتان ۵۹۰۸ [همین گونه آمده است]	۱۹۸۶، ۲۱۱۶ - ۲۱۱۸، ۲۱۵۶، ۲۱۵۹،
قصر خلیل، پسر ونداسنجان [در آمل] ۵۸۹۶	۳۹۲۶، ۳۹۲۸، ۳۹۳۲ - ۳۹۳۴،
قصر مازیار ۵۹۰۵، ۵۹۱۱، ۵۹۱۶	۳۹۳۸، ۳۹۴۰ - ۳۹۴۲، ۳۹۵۸ -
قلعه اسپهبد ۴۷۳۵	۳۹۵۹، ۴۴۲۹، ۴۵۲۸، ۴۵۶۵،
قلعه طاق [در رویان] ۴۷۳۳	۴۵۶۷، ۴۵۷۷، ۴۵۷۹، ۴۵۸۱،
قومس ۱۹۷۶، ۱۹۷۴، ۱۹۷۷	۵۱۱۱، ۵۱۲۰، ۵۱۲۲، ۵۱۳۵
۲۱۱۶، ۲۱۱۸، ۳۹۲۹، ۳۶۴۹	- ۵۱۳۹، ۵۱۴۱، ۵۱۶۷، ۵۱۶۹ -
۴۵۱۷-۴۵۱۵، ۴۵۱۳، ۴۴۴۳، ۳۹۳۵	۵۱۷۲، ۵۱۷۴، ۵۱۹۱، ۵۲۰۴ -
۴۵۷۸-۴۵۷۷، ۴۵۶۵، ۴۵۳۹، ۴۵۲۶،	۵۲۰۶، ۵۲۴۱، ۵۲۵۹، ۵۲۷۶ -
۵۲۴۰، ۵۱۹۱، ۵۱۲۰، ۴۷۱۵، ۴۵۸۰،	۵۲۸۷، ۵۲۸۳، ۵۲۸۱، ۵۲۷۸
۶۴۳۸، ۶۰۵۷، ۵۸۹۷، ۵۳۳۷، ۵۲۴۱ -	۵۲۹۵، ۵۳۴۵، ۵۳۵۰، ۵۳۵۶، ۵۳۶۵،
قها ۱۹۷۴	۵۴۰۹، ۵۴۵۱، ۵۴۵۵ - ۵۴۵۶،
کانیه ۵۹۱۱	۵۴۶۰، ۵۴۷۷، ۵۵۱۷، ۵۶۷۶،
کلار ۶۱۳۸-۶۱۳۴، ۵۹۱۷	۵۶۸۲، ۵۶۸۵، ۵۶۸۹، ۵۸۹۴
کلواص ۵۴۶۰-۵۴۵۷	۵۸۹۷، ۵۹۰۴، ۵۹۷۰، ۶۰۲۶ -
کوتکین ۶۴۸۶	۶۰۳۱، ۶۰۶۰، ۶۱۱۱، ۶۱۲۰، ۶۱۳۸،
کونی [کوهستانی میانه گیل ماز] ۳۹۳۵	۶۱۳۹ - ۶۱۷۸، ۶۴۴۲، ۶۴۴۴،
گرگان ۱۴۳، ۴۳۰، ۴۸۱، ۴۸۴ -	۶۴۴۷، ۶۴۴۸، ۶۴۵۴، ۶۴۸۹، ۶۶۶۵ -
۶۰۹، ۵۸۵، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۴۷ -	۶۶۶۶، ۶۷۰۸ - ۶۷۰۷، ۶۸۱۵،
۱۹۷۹ - ۱۹۷۷، ۱۹۷۴، ۱۹۷۰، ۶۴۸	۶۷۲۱، ۶۷۸۲، ۶۸۱۵، ۶۸۲۴، ۶۸۲۸،
	طمیس ۵۸۹۷، ۵۹۰۴، ۵۹۰۷، ۶۴۴۲
	طمیس ۲۱۱۶
	فریم [کوهستان...] ۶۱۳۷
	فیروز ۶۳۰
	قارن [کوهستان...] ۵۹۰۴
	۵۹۱۳
	قدح اسپهبد [راه...]
	۵۹۰۵

ملیت، تبار	لازز ۱۹۷۶، ۵۶۶۱، ۵۸۹۸، ۶۱۳۹ [در
ترک / ترکان دهستان ۱۹۷۷،	ص ۵۸۹۸ به خطا لازز آمده است]
۳۹۲۸-۳۹۳۰، ۳۹۳۲-۳۹۳۳	لبوره ۵۹۰۸، ۵۹۱۰
ترکان وجاه ۳۹۴۰	لوزجان ۵۸۹۶
حسنی ۶۸۲۴ ← طالبی ←	محمدیه ۶۱۸۰
علوی	مرو [در رویان] ۵۹۱۸
دیلیم/ دیلمی ۶۵۰، ۲۹۷۸، ۳۴۱۳،	مصلقه [دره‌ای در رویان] ۳۹۳۰
۶۵۴۹، ۶۵۲۹، ۵۹۱۴، ۳۹۳۵	ملاذ [نهری در قومنس] ۱۹۷۶
۶۷۲۱، ۶۹۲۲-۶۹۲۳، ۶۹۳۹	نامیه ۲۱۱۷
۶۹۴۸-۶۹۴۹ ← دیلمان ←	وجاه ۳۹۳۸-۳۹۴۰
دیلمیان	ورزین ۶۳۰۷
دیلمیان ۱۹۷۲-۱۹۷۳، ۳۰۰۱،	ونداسنجان [کوهستان... ] ۵۹۱۴
۳۰۱۳، ۳۹۲۸، ۳۹۲۹، ۴۷۳۸-۴۷۳۹،	ونداهرمز [کوهستان... ] ۵۹۰۸
۶۱۳۵، ۶۱۳۷، ۶۳۰۲، ۶۹۴۸-۶۹۴۹	۵۹۱۴
۶۹۶۱ ← دیلم ← دیلمیان	هرمز آباد / هرمز آباد ۵۸۹۶
دیلمیان ۱۷۴۱، ۱۹۷۲-۱۹۷۳،	۵۹۰۹-۵۹۱۱ ← هرمز آباد
۵۹۱۴، ۵۹۱۸، ۵۹۲۸، ۶۳۹۵، ۶۴۴۳-	هرمز آباد ۵۹۰۹-۵۹۱۱
۶۴۴۴، ۶۵۴۹ ← دیلم ← دیلمان	← هرمز آباد
طالبی / طالبیان [زیدیه گیل ماز]	
۶۱۳۶-۶۱۳۷، ۶۱۳۹، ۶۱۷۹-	
۶۱۸۰، ۶۴۴۳، ۶۸۲۴ ← حسنی	
← علوی	

طبری/طبریان ۵۸۹۷-۵۸۹۸، ۵۹۱۴،	ابن جستان دیلمی ۶۷۲۱ ←
۶۱۱۷، ۶۱۶۳، ۶۲۱۵، ۶۲۵۹، ۶۲۸۶،	← وهسودان
۶۳۹۵، ۶۴۴۳	
طبری (پالان طبری) ۶۸۲۶	ابن طبری [؟، سال ۳۱۹] ۶۹۶۴
طبری (فرش طبری) ۵۱۵۶،	ابوصالح سرخاستان ۵۸۹۴-۵۹۰۵،
۶۲۹۸	۵۹۰۷
علوی / علویان [زیدیه گیل ماز]	ابوعبدالله طبری ۵۰۰۱-۵۰۰۲
۶۱۴۰، ۶۱۷۷-۶۱۷۸، ۶۱۸۰	ابوالفرخان زینی ۱۹۷۴-۱۹۷۵
۶۷۰۸ ← حسنی ← طالبی	ابولیلی ۵۶۶۱
گیلانی ۱۶۲۱، ۳۹۳۵	اثقیان پرگاو [پدر افریذون] ۱۳۸،
نام	۱۴۰، ۱۵۳-۱۵۵، ۲۷۶-۲۷۷، ۲۸۷
ابان جاذویه ۱۹۹۷	اجدهاق ۱۳۷، ۱۴۱ ← ضحاک
ابراهیم، پسر مهران ۵۸۹۸-۵۸۹۹،	اجرب، پسر سیامک ۹۹
۵۹۰۵، ۵۸۰۸-۵۹۰۹	احمد، پسر صقیر (ابومحمد احمد)
امرک ۲۸۷ [شاید ایزک]	۵۸۹۸-۵۸۹۹، ۵۹۰۵-۵۹۰۸،
ابرویز، پسر مصمغان ۴۷۲۶-	۵۹۱۲
۴۷۳۲، ۴۷۳۷	احمد بن عیسی علوی ۶۱۴۰،
	۶۱۸۰، ۶۲۶۲

ادریس بن عبدالله علوی ۶۱۸۰	اسحاق، پسر احمد ۵۹۰۵-۵۹۰۶
ادریس بن موسی علوی ۶۱۴۰	اسطونه، پسر ایرج ۱۵۵
اروندناز [ همسر افریدون ] ۱۳۸	اسفار دیلمی (اسفار پسر شیرویه)
ارونداسب [ پدر ضحاک ] ۱۳۶	۶۹۲۲-۶۹۲۳، ۶۹۳۹
ازدهاق ۱۳۵، ۱۵۲، ۲۲۰ ← ضحاک	اسفتوز ۱۱۸
ازدهاق ۱۳۶، ۱۵۲ ← ضحاک	اسفندیار فهلوی ۴۸۱
اسپهبد صاحب قلعه ۴۷۳۵ -	اشام دیلمی ۶۱۳۷
۴۷۳۶	اشکری (اشکر، یشکری) دیلمی
اسپهبد طبرستان [باید فرخان	۶۹۴۸-۶۹۴۹
باشد] ۲۱۴۸	اطروش ← حسن بن علوی
اسپهبد طبرستان [در سال ۹۸	افریدون ۱۳۸، ۳۶۹ ← افریدون
هق] ۳۹۲۸، ۳۹۳۱، ۳۹۳۵-۳۹۳۶،	افریدون (افریدون، فریدون،
۴۷۳۷-۴۷۳۵	کی افریدون) ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰ -
اسپهبد طبرستان [زمان یورش	۱۴۱، ۱۵۲-۱۵۵، ۲۱۹ - ۲۲۰،
سپاه منصور ] ۴۷۳۳-۴۷۳۲	۲۷۶-۲۷۷، ۲۸۷-۲۸۹، ۳۴۷، ۳۶۷
اسپهبد کرنه اسپهبدشاه، پسر	۴۹۲، ۳۶۹،
اسپهبد ۴۷۳۶	افراسیاب ۳۶۵

افراسیاب، پسر ارشب ۲۸۹	ایونگهان ۱۱۴ ← یونگهان
افراسیاب، پسر راشمین ۲۸۹	← یونگهان
افراسیاب، پسر فشنگ ۲۸۹	بازویه ۵۸۹۵
[هرسه، نام یک تن است]	باکند، دختر اسپهبد ۴۷۳۶
افرواک، پسر سیامک ۹۹	بتک ۲۸۷
افری، دختر سیامک ۹۹	بخریه، دختر مصمغان ۴۷۳۳،
اندراسب [پدر ضحاک] ۱۳۶	۴۷۳۶
انوش پسر مشا / شیت ۱۰۰، ۱۰۷	براست، پسر سیامک ۹۹
← سیامک	بری، دختر سیامک ۹۹
اوراش، پسر سیامک ۹۹	بزرجشس، پسر قارن ۵۹۱۷
اوراشی، دختر سیامک ۹۹	بزرجشس [برادر دری] ۵۹۱۸ -
اوشهنگ ۹۹-۱۰۰، ۱۱۱-۱۱۲،	۵۹۱۹
۱۱۴، ۱۳۹-۱۴۰	بشرین فیروز دیلمی ۴۳۴۵
← هوشنگ پیشداد	بقوار، پسر ضحاک ۱۳۶
ایرج (هیرج) پسر افریدون ۱۵۳ -	بندار طبری (پسر موسی طبری)
۱۵۵، ۲۸۷ - ۲۹۰، ۴۹۲	۶۱۵۶ - ۶۱۶۳، ۶۱۶۰
ایزک ۲۸۷ ← ایرک [شاید؟]	

۶۱۷۱، ۶۱۶۴	۶۱۸۳ - ۶۱۸۴	جستان دیلمی ۵۳۳۶، ۶۱۳۷،
۶۲۲۳، ۶۲۲۴، ۶۲۶۴ - ۶۲۶۶		۶۷۲۱، ۶۴۳۹، ۶۲۶۲
بهرام جشنس (چوبین، رازی) ۷۲۶		جشیش دیلمی (جشیش بن
۷۳۴ - ۱۵۱۳، ۱۶۷۳، ۱۸۲۰،		دیلمی) ۱۳۱۴، ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸،
۱۹۷۴ - ۱۹۷۵		۱۳۶۰، ۱۴۵۸ - ۱۴۵۹ [در روید
بهکاسد ۴۸۱ [همین گونه		۱۳۶۰ به خطا جشنس آمده است]
آمده است]		جعفر، پسر رستم کلاری ۵۹۱۷ -
بیتک ۲۸۷		۶۱۳۵، ۶۱۳۷
بیوراسب ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱ -		جعفر پسر وندامید ۵۹۰۱ - ۵۹۰۲
۱۲۲، ۱۳۵ - ۱۳۶، ۱۳۸ - ۱۳۹،		جم ۱۱۷ - ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۲،
۱۴۲، ۲۲۰، ۲۸۷، ۳۴۹۱		← جم شاد ← جم شید
← ضحاک		جم شاد ۱۵۲ - ۱۵۳ ← جم ←
پسر جستان دیلمی ۶۲۶۲ ←		جم شید
← وهسودان		جم شید ۱۱۷ ← جم ← جم شاد
پسر شروین طبری [؟] ۵۸۵۶		جیلاد ۶۴۴۳
تاج [نیای ضحاک] ۱۳۶		حجاج بن بشرین فیروز
ترک طبری ۱۷۳۷		دیلمی ۴۳۴۵
توج ۲۸۹ ← توج		

حسان بنطی (دیلمی، وابسته مصقله)	حسن بن زید (طالبی،
۳۹۰۰ - ۳۹۰۱، ۳۹۳۶ - ۳۹۳۷،	علوی) ۶۱۳۴ - ۶۱۷۸، ۶۱۴۰ - ۶۱۸۰
۴۰۰۱، ۴۰۲۲ - ۴۰۲۴، ۴۳۴۷	۶۲۶۰، ۶۳۰۲، ۶۲۷۲ - ۶۳۰۳
خرشاد، پسر جیلاد ۶۴۴۳	۶۴۰۲، ۶۴۳۲ - ۶۴۳۳، ۶۴۳۸
خشگجستان، پسر ابراهیم ۶۱۳۷	۶۴۴۱ - ۶۴۴۴، ۶۴۸۹ - ۶۴۹۰، ۶۶۲۵
خفاف گرگانی ۴۶۸۵	حسن، پسر زید [خویشاوند
خلیل، پسر ونداسنجان ۵۸۹۶	حسن بن زید] ۶۱۳۹
خواست گیلان [گیلانی؟] ۵۹۱۰	حسن بن علوی (اطروش) ۶۷۸۲،
خوزک / خوشک، دختر ایرج	۶۸۲۴
۱۵۵	حسن، پسر علی ۵۸۹۵
خونادان ۴۷۳۶	حسن، پسر قارن طبری ۵۸۹۸،
دختر اسپهبد [مادر ابراهیم، پسر	۵۹۰۰ - ۵۹۰۱، ۵۹۰۸، ۵۹۱۷
عباس] ۴۷۳۳	حسن بن قاسم حسنی ۶۹۲۲
دذی، دختر سیامک ۹۹	حسن بن محمد عقیقی ۶۴۸۹
دری ۵۸۹۶، ۵۹۱۵ - ۵۹۱۹	حسین بن احمد کوبسی طالبی
دیس، پسر سیامک ۹۹	۶۲۶۸، ۶۲۶۲
	حماد بن جریر طبری ۵۹۶۸

ابن طبری / ابن نصرانی ۵۸۹۸،	زینبی ۱۹۷۵ ← ابوالفرخان زینبی
۵۹۰۵	
رزبان [پدر رزبان صول] ۱۹۷۷	سahمک ۱۳۶ ← سیامک
رزبان صول (پسر رزبان) ۱۹۷۷	سریقوار، پسر ضحاک ۱۳۶
رستم، پسر بازویه ۵۸۹۵	سرم ۲۸۹، ۱۵۳ ← سلم
رستم، پسر قارن، پسر شهریار	سروشنگ ۲۸۷
۶۱۷۹	سعید طبری (جوهری) ۵۳۶۴
رستم کلاری ۵۹۱۷-۵۹۱۸	سلم (سرم) [پسر افریدون] ۱۵۳ -
روزبهار جهبذ ۵۹۰۵	۱۵۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۶۷، ۴۹۲ ←
زاهد ۵۸۹۸	سرم
زشک ۲۸۷	سنان [فرعون مصر، برادر ضحاک]
زن شهر [دختر عموی فیروز	۲۲۱، ۱۳۶
دیلمی] ۱۳۵۶	سنوار [همسر افریدون] ۱۳۸ [!؟]
زوشک ۲۸۷	سیامک ۱۳۶، ۹۹ ← ساهمک
زیار دیلمی ۶۹۳۹	سیامی، دختر مشا ۹۹
زید، پسر محمدبن زید ۶۷۰۸	سیاوخش، پسر مهران ۱۹۷۴
	شاپور، پسر شهریار ۵۷۳۳

شاپور رازی ۶۳۹	شهریار، پسر مصمغان ۵۹۱۴
شاذان، پسر فضل (شاذان دبیر)	شهریار سرخاستان ۵۹۰۱
۵۸۹۲-۵۸۹۴، ۵۹۰۵، ۵۹۰۷	شهریز ۵۹۰۵
شروین [یکی از دو فرمانروای	شیت ۱۰۳-۱۰۷، ۱۲۲
تبرستان در سال ۱۶۷] ۵۱۳۷	شیت [پدر انوش] ۹۸، ۹۲-۱۰۰،
شروین [پدر قارن] ۵۳۳۶-۵۳۳۷	۱۰۳-۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۳۴
شروین، پسر خاب (شروین باوند،	← مشا
شروین طبری) ۵۶۶۱، ۵۷۳۳،	شیرویه دیلمی ۶۹۲۲، ۶۹۹۳
۵۸۵۶-۵۸۵۷، ۵۹۱۳ - ۵۹۱۴	صقیر ۵۸۹۸، ۵۹۰۵
← شروین تبری	صمر، دختر مصمغان ۴۷۳۳
شروین طبری ۵۸۵۶ - ۵۸۵۷	صول ۲۱۸ ← رزبان صول
← شروین، پسر خاب	شکله، دختر خونادان ۴۷۳۶
شهریار، پسر شروین ۵۶۶۱،	صول [بزرگ دهستان] ۳۹۲۸،
۵۷۳۳، ۵۹۱۳	۳۹۳۰-۳۹۳۳، ۳۹۳۵
شهریار، پسر قارن ۵۹۰۴	ضحاک، پسر اندراسب (اجدهاق،
	ازدهاق، ازدهاق، بیوراسب،
	قرشت) ۱۱۹-۱۲۱، ۱۳۵ - ۱۴۲،



عبدالله، پسر وندامید ۶۱۳۷	۲۵۷	۱۵۲-۱۵۵، ۱۷۳، ۲۱۹-۲۲۱، ۲۵۷
← به دیگر نام‌های او		
علی، پسر ابن نصرانی ۵۸۹۸-		
طوج (توج) [طور، پسر افریذون]		۵۸۹۹، ۵۹۰۵، ۵۹۶۳
طهمورث، پسر یونکهاون ۱۱۴،		۱۵۳-۱۵۵، ۲۸۹، ۲۹۰-۳۶۹
۱۳۹، ۱۱۷		
عامر بن یافث بن نوح ۹۳، ۹۹ ←		
کیومرث		
عبدالرحمان دبیر ۵۸۹۵		
عبدالقهار ۵۱۱۱		
عبدالکریم، پسر عبدالرحمان		
دبیر ۵۸۹۵		
عبدالله، پسر شروین ۵۸۵۶-۵۸۵۷		
عبدالله، پسر قارن ۵۹۰۴		
عبدالله بن محمد قططی ۵۳۰۳		
عبدالله، پسر فیروز دیلمی ۱۳۶۳-		
۱۳۶۷		
عمر بن سعید طبری ۵۹۱۶		
عمر بن محمد عمرکی ۵۲۷۶		
عموزاده مازیار [!؟] ۵۹۱۴-۵۹۱۶		
فادسبان ۶۱۳۷		
فرخان [اسپهد خراسان و تبرستان		
و... گاه چیرگی تازیان] ۱۹۷۸-		
فرخان زینبی ۱۹۷۵		
فرخ دیلمی ۵۶۷۲-۵۶۷۳		
فرزوشک ۲۸۷		

فرعون مصر ۲۲۱ ← سنان		
فرکوشک ۲۸۷		
فرگوزک ۲۸۷		
فرواک (فریاک) ۱۳۶		
فروشک ۲۸۷		
فریاک ۱۳۶ ← فرواک		
فریدون ۱۳۶، ۱۵۴ ← افریذون		
فضل بن قارن ۶۱۴۰		
فضل دبیر ۵۹۰۷		
فیروز، پسر قول ۳۹۳۰-۳۹۳۱،		
۳۹۳۶		
فیروز دیلمی [از بزرگان یمن در		
آغاز اسلام] ۱۲۸۶، ۱۳۱۲، ۱۳۱۴،		
۱۳۵۵-۱۳۶۴، ۱۴۵۳، ۱۴۵۸-		
۱۴۶۲، ۱۴۶۴، ۱۴۷۷		
فیروز دیلمی [جز فیروز		
یادشده] ۴۳۴۵		
قارن، پسر شروین ۵۳۳۶		
قارن، پسر شهریار ۵۹۰۴، ۵۹۰۸-		
۵۹۰۹، ۵۹۱۴، ۶۱۳۷، ۶۱۷۹		
قارن، پسر ونداهرمز ۵۷۳۳، ۵۶۶۱،		
۵۸۹۰، ۵۹۰۴، ۵۹۱۷، ۶۱۴۰		
قباد [از رهبران خیزش سال ۲۵۰]		
۶۱۳۷		
قرشت ۱۳۷ ← ضحاک		
قضاعی دیلمی ۱۳۱۴، ۱۳۸۷		
قول [مرزبان گرگان] ۳۹۳۰-		
۳۹۳۱، ۳۹۳۶		
قوله [پدر ابوالفرخان زینبی]		
۱۹۷۵		
قینان [فرزندانشوش] ۱۰۷-۱۰۹،		
۱۱۱، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۷۲		
کاکی دیلمی ۶۹۲۲		
کجایا دیلمی ۶۱۳۷		

- کردی [برادر بهرام جشنس] ۷۲۸،  
۷۳۰-۷۳۱، ۷۳۳
- گیل گیلان، اسپهبد اسپهبدان،  
بشوار خرشاد محمد، پسر قارن  
۵۹۱۷ ← مازیار
- کردیه [خواهر بهرام جشنس] ۷۳۱،  
۷۳۴
- لوزگان ۵۹۰۶
- لوان طبری ۴۷۱۵
- کره اسپهبد شاه [فرزند مصمغان]  
۴۷۳۶
- لیث، پسر قباد ۶۱۳۷
- کوزک ۲۸۷
- مادی، پسر کیومرث ۱۳۶
- کوشک، دختر ایرج ۲۸۷
- ماری، پسر کیومرث ۹۳
- کوهیار، پسر قارن ۵۸۹۷، ۵۹۰۴-  
۵۹۰۸، ۵۹۱۰-۵۹۱۶، ۵۹۲۹-  
۵۹۳۰
- ماریانه، دختر کیومرث ۹۳
- مازیار، پسر قارن، پسر شهریار  
۶۱۷۹
- کیارد ۲۸۷
- مازیار، پسر قارن پسر ونداهرمز  
۵۳۳۶، ۵۶۶۱، ۵۷۳۳، ۵۸۹۰-۵۹۱۹،  
۵۹۲۱-۵۹۲۳، ۵۹۲۶، ۵۹۲۹-  
۵۹۳۰، ۶۱۴۰، ۵۹۳۰
- کیومرث ۹۳، ۹۴، ۹۹-۱۰۰،  
۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۲، ۲۳۶، ۲۸۸
- ← عامر بن یافث
- مصمغان ۶۱۳۷
- ماکان، پسر کاکای (ماکان

- دیلمی) ۶۹۲۲ پسر قارن ۵۹۱۷  
← مازیار
- محمد، پسر ابراهیم علوی ۶۱۳۶-  
۶۱۳۷
- محمدبن جریر طبری [نویسنده  
کتاب] ادر بیشتر برگ‌ها، بی‌یاد  
زندگی.
- محمد، پسر جعفر طالبی ۶۱۳۹
- مردآویج، پسر زیار (مردآویج  
دیلمی) ۶۹۳۹
- محمدبن حفص ثقفی طبری  
[عرب است] ۵۸۹۱، ۵۸۹۶، ۵۹۰۴،  
۵۹۱۴، ۵۹۱۸
- مرزبان [برادرزاده قول] ۳۹۳۰،  
۳۹۳۲، ۳۹۳۸، ۳۹۳۶
- محمد، پسر رستم کلاری ۵۹۱۷-  
۵۹۱۸، ۶۱۳۵-۶۱۳۷
- مرزبان پسر جستان دیلمی ۵۳۳۶-  
۵۳۳۷
- محمدبن زید علوی ۶۶۶۱-۶۶۶۲،  
۶۶۸۸، ۶۷۰۷-۶۷۰۸، ۶۷۱۴، ۶۷۲۰
- مشرک ۲۸۷
- مشا، دختر کیومرث ۹۹
- محمدبن صباح طبری [عرب  
است] ۵۳۶۲
- مشی، پسر کیومرث ۱۳۶، ۹۹ ←  
شیث
- مصمغان [اسپهبد دنیاوند] ۴۷۲۷،  
۴۷۳۲-۴۷۳۳، ۴۷۳۵-۴۷۳۷
- محمدبن طاهر علوی ۶۱۷۸
- مصمغان (مردانشاه  
مصمغان) ۱۹۷۶

مصمغان، پسر ونداهرمز ۵۹۱۴	موسی، پسر زاهد ۵۸۹۸-۵۸۹۹
مقاتل، پسر حیان ۳۹۳۷	موسی طبری ۶۱۷۱
منشخزرنر ۳۶۷، ۲۸۸	مهران (پدر ابراهیم) ۵۸۹۸، ۵۹۰۵، ۵۹۰۸
منشخزیز ۲۸۸-۲۸۷	مهران، پسر بهرام رازی ۱۶۷۳، ۱۶۸۰، ۱۶۸۷، ۱۷۶۷، ۱۸۰۲-۱۸۰۳، ۱۸۲۷، ۱۸۱۵، ۱۸۰۳، ۱۸۲۸-۱۹۷۴، ۱۸۳۷، ۱۸۳۱
منشخواربغ / منشخرفاع ۲۸۷-	مهرستان، پسر شهریز ۵۹۰۵
۳۶۷، ۲۸۸	مهرویه رازی ۵۲۸۰-۵۲۸۱
نشراروک ۲۸۸	مهلائیل پسر، قینان ۱۰۰، ۱۰۷-۱۱۱، ۱۰۹-۱۱۳
منصوربن حسن هار [شاید عرب، فرمانروای دناوند] ۵۸۹۸	هوشنگ پیشداد
منوچهر، پسر بهرام ۱۵۱۳-۱۵۱۴، ۱۶۷۳، ۱۶۸۰، ۱۶۸۷، ۱۷۶۷، ۱۸۰۲-۱۸۰۳، ۱۸۱۵، ۱۸۲۷-۱۸۲۸، ۱۸۳۱، ۱۸۳۷، ۱۹۷۴	میدوار، پسر خواست گیلان ۵۹۱۰
منوچهر، پسر کیارد ۲۸۷-۲۹۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۶۷-۳۶۹، ۴۳۲	میشا / میشان، دختر کیومرث ۹۹
۷۲۶، ۶۳۳، ۴۸۳، ۴۸۱	نعمه، دختر شیت ۱۰۷
موتا ۱۹۷۳	

نمرود [ضحاک، برادر ضحاک] ۱۹، ۱۳۸، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۸-۱۷۸، ۲۱۵، ۱۸۲-۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰	ویرک ۲۸۷
واجن ۶۱۳۹-۶۱۴۰	ویونگهان، پسر حناندان ۱۱۴ ← یونکهاون
ودک، دختر ویونگهان ۱۳۶	هوشنگ پیشداد
وصیف کامه دیلمی ۶۷۷۷، ۶۸۱۲-۶۸۱۳	۹۹ ← اوشهنگ ← مهلائیل
ونداسنجان، پسر انداد ۵۸۹۶، ۵۹۱۴	هیرج ۴۹۲ ← ایرج
وندامید [پدر جعفر] ۵۹۰۱	یارد، پسر مهلائیل ۱۱۲-۱۱۴ ← یرد
وندان، پسر ایرج ۱۵۵	یانش، پسر شیت ۱۰۷
ونداهرمز، پسر نداد ۴۷۱۵، ۵۱۳۷، ۵۱۷۳، ۵۳۳۶-۵۳۳۷، ۵۸۹۰، ۵۹۰۸، ۵۹۱۳	یحیی، پسر روزبهار جهبذ ۵۹۰۵
وهسودان، پسر جستان دیلمی (ابن جستان، پسر جستان) ۶۱۳۷، ۶۷۲۱، ۶۴۳۵، ۶۴۳۹، ۶۷۲۱	یحیی بن زید ۴۲۸۹-۴۲۹۰، ۴۳۳۹-۴۳۴۳، ۴۳۸۳-۴۳۸۵، ۴۵۴۸، ۴۵۰۵-۴۵۰۶، ۵۱۲۳، ۶۴۱۸
← ابن جستان ← پسر جستان	یحیی بن عبدالله طالبی ۵۲۴۰-۵۲۴۵، ۵۳۰۰-۵۳۰۲
	یرد (یارد)، پسر مهلائیل ۱۰۸، ۱۱۲-۱۱۳ ← یارد

یونکهاون ۱۱۷ ← وینگهاون

یزداد عطار ۵۸۹۴-۵۸۹۵

یزید طبری ۵۲۲۷

www.tabarestan.info  
تبرستان

بخش روجا

(وابسته به انتشارات روجا)

بخش کتاب و محصولات فرهنگی در مازندران، گیلان و گلستان

فهرست کتاب‌های موجود:

ردیف	نام کتاب	نویسنده / گردآورنده	قیمت به تومان
۱	امیر پازواری از دیدگاه پژوهش‌گران و منتقدان	به‌کوشش: جهانگیر نصری اشرفی - تیساپه اسدی	۸۵۰
۲	کسایب مروزی و شعرا	محمدباقر نجف‌زاده بارفروش (م.روجا)	۱۰۰۰
۳	امیر پازواری و شعر و موسیقی	محسن مجیدزاده (م.م. روجا)	۲۵۰
۴	امیری‌های نوز (مجموعه شعر مازندرانی)	جهانگیر نصری اشرفی	۳۹۰
۵	پدیار (جنگل) (مجموعه شعر مازندرانی)	علی مهدیان	۷۰۰
۶	گل‌سنگ (مجموعه داستان)	مهوش خان‌نژاد	۸۰۰
۷	زنان داستان‌نویس در ایران	به‌کوشش: محمدباقر نجف‌زاده بارفروش (م.روجا)	۱۱۰۰
۸	صد ترانه امیر	محسن مجیدزاده (م.م. روجا)	۷۵۰

۹	واژه‌نامه بزرگ تبری (جلد اول)	گروه پدیدآورندگان به سرپرستی: جهانگیر نصری اشرفی، حسین صمدی	۳۵۰۰
۱۰	لالایی‌های ایرانی	محمدباقر نجف‌زاده بارفروش	۶۰۰
۱۱	سفر مازندران و وقایع مشروطه (رکن‌الاسفار)	غلام‌حسین افضل‌الملک (به‌کوشش حسین صمدی)	۴۰۰
۱۲	دیار ترکمن	عبدالله قره‌گوزلو همدانی (به‌کوشش حسین صمدی)	۲۱۰۰
۱۳	در قلمرو مازندران (۲)	حسین صمدی	۴۰۰
۱۴	مجله‌ی گیله (شماره‌های پیشین)		
۱۵	دختران پرتقال‌چین (مجموعه شعر)	سایر محمدی	۶۵۰

آدرس: مازندران، سوادکوه - زیراب - مهران آباد  
شماره تماس: (نوری) ۰۱۲۸۳-۲۶۷۵